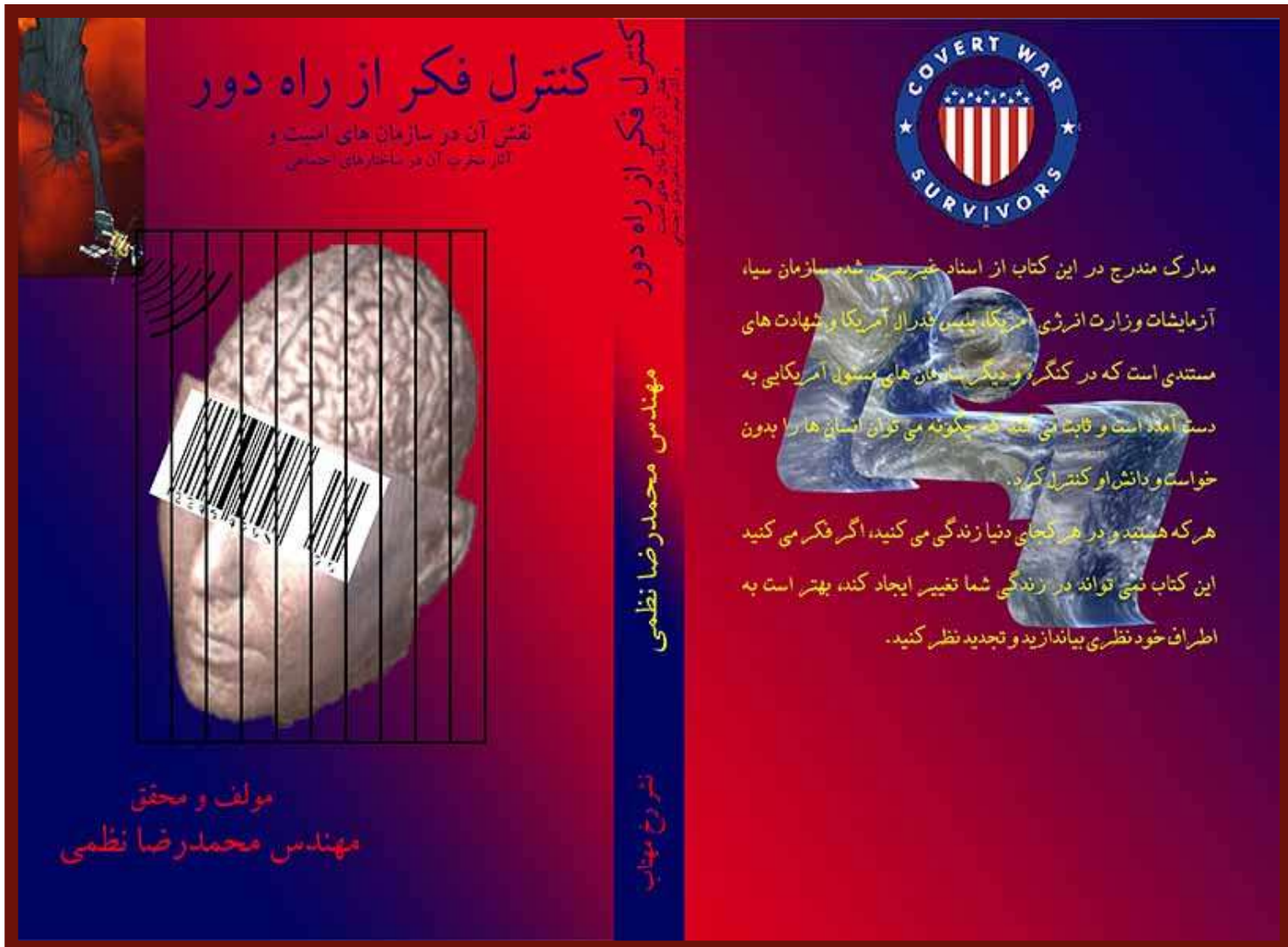


خلاصه ایی از کتاب کنترل فکر از راه دور

نقش آن در سازمان‌های امنیت و
آثار مخرب آن در ساختارهای اجتماعی



مؤلف و گردآورنده

محمد رضا نظامی

<http://www.mindcontrol.ir>

Reza.Nazmi@gmail.com

مطالب مهم

- ۱ - بر روی مطلب مورد علاقه خود با موش کلیک کنید
- ۲ - به صفحه مورد نظر می روید
- ۳ - بعد از اتمام مبحث بر روی تیترا مقاله کلیک کنید به همین جا بر می گردید

مقدمه

گردهای جاسوس

مایکروویو یک اسلحه موثر

هارپ چیست؟

ذخیره حافظه در مغز

جدول مقایسه عوارض مایکروویو و بیماری شیذوفرنی

مبحث کنترل فکر

روش کنترل فکر دکتر سینگر

گوتلیب کی بود؟

روش پاک کردن حافظه دکتر کامرون

آزمایشات شنیع وزارت انرژی امریکا

چگونه امواج مغزی را می توان از راه دور خواند؟

کمینی ها

عوارض امواج مستقیم مایکروویو بر انسان

مصاحبه کارول ولش با سی ان ان

سرگذشت ریچارد

سرگذشت تچنگ هیومن

سرگذشت محمد و شکنجه زن حامله اش بوسیله کنترلگران فکر

نتایج تجارب قربانیان

چرا قربانی را شرطی می کنند؟

پیشگفتار

اطلاعات عمومی

ریزرایانه

انواع امواج مایکروویو

خاطرات ساختگی

درباره مغز خود بدانیم

عملیات کو اینتل پرو

روش کنترل فکر دکتر لیفتون

عملیات ام کی اولترا

گزارشی از عملیات ام کی اولترا

کودک آزاری، روشی که هنوز ادامه دارد

سیر تکامل فن آوری کنترل فکر از راه دور

سند روسی راجع به القاء احساسات در انسان

شرح شروع کمین بر قربانی

سرگذشت قربانیان

سرگذشت و پایان زندگی ادکاکس

سرگذشت دو چینی

سرگذشت شاهین به قلم خودش

سرگذشت چارلز رابرتس

چرا قربانیان شکنجه می شوند؟

افشای شعبده خواندن فکر

روش های منزوی ساختن قربانی

چگونه می توان فهمی تحت کنترل هستیم؟

یکی از آزمایشات غیر سری شده سازمان سیا

چگونه در جمع تنها قربانی هدف قرار می گیرد؟

مهم ترین و پرارزش ترین دستگاه های کنترل فکر

روش های مقابله با القای افکار

قوانین جزائی روسیه و اروپا برای چنین دستگاه هایی

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه بر نگذرد

پیشگفتار

در این کتاب با افشاء اندکی از ظلم و ستم گروه های غیر قانونی بر اشخاصی که به غیر از خداوند متعال کسی را ندارند، خواسته ام همدردی خود را ابراز کرده و بگویم، نه تنها آنان تنها نیستند بلکه اگر مردمان از رنج آنها آگاه شوند دست یاری به سوی آنها دراز خواهند کرد.

من به مهندسی خداوند در خلقت مخلوقات خود اطمینان راسخ دارم. بی تردید در هر یک از نعمت هایی که خداوند به ما عطا فرموده، حکمتی نهفته است و از قوانینی که وضع کرده، این اندیشه بر می آید که او خواهان زندگی صمیمانه و صلح آمیز انسان ها در کنار یکدیگر است. بنابراین طنین دل انگیز صوت را به مخلوقاتش عطا فرمود تا با هم بیامیزند و یکدیگر را یاری کنند و از خطر بر حذر دارند و از هم بیاموزند.

پرسش مکنون علم این است، چرا خداوند متعال امواج مغزی را به انسان عطا فرمود؟ او می توانست مانند شریان های خون در بدن، پروسه های فکری را هم، بسته نگاه دارد. اما امواج مغزی در فضا منتشر می شوند، چنانچه امروزه می توان آنها را به وسیله دستگاه های موج نگار^۱، در آزمایشگاه های پزشکی دید و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

آیا این نیز نوعی ارتباط با محیط است؟ امروزه انسان کمتر از ۱۰٪ مغز خود را استفاده می کند و شاهد آن هستیم که هر نسل جدیدی از نسل های پیش از خود باهوش تر و توانا تر است. آیا روزی خواهد رسید که انسان ها بتوانند به آسودگی و بی هیچ وسیله ای و تنها با امواج مغزی، با یکدیگر در ارتباط باشند؟ اکنون این سوالات از اسرار کائنات به شمار می آیند. این کتاب در صدد تبیین و تفسیر ارتباط و تعامل دو سویه انسان و ماشینی (رایانه) است و سوء استفاده های دولت های مختلف به ظاهر آزاد را از نتایج این مطالعات، و ظلم و ستمی که به وسیله کشف قوانین و معادلات آن به مردم روا می دارند، هرچند اندک فاش می سازد. امید است روزی فرا رسد که انسان ها بتوانند از این عطیه الهی درست استفاده نمایند و به راستی و کردار نیک با هم زندگی کنند.

^۱ ElectroEncephaloGraphy (EEG)

مقدمه

دادگاه نورنبرگ^۱ که پس از جنگ جهانی دوم برای محاکمه جنایتکاران جنگی آلمان تشکیل شد، وسعت جنایت دانشمندان کنترل فکر-رفتار آلمانی را بر روی یهودیان و اسرای جنگی آشکار ساخت و سرانجام ۲۳ تن از این پزشکان را محکوم و دستور منع این گونه آزمایشات بر روی انسان صادر کرد. در بیشتر مطالب این کتاب که از مدارک و مآخذ امریکایی گردآوری شده است، نشان می‌دهد دولتی که آلمان‌ها را به پای میز محاکمه کشاند، با استفاده از همان افراد و این لوب با نقض مستقیم حکم دادگاه نورنبرگ، به آزمایشات شنیع‌تری بر روی شهروندان خود و دیگر کشورها پرداخت.

دکتر خوزه دلگادو^۲ رئیس دانشکده مغز و اعصاب دانشگاه ییل امریکا^۳ در مصاحبه با شبکه خبری سی.ان.ان^۴ امریکا در سال ۱۹۸۵ هنگام کنترل یک گاو نر به وسیله امواج رادیویی گفت:

ما به یک برنامه جراحی روان پزشکی برای کنترل سیاسی جامعه خود نیازمندیم. مقصود از این برنامه کنترل فیزیکی افکار است، به طوری که اگر کسی از خط مشی داده شده منحرف شود بتوان توسط برنامه یاد شده او را بازگرداند. هر شخصی ممکن است فکر کند مهم ترین واقعیت‌ها، وجود خود او است اما این تنها دیدگاهی شخصی است و چنین نگرشی بعد تاریخی ندارد، به عبارت دیگر انسان‌ها حق ندارند افکار خود را پرورش دهند. ما باید با محرک‌های الکتریکی فکری افکار را کنترل کنیم. روزی خواهد رسید که ژنرال‌ها و ارتش به وسیله محرک‌های الکتریکی فکری کنترل خواهند شد.

این گونه افکار همواره در افرادی که در پی قدرت هستند و نمی‌توانند از آن دست بکشند جاری است و همچون مرض خوره تمامی وجودشان را آکنده کرده است و آنها را از درون می‌خورد و می‌تراشد. چنانچه در اعصار گوناگون مشاهده می‌شود این افراد آلام و اسقام شیطانی خود را به عناوین گوناگون به انسان‌های پاک نهاد که غیر از خداوند متعال پناه دیگری ندارند فرامی‌افکنند. البته آقای دکتر دلگادو دیکتاتور نیست، لیکن همیشه بودجه‌های او توسط دیکتاتورهایی مانند فرانکو^۵ رهبر اسبق اسپانیا و دیگران تامین شده است.

¹ Nürnberg

² José M. R. Delgado, M.D.

³ Yale University, private, coeducational institution of higher education in New Haven, Connecticut

⁴ Cable News Network (CNN)

⁵ Francisco Franco (1892-1975)

در اوایل دهه ۷۰ میلادی مجلس سنای امریکا از پروژه بسیار سری ام.کی.اولترا^۱ تحقیق و تفحص کرد و پرونده آن را در معرض دید همگان قرار داد. در این پروژه آزمایش های غیرانسانی به خصوص بر روی کودکان اجرا می شد و آنها را به بیماری های روانی مبتلا می کرد.

با وجود دلایل بسیار، این گروه نه تنها مورد پیگرد قانونی قرار نگرفتند بلکه از شواهدی پیداست، آنها کار خود را به شدت گسترش داده اند. حتی این عده با خود اجازه داده اند تا برده داری جدیدی را به نام نظم نوین جهانی به دنیا تحمیل کنند که چیزی بیش از یک زندان الکترونیکی نیست.

در دهه ۵۰ در جنگ کره و امریکا، کره از دستگاه مایکروویو^۲ برای شستشوی مغزی اسیران امریکایی استفاده کرد. این دستگاه در شوروی به نام لیدا^۳ برای آرامش بخشیدن به بیماران استفاده شد و سازمان سیا^۴ یکی از این دستگاه ها را از طریق دولت کانادا خریداری کرد.

سازمان سیا به طور مستمر بر روی گسترش و بهینه سازی دستگاه ها، تکنیک ها، مواد مخدر، مواد شیمیایی، میکروبی و رادیواکتیو با هدف تغییر شخصیت انسان ها، سرمایه گذاری های هنگفتی نمود. اکنون اگر گسترش این دستگاه ها را به همراه گسترش رایانه در نظر بگیریم که در دسترس همگان است و با توجه به این مسئله که دولت های قدرتمند جهان همچون امریکا در این امر دو تا سه دهه از شهروندان خود و البته کشورهای جهان سوم همواره جلوتر بوده اند، می توان حدس زد که اکنون این دستگاه ها دارای چه توانایی هایی هستند.

در دهه ۵۰ میلادی کتابی به نام کاندیدای منچوری^۵ نوشته شد که تا به امروز چندین سناریو و فیلم از آن تهیه و ساخته شده است. مضمون اصلی این کتاب راجع به چند اسیر امریکایی است که در جنگ کره اسیر و شستشوی مغزی شده و به امریکا بازگردانده شده اند. آنها به وسیله کنترلر^۶ یا کنترل کننده خود توسط رمزی از شرایط عادی خارج شده و در حالت هینوتیزم قرار می گرفتند و دستورات کنترل کننده خود را اجرا می کردند. یکی از آن دستورات کشتن رئیس جمهور امریکا بود. در بخش ام.کی.اولترا مشاهده خواهد شد که چگونه این داستان تخیلی به واقعیت نزدیک می شود.

¹ MKUltra

² Microwave

³ Lida

⁴ Central Intelligent Agency (CIA)

⁵ The Manchurian Candidate

⁶ Controller

امروزه دستگاه‌های تجاری بسیاری اختراع شده اند که با امواج مغزی هدایت می‌شوند، موش‌های رایانه، ویلچرها، بازی‌های رایانه‌ای، ماشین‌آلات گوناگون و ابزارآلات مختلف از زمره این دستگاه‌ها هستند. ارسال و دریافت و به‌کارگیری امواج مغزی از دهه ۵۰ میلادی تا کنون و طی جنگ سرد همراه با صرف بودجه سنگین آن که توسط ابرقدرت‌ها تامین می‌شوند مورد توجه دانشمندان و دستگاه‌های امنیتی بوده و هسته اما به دلیل سری بودن این دستگاه‌ها و پژوهش‌ها تعداد اندکی از وجود آنها اطلاع دارند.

در سال ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ شمسی، تلویزیون ایران در برنامه‌ای به نام سراب، با مسافرانی که تازه از خارج آمده بودند مصاحبه کرد و آنها هر چند نمی‌دانستند چرا ولی با سادگی خاصی تجربیهای خود و خانواده‌شان را که توسط گروهی مورد اذیت و آزار قرار گرفته بودند بازگو کردند، بی آنکه بدانند به وسیله گروه کنترل‌گرفکر^۱ مورد آزمایش هستند.

در این کتاب سعی دارم این شعبده بازی قرن را که توسط دولت‌های مختلف انجام می‌شود، در حد توانم بازگو کنم و به افرادی که به تازه‌گی به دام چنین گروه‌هایی افتاده‌اند آموزش دهم و تا پیش از آنکه کار از کار بگذرد از دام آنها رهایی یابند، یا به کسانی که در دام آنها هستند، راه‌هایی را نشان دهم تا بتوانند به آرامشی که از دست داده‌اند باز گردند. برخی، قربانیان این گروه‌ها را بیماران روانی می‌نامند و بی آنکه به افکار خود اجازه گسترش دهند، آنها را تخطئه کرده و از خود می‌رانند و مسئله را در نظر نمی‌گیرند که ممکن است روزی نوبت خود و یا نزدیکان آنها باشد. آیا ما به شخصی که عده‌ای بیشرمانه او را در خیابان آماج مشت و لگد قرار داده‌اند، کمک نمی‌کنیم؟ آیا اجازه می‌دهیم که این گروه گستاخ‌تر شوند و به دیگران نیز هم حمله کنند؟ آیا این عده از بی‌توجهی و ترس دیگران نسبت به خود سوء استفاده نکرده و حملات خود را گسترش نمی‌دهند؟ آیا آنان با قدرتی که فقط به دلیل بی‌توجهی ما دست می‌آورند به خود ما نیز حمله نخواهند کرد؟

رابرت کندی^۲ برادر جان اف. کندی^۳ رئیس‌جمهور فقید امریکا که در سال ۱۹۶۳ در تگزاس^۴ توسط دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا به قتل رسید قبل از کشته شدنش در سال ۱۹۶۸ توسط همان اشخاص گفت:
از اعمال دلیرانه و باورهای گوناگون و بیشمار است که تاریخ بشریت شکل گرفته است. هر زمان، شخصی برای عقیده‌ای به پا برمی‌خیزد یا عملی به نفع عده بیشماری انجام می‌دهد و یا علیه بی‌عدالتی فریاد

^۱ Mind Controllers Group

^۲ Robert F. Kennedy (1925-1968)

^۳ John F. Kennedy (1917-1963)

^۴ Texas

می‌کشد، موج کوچکی از امید را به پیش می‌فرستد و از میلیون‌ها مرکز گوناگون انرژی و شجاعت عبور می‌کند، این موج‌ها تبدیل به جریانی می‌شوند که می‌تواند عظیم‌ترین دیوارهای ظلم و ستم و مقاومت را از جای برکنند.

اطلاعات موجود در این کتاب حاصل تجربه کسانی است که تحت آزمایش‌های گروه‌های کنترل‌گرفکر در سراسر دنیا به خصوص در کشورهای غربی قرار گرفته‌اند، این افراد دلیر، با درمیان گذاشتن داستان زندگی خود با دیگران، سعی در مبارزه به این بردگی مدرن را دارند. اما گروه‌های کنترل‌گرفکر هر روز به علت بی‌اطلاعی مردم و منابع وسیع‌شان، هر روز به قدرت خود می‌افزایند.

اگر دقت کنیم خواهیم دید که جزئیات آزمایش‌ها چنان شبیه به هم هستند که هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که آنها توسط یک منشاء به ماموران خود در سراسر دنیا تعلیم داده و شکنجه‌های خود را بر روی انسان‌های بی‌گناه اجرا می‌کنند.

پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آزمایش‌های فکری به دلیل فوق سری بودن آنها فقط در کشورهای پیشرفته جهان و یا در کشورهای که تحت سلطه آنها بودند و ارتش‌شان به صورت فیزیکی در آن کشورها مستقر بود، همچون ایران در دوران حکومت شاه، کوه جنوبی و غیره انجام می‌گرفت. اما اکنون آلتو مخرب این آزمایشات همچون بیماری‌های مختلف فیزیکی و روانی، معلولیت‌ها، خودکشی‌ها و دگرذیسی‌های نوزادان در جوامع دیگر نیز به روشنی مشاهده می‌شوند.

آزمایش‌های کنترل فکری به وسیله فن‌آوری‌های جدید و با شدت هرچه بیشتر بر روی انسان‌های بی‌گناه و بی‌خبر در سراسر دنیا ادامه دارد.

تلاش من در این کتاب اثبات وجود دستگاه‌های پیشرفته که می‌تواند با مغز انسان ارتباط برقرار کنند نیست، هرچند فهرست سایت‌های اینترنتی و منابع مربوط به آن را در آخر کتاب آورده‌ام. چنین دستگاه‌هایی موجودند و آنهایی که در این امر کنجکاو هستند می‌توانند در شبکه جهانی اینترنت نام مخترع و شماره ثبت آنها را در موتورهای جستجوگر^۱ همچون گوگل^۲، ام.اس.ان^۳ و غیره پیدا کنند. کوشش اصلی من در این کتاب شرح کار دستگاه‌ها و کاربران و همچنین عوارض کارهای آلان است، تا بدین وسیله بتوان آنها را شناسایی و خنثی کرد.

¹ Search Engine, computer software that compiles lists of documents

² Google

³ MSN

کسانی که برای انجام تحقیقات بیشتر این کتاب را مطالعه می کنند باید به الگوبرداری ها توجه بسیار داشته باشند. در الگوبرداری ها می توان دید که انسان به شیوه های مختلف شکنجه می شوند و اگر به آنها کمک نشود، تنها امیدشان همان کسانی است که او را شکنجه می کنند، پس از آن، راه برای برنامه ریزی دوباره آنها هموار می شود.

این کتاب تنها آغاز جریانی برای شناخت گروه کنترلگرفکر و یا متجاوزان فکری است. باید به این کتاب به مثابه کتب علوم پایه نگریست که با خواندن آن اشخاص متفکر می توانند به فرآورده های گسترده تری برای خنثی ساختن آثار مخرب آن دستگاه ها دست یابند.

هرچند فن آوری متجاوزان فکری بسیار پیچیده است و سری نگاه داشته می شود، اما تغییر اساسی نکرده است. اگرچه این فن آوری به وسیله ابررایانه ها و پیشرفت در تحقیقات مواد شیمیایی، میکروبی و رادیواکتیو تاثیرات قدرتمندتری یافته است، ولی هنوز بر پایه های روان شناسی اجتماعی و ناآگاهی عمومی استوار است. متأسفانه هر مقدار که قدرت این گروه از متجاوزان فکری افزایش می یابد به همان میزان هم ناباوری های عموم مردم نسبت به این گونه آزمایش ها که در کنترل جامعه نقش مهمی دارند گسترش پیدا می کنند.

امیدوارم روزی فرا رسد که انسان های نوع دوستی و از خود گذشته ای بتوانند تمامی آثار مخرب فعالیت های این نوع گروه ها را بر جوامع بشری آشکار سازند و خنثی کنند.

اطلاعات عمومی

این بخش به منزله مقدمه ای برای ورود به مباحث دیگر این کتاب است. در این قسمت به چند نمونه از فن آوری‌های مرتبط با مباحث این کتاب اشاره شده است. ذکر این نکته ضروری است که این فن آوری‌ها سری نیستند و فن آوری‌های سری دست کم دو تا سه دهه از فن آوری‌های غیر سری پیشرفته‌تر هستند. هر چند فن آوری‌هایی که در اینجا گردآوری شده‌اند نیز اکنون تازگی خود را از دست داده‌اند.

باکتری‌های رسانای الکتریکی و تولید کنندگان نانوسیم^۱

پژوهشگران در دانشگاه ماساچوست امهرست^۲، ساختار زیستی کوچکی کشف نمودند که هادی بسیار خوبی برای الکتریسیته است. افزون بر آن، این باکتری می‌تواند به شرح چگونگی پاکسازی آب‌های زیرزمینی و تولید الکتریسیته از منابع جبران پذیر یاری رساند. این کشف ممکن است در خصوص فن آوری نانوها^۳ برای ساخت دستگاه‌های بسیار کوچک کاربرد داشته باشد. کشف گروه پژوهشگران میکروب شناس دکتر درک آرلاولی^۴ در مجله نیچر^۵ که یک مجله علوم بین المللی است در تاریخ ۲۳ جولای به چاپ رسید. پژوهشگران کشف کردند که ساختار رسانایی، به نام میکروبیانانووایر^۶ یا سیم‌های نانویی میکروبی، به وسیله جانوران کوچک میکروسکوپ و پی‌جیددی به نام ژئوباکتر^۷ تولید می‌شوند. سیم‌های نانویی بسیار باریک هستند، این سیم‌ها تنها سه تا پنج نانومتر عرض و هزار برابر عرض خود طول دارند که بیست هزار مرتبه از موی انسان نازکتر ولی بسیار محکم هستند. دکتر لاولی می‌گوید چنین ساختار رسانای باریک و بلندی در زیست‌شناسی بی‌سابقه است. این موضوع درک ما را در چگونگی توان جانوران ریز میکروسکوپی در کاربرد الکترون کاملاً تغییر می‌دهد، همچنین به نظر می‌رسد که میکروبیان در تولید دستگاه‌های الکترونیک بسیار کوچک استفاده شود.

¹ Nanowires

² University of Massachusetts Amherst (founded in 1863), Department of Physics.

³ Nanotechnology

⁴ Derek R. Lovely

⁵ Nature

⁶ Microbial Nanowires

⁷ Geobacter

پژوهش پیشین آزمایشگاه دکتر لاولی ثابت کرد که ژئوباکتر ساختار باریک و موماندی به نام پیلی^۱ را فقط از یک سوی سلول تولید می کند. پژوهشگران دکتر لاولی حدس می زدند پیلی ممکن است سیم باریکی باشد که ژئوباکتر به وسیله آن می تواند قابلیت بی همتای حمل الکترون به بیرون از سلول و به فلزات و الکترودها را دارا باشد. این تئوری به وسیله تیم میکروب شناسی تأیید شد که شامل دکتر جما رویگرا^۲ و فیزیکدانان مارک تی توومینن^۳ و کوین دی مک کارتی^۴ می شدند و پیلی را به وسیله میکروسکوپ اتمی مشاهده کرده بودند. پیلی بسیار رسانا است، اما وقتی ژئوباکتر را از لحاظ ژنی تغییر دادند به نحوی که دیگر پیلی تولید نکند، ژئوباکتر رسانا بودن خود را از دست داد.

دکتر لاولی می گوید که نتایج بالا به ما کمک می کند تا بفهمیم که ژئوباکتر چگونه در محیط بدون اکسیژن زندگی می کند و چنان عمل طبیعی بی همتایی، همچون از بین بردن آلودگی های آب های زیرزمینی را انجام می دهد. ژئوباکتر به دلیل توانایی حمل الکترون به خارج از سلولش و انتقال آن به مواد معدنی از جمله آهن موجود در خاک، که بیشتر خاک ها آن را دارا هستند، می تواند بدون اکسیژن زندگی کند. رسانای پیلی تولید شده توسط ژئوباکتر می تواند کاربرد بسیاری در صنعت الکترونیک داشته باشد. اکنون سیم های نانویی را که در گذشته با صرف مبالغ بسیار تهیه می شدند، می توان توسط کشت میلیاردها ژئوباکتر در آزمایشگاه بسیار ارزان تولید کرد. افزون بر آن با تغییر ژن در ژئوباکتر که کدهای سیم نانو می را در بردارد، می توان سیم های نانویی را با صفات و کارایی های متفاوتی تولید کرد. ژئوباکتر موجود در خاک و گل ولای رودخانه ها ناهوازی هستند و از فلزات انرژی کسب می کنند، همانگونه که اکسیژن در بدن ما انرژی تولید می کند، آنها می توانند آب های زیر زمینی را از آلودگی های نفت، اورانیوم و غیره پاکسازی کنند.

¹ Pili

² Gemma Ruegera

³ Mark T. Tuominen

⁴ Kevin D. McCarthy

گردهای جاسوس

در تاریخ ۲۸ جولای سال ۱۹۹۹ دانکن گراهام رو^۱ نویسنده مجله علمی *دانشمند جدید*^۲ کشور انگلیس، مقاله‌ای بنام *گردهای هوشمند بزودی می‌توانند جاسوسی شما را بکنند*^۳، نوشت:

وسواسی‌ها دلیل جدیدی برای تنفر از گرد و خاک می‌توانند داشته باشند، چون گرد و خاک‌ها می‌توانند از آنها جاسوسی کنند. گردهای هوشمند، پر از گیرنده، لیزر و ترانسیورهای^۴ ارتباطی‌اند، و به گونه‌ای طراحی شده‌اند تا بتوانند باهم ارتباط برقرار کنند. این گردها را در کاربری‌های متفاوتی همچون هواشناسی تا جاسوسی می‌توان استفاده کرد. این گردها در دانشگاه برکلی کالیفرنیا^۵ در برنامه‌ای برای ساختن کوچک‌ترین دستگاه‌های الکترونیک که توانایی ارتباط با هم را دارند، پژوهش و طراحی می‌شوند.

هر ذره، از میکروالکترومکانیک‌های^۶ کوچکی تشکیل شده که به هم متصل می‌شوند و به شکل رایانه در می‌آیند. در حال حاضر هر کدام از این ذره‌ها پنج میلیمتر طول دارند، ولی یکی از طراحان این ذره به نام کریس پیستر^۷ می‌گوید که در آینده این ذرات کوچک‌تر خواهند شد تا جایی که می‌توانند در هوا شناور و برای ساعت‌ها باهم در ارتباط باشند. آخرین مدل آن دارای یک باتری فیلم ضخیم به عنوان منبع تغذیه است که به وسیله سلول‌های خورشیدی شارژ می‌شود.

رندی کیتس^۸ مهندس ارتباطات این پروژه می‌گوید که این گردهای هوشمند علاوه بر اینکه می‌تواند حس و ارتباط برقرار کند، دارای منبع تغذیه مستقل نیز هستند. او هفته پیش این ذرات را در نمایشگاه موبیکام ۹۹ موبایل کامپیوتینگ^۹ در سیانگ امریکا به معرض نمایش گذاشت.

تکنیک مدارهای مجتمع این میکروالکترومکانیک‌ها مانند فتولیتوگرافیک^{۱۰} است که می‌تواند با کمترین انرژی، ارتباط کیلوبیتی^{۱۱} در ثانیه را داشته و وقتی که تکمیل شود می‌توان به راحتی آنها را به تولید انبوه رساند. این ذرات در زمانی که استفاده نمی‌شوند توانایی خودخاموشی دارند. آخرین مرحله مشکل این پروژه ساخت دستگاهی است که بتواند با این ذرات ارتباط برقرار کند. کیتس و همکارانش تصمیم گرفته‌اند از ترانسیورهای نوری استفاده کنند، زیرا در مقایسه با ترانسیورهای رادیویی انرژی بسیار کمتری

¹ Duncan Graham-Rowe

² New Scientist

³ Smart dust, could soon spying on you

⁴ Transceivers

⁵ University of California, Berkeley

⁶ MicroElectroMechanical

⁷ Kris Pister

⁸ Randy Katz

⁹ Mobicom99 mobile computing meeting in Seattle

¹⁰ Photolithographic

¹¹ Kilobits of data per second

مصرف می کنند. بنا به گفته پیستر ، آنها علائم رادیو بی این گردها را از فاصله ۲۱ کیلومتری می توانند دریافت کنند، و این کار فقط با دستگاه های نوری امکان پذیر است.



تصویر ۱: گزارش بی.بی.سی^۱ از تلفن موبایل در دندان

تصویر ۱ نمونه تلفن همراه داخل دندان را نشان می دهد که در نمایشگاه در معرض دید عموم قرار گرفت ، اینگونه تلفن ها بیشتر برای کسانی همچون دلایان سهام و کسانی که کار روزمره آنها بدون تلفن میسر نیست، طراحی شده است.

^۱ British Broadcasting Corporation (BBC)

ریزرایانه‌ها



تصویر ۲: در تصویر مدارات مجتمع را می‌بینی که از ته یک سوزن رد می‌شود.

رایانه‌هایی که بر روی آنها تحقیق شده و امکان دارد در آینده بکار روند، از باکتری ها، مولکول‌ها و دی.ان.ای^۱ برای ذخیره سازی اطلاعات استفاده خواهند کرد. به دلیل محدودیت‌های سیلیکون‌ها در اندازه و تولید گرما، پژوهشگران به دنبال راه‌های تازه‌تری برای ساخت رایانه‌های جدید پرسرعت‌تر و کوچک‌تر هستند. (مآخذ دایه المعارف انکارتا^۲ سال ۲۰۰۶).

¹ Dioxiribo Nucleic Acid (DNA)

² Encarta ©1993-2005 Microsoft Corporation.

استفاده از دستگاه مایکروویو بر علیه تروریست ها و به صورت یک اسلحه موثر



تصویر ۳: روزنامه هندی دکان کرونیکیال

روزنامه هندی دکان کرونیکیال^۱ در ۶ ژانویه سال ۲۰۰۶ که تیتراستون سمت چپ خود را به عنوان Counter Terrorism یا ضد تروریست اختصاص داده است. در قسمت هایی از آن آمده است:

حیدرآباد^۲ ۶ ژانویه: دکتر ام. اس. رائو^۳ سرپرست قسمت جرم شناسی وزارت کشور می گوید دانشمندان در نظر دارند برای خنثی ساختن تروریست های انتحاری از دستگاه های قابل حمل تشعشعات امواج اندک الکترومغناطیس^۴ استفاده کنند.

روز جمعه در سخنرانی افتتاحیه علوم جرم شناسی، که قسمتی از نود و سومین کنگره علوم هند است، در محل آکادمی ملی پلیس برگزار شد آقای رائو گفت: استفاده از تکنیک تشعشعات فرکانس های اندک

¹ Deccan Chronicle

² Hyderabad

³ M. S. Rao

⁴ Low Frequency Portable Electromagnetic Radiation

الکترومغناطیس می تواند افکار تروریست انتحاری را کنترل کند، به طوری که او هیچگونه تلاشی برای منفجر کردن بمب نکند و به آرامی هدف را ترک گوید.

دکتر رانو اضافه می کند: این تکنیک اکنون در دسترس ما نیست و ما باید آن را اتخاذ کنیم . تکنیک تشعشعات فرکانس های اندک الکترومغناطیس تاثیراتش را بر روی مغز نشان خواهد داد . امروزه مقابله با حملات گروه های تروریستی انتحاری نیازمند طرح و اندیشه های نوین در تحقیقات علوم جرم شناسی است. با تروریست انتحاری باید صحیح و از راه دور و امن مقابله کرد.^۱

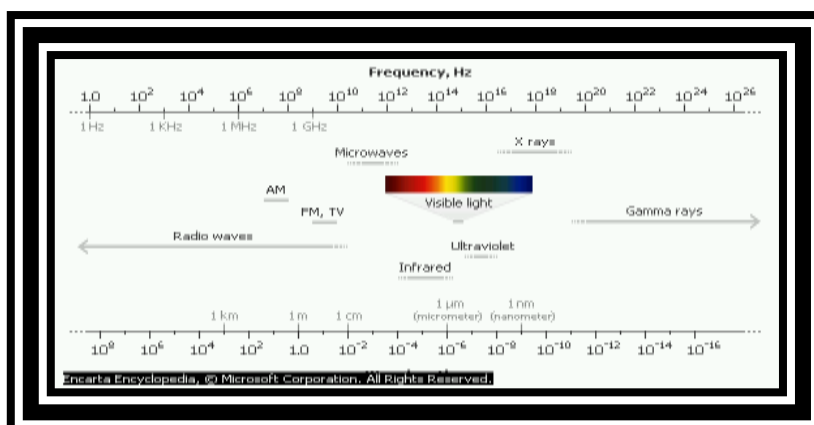
^۱ بقیه مقاله به روانکاوای جرم و استفاده آن در جلوگیری از وقوع جرایم ، وکاره گیری از کاغذهای دیواری مانع انتشار امواج تلغرای موبایل در داخل زندان و غیره، می پردازد

مایکروویوها

مایکروویو^۱ که به آن مایکروکیلوویو^۲ هم می‌گویند، امواج الکترومغناطیسی^۳ هستند که طول موج آنها بلندتر از طول موج تراهرتز^۴ می‌باشد، اما نسبتاً از طول موج رادیویی کوتاه‌تراند.

طول موج مایکروویوها تقریباً بین ۳۰ سانتیمتر (۱ گیگاهرتز^۵)، و یک میلی‌متر (۳۰۰ گیگاهرتز) است. هرچند که مرزهای طول موج‌های مادون قرمز^۶، تراهرتز، مایکروویو و غیره همه دلخواهانه تعیین شده است و بستگی به پژوهش‌ها دارند.

مایکروویو به طور کلی به سیگنال‌های جریان‌های متناوبی می‌گویند که طول موج آنها بین ۳۰۰ مگاهرتز تا ۳۰۰ گیگاهرتز است، انتخاب اسم مایکروویو برای چنین محدوده‌ای کمی عجیب است.



تصویر 4: فرکانس‌ها و طول امواج آنها

¹ Microwave
² Micro-kilowaves
³ Electromagnetic waves
⁴ Terahertz (THz)
⁵ Gigahertz (GHz)
⁶ Infrared Light

طیف‌های رادیویی

ELF	SLF	ULF	VLF	LF	MF	HF	VHF	UHF	SHF	EHF
3	30	300	3	30	300	3	30	300	3	30
Hz	Hz	Hz	kHz	kHz	kHz	MHz	MHz	MHz	GHz	GHz
30	300	3	30	300	3	30	300	3	30	300
Hz	Hz	kHz	kHz	kHz	MHz	MHz	MHz	GHz	GHz	GHz

جدول ۱: اسامی طیف‌های رادیویی

اجاق‌های مایکروویو که امروزه در آشپزخانه‌ها استفاده می‌شوند، با عبور تشعشعات مایکروویو، معمولاً با فرکانس ۲۴۵۰ مگاهرتز که طول موج آن برابر با ۱۲/۲۴ سانتیمتر است، از غذاها عبور می‌کند. غذا انرژی مایکروویو را در فرآیندی به‌نام گرمایش برقی‌خشی‌ایی یا دی‌الکتریک^۱ از آن دریافت می‌کند و در نتیجه می‌پزد.

ملکول‌های زیادی مانند ملکول آب دوقطبی هستند، هر ملکول دارای یک قطب منفی و یک قطب مثبت است، زمانی که جریان متناوب مایکروویو از کنار ملکول‌ها عبور می‌کند، آنها به چرخش در می‌آیند و این حرکت حرارت تولید می‌کند. بنابراین، هر چه مقدار ملکول‌های دوقطبی جسمی بیشتر باشد، مانند آب، کارایی اجاق‌های مایکروویو بر روی آنها بهتر است و زودتر گرم می‌شوند، و هر چه ملکول دوقطبی مواد کمتر باشد، همچون مواد روغنی و قندی، اجاق‌های مایکروویو بر روی آنها اثر کمتری داشته و نسبت به آب، دیرتر گرم می‌شوند. غذاهای منجمد هم به علت اینکه ملکول‌های آن فضایی برای حرکت ندارند، برای اجاق‌های مایکروویو مناسب نیستند. هر چه فرکانس مایکروویو کوتاه‌تر باشد، قدرت نفوذ آن بیشتر است.

بنا به خاصیت هادی الکتریسیف بودن آب نمک، بیشتر ارتباطات الکترومغناطیس و یا مایکروویو با زیردریایی‌ها غیرممکن می‌شود. برای ارتباط با زیردریایی‌ها باید از مایکروویو‌هایی با فرکانس‌های اندک^۲ استفاده نمود که قدرت نفوذ بالایی در اجسام دارند و فرکانس آنها بین ۳ تا ۳۰ هرتز می‌باشد.

^۱ Dielectric Heating.

^۲ Extremely Low Frequency (ELF)

دو عامل مهمی که استفاده از فرکانس‌های اندک را محدود می‌سازد به شرح ذیل است:

۱. انتقال داده‌ها به وسیله این گونه فرکانس‌ها بسیار کند است و به چند حرف در دقیقه می‌رسد. به همین دلیل از این فرکانس بیشتر برای صادر کردن دستور به سطح آب آمدن زیردریایی‌ها استفاده می‌شود، تا بتوان با وسایل ارتباطی دیگر با آنها ارتباط برقرار کرد.

۲. برای ارتباطات قاره‌ای به وسیله این نوع فرکانس‌ها باید از آنتن‌های بسیار بزرگ استفاده کرد. دولت امریکا دو آنتن آن را در میان جنگل‌های ایالت‌های میشیگان و ویسکانسین^۱ توسط برج‌ها و کابل‌های برق فشار قوی دایر نمود که محدوده آنها از ۲۲ تا ۴۵ کیلومتر است. به دلیل بهینه نبودن این آنتن‌ها، مقدار مصرف الکتریسیته آنها بسیار زیاد است. ضمناً این نوع آنتن‌ها آثار مخربی بر روی چرخه زیست محیط داشته و آن را نابود می‌سازد.

^۱ Chequamegon National Forest, Wisconsin and the Escanaba State Forest, Michigan

هارپ

پس از به فضا فرستادن ماهواره هارپ دولت امریکا این آنتن‌ها را در اواخر سال ۲۰۰۴ جمع‌آوری نمود. هارپ^۱ حروف اختصار برنامه پژوهشی شفق سرخ فرکانس‌های بلند فعال است. برنامه هارپ که مرکز آن در گاکونای آلاسکا^۲ قرار دارد، پروژه مشترک نیروی های دریایی و هوایی امریکا است، که برای شناسایی، شبیه‌سازی و کنترل یونوسفر زمین طراحی شده تا بتواند در سیستم های ارتباطی و شناسایی تغییراتی را ایجاد کند.

هارپ با تابش ۳/۶ گیگاوات تشعشعات قدرتمند موثر انرژی فرکانس های بلند رادیویی در یونوسفر زمین این اهداف را پیگیری می‌کند:

- ۱) تولید فرکانس‌های اندک رادیویی (ELF) برای انجام ارتباط با زیردریایی‌ها.
- ۲) کاوش، شناسایی، کنترل و تغییرات در یونوسفر زمین.
- ۳) تشکیل و یا ساخت لیزرهای یونوسفری برای متمرکز کردن امواج رادیویی با طول موج اندک.
- ۴) ایجاد شتاب در الکترون‌ها برای امواج مادون قرمز و دیگر امواج دیداری.
- ۵) تولید جاذبه برای همدینگی و یا منحرف کردن امواج رادیویی.
- ۶) ایجاد حرارت‌های انفجاری که بر انتشار امواج رادیویی موثر باشد.

از فرکانس ۲۰ هرتز برای ارتباط با دستگاه بازرسی لوله های نفت نیز استفاده می‌شود. اگر این دستگاه‌ها در لوله‌های حمل‌کننده نفت خام به هر علتی متوقف شوند، به وسیله این امواج آنها را پیدا می‌کنند. از آنتن‌های دست‌ساز که می‌توانند فرکانس های اندک را ضبط کن ند، برای ضبط فرکانس های الکترومغناطیس زمین استفاده می‌شود، پس از اضافه نمودن دور و ضربان به این فرکانس‌ها، می‌توان به آن گوش داد و به رازهای طبیعت پی برد. امواج مغزی نیز از نوع ELF با فرکانس تقریبی ۲۰ هرتز است.

^۱ High Frequency Active Auroral Research Program, HAARP (1993)

^۲ Gakona, Alaska

خاطرات ساختگی^۱

آلن آلد^۲، هنرپیشه معروف تلویزیون و سینمای امریکا، هیچگونه احساسی نسبت به تخم مرغ پخته نداشت، تا اینکه مجری برنامه علوم تلویزیون امریکا شد و به دانشگاه اروین، کالیفرنیا^۳ رفت تا گزارشی راجع به حافظه تهیه کند.

پژوهشگران دانشگاه، آزمایشگاه‌ها را به او نشان دادند، با او مصاحبه کردند و به گشت و گذار و تفریح نیز رفتند.

هنگامی که آقای آلد گزارش‌اش را در دانشگاه تمام کرد، از تخم مرغ پخته نیز نفرت پیدا کرده بود. این نفرت حاصل یکی از تجربه های منفی او در ایام کودکی بود. البته این تجربه هیچ گاه در کودکی او رخ نداده بود.

او بی آنکه خود بخوهد، موش آزمایشگاهی خانم دکتر الیزابت لوفتوس^۴ شده بود، که از زمان ریاست جمهوری نیکسون^۵ تا به حال بر روی خاطرات ساختگی تحقیق می کند. دکتر لوفتس می گوید: به راحتی می توان جزئیات خاطره یک واقعه تجربه شده را مخدوش کرد. ما تا آنجایی پیش رفته ایم که می توانیم بطور کامل خاطرات ساختگی را القا کنیم، که به آن خاطرات اشباع شده نیز گفته می شود، زیرا جزئیات آنها بسیار دقیق است.

حافظه در کجا ذخیره می شود؟

کارل لشلی^۶، روان پزشک امریکایی به موشی تعلیم داد که از یک مسیر مارپیچ به مقصد برسد. پس از عمل جراحی مغز موش، مهم نبود که کدام قسمت آن برداشته شده است، باز موش قسمتی از راه را بخاطر می آورد و به مقصد می رسد. او از این آزمایش چنین نتیجه گرفت که حافظه در همه جای مغز موجود است و محل خاصی ندارد. مغز نیز مانند رایانه ها هر کجا را خالی ببیند در آنجا خاطرات را ضبط می کند و جدولی برای آنها فراهم می آورد، تا بتواند به آنها دسترسی داشته باشد. خاطره صرفا در محل خاصی سکنی ندارد بلکه در سطح مغز پراکنده می شود، با این حال مانند رایانه قسمت های مختلف هر خاطره با هم در ارتباط هستند. مغز برای تسریع فرآیند یادآوری و یادگیری، خاطرات قدیم را پایه خاطرات جدید قرار

¹ False Memories

² Alan Alda

³ University of California, Irvine

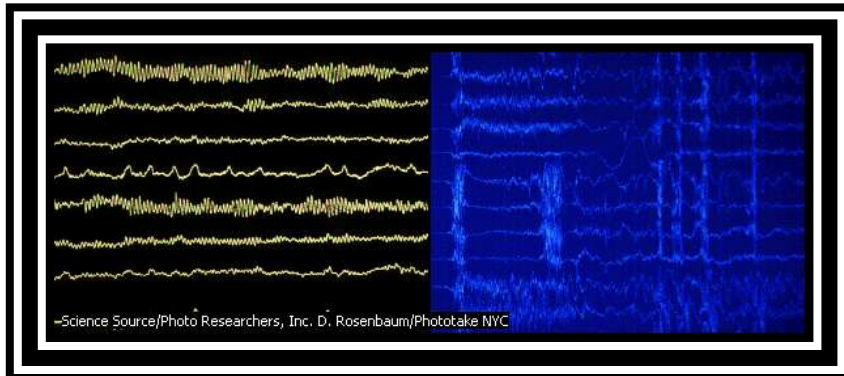
⁴ Elizabeth Loftus

⁵ Richard Nixon (1913-1994), 37th president of the United States (1969-1974), and the only president to have resigned from office.

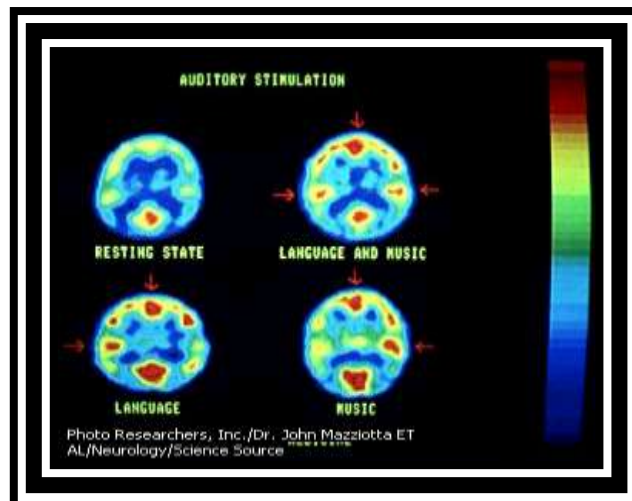
⁶ Karl Spencer Lashley (1890-1958)

می‌دهد، بنابراین انسان هرچه بیشتری حفظیات داشته باشد سریع تر یاد می‌گیرد و به خاطر می‌سپارد، به عبارت دیگر اگر زمینه و مبنایی برای یادگیری علوم جدید موجود نباشد، مشکل تر از تکمیل علوم خواهد بود که پیش از این یاد گرفته شده‌اند.

مشاهده شده است که بعضی افراد به‌طور کامل حافظه خود را در حادثه‌ای از دست داده‌اند، این مسئله به صدمه دیدن جدولی مربوط می‌شود که مغز برای دست‌یابی خاطرات از آن استفاده می‌کند، در بعضی مواقع نیز مغز می‌تواند جدول را به نحوی بازیابی و یا بازسازی کند.

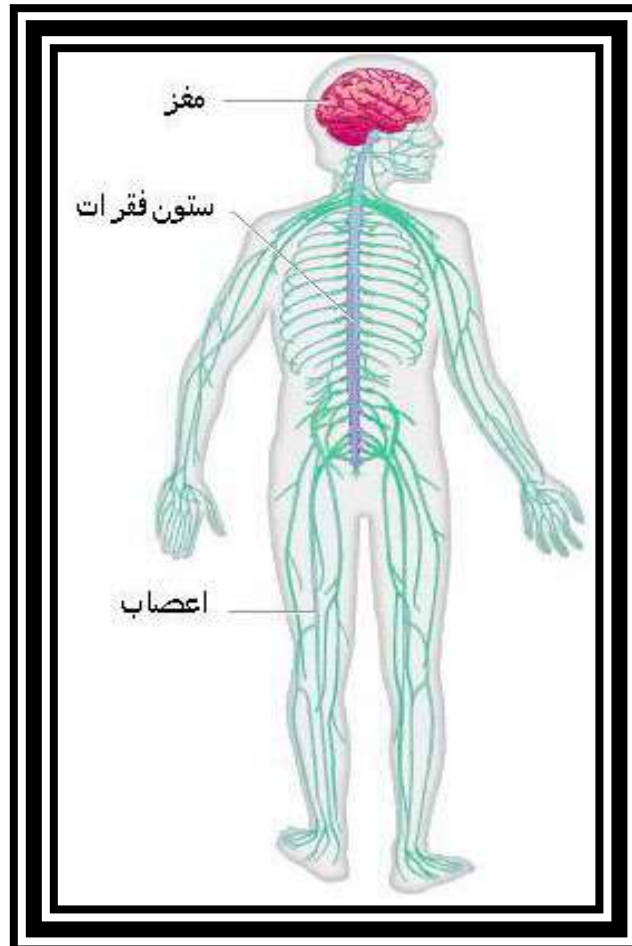


تصویر ۵: در سمت چپ، امواج مغزی یک فرد سالم و در سمت راست، امواج مغزی فردی در حال حمله صرع دیده می‌شود.

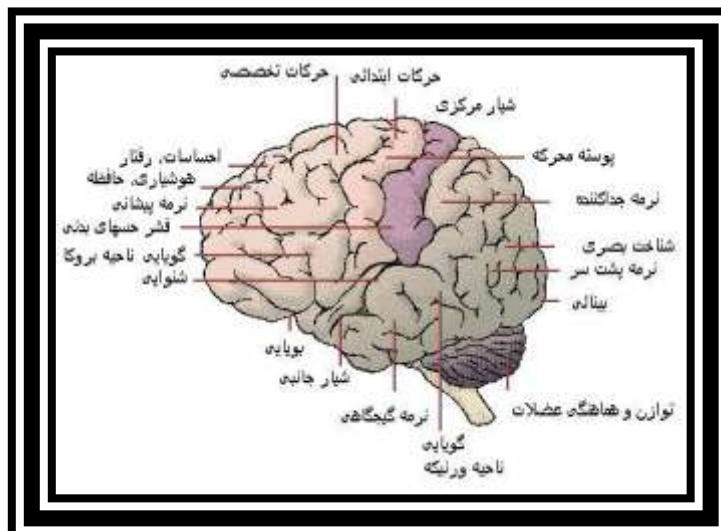


تصویر ۶: تاثیر محرک‌های شنوایی بر مغز

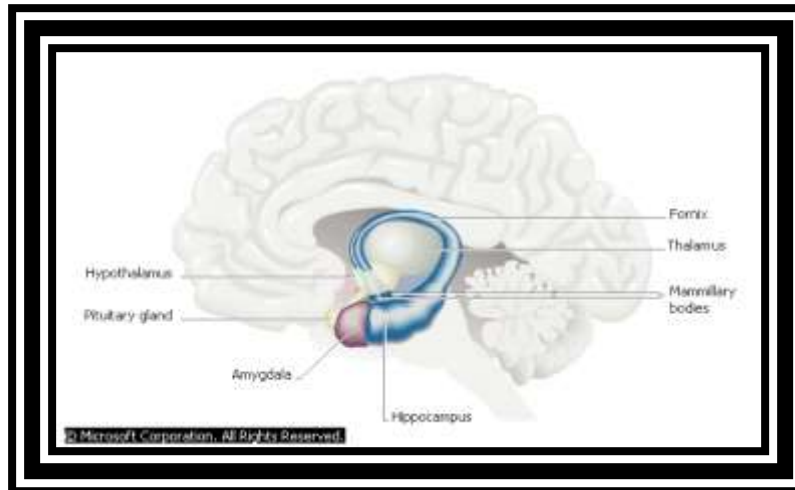
در تصویر ۶ تاثیر محرک‌های شنوایی بر مغز در انسان عکس برداری شده است. سمت چپ بالا، مغز در حالت استراحت، پائین آن در حالت گوش کردن به محاوره، سمت راست بالا در حالت گوش کردن موسیقی و محاوره و پائین آن فقط حالت گوش کردن به موسیقی را نشان می‌دهد. در هر لحظه مغز نسبت به کنش بدن واکنش نشان می‌دهد و اگر شخصی توانایی خواندن واکنش مغز را داشته باشد، می‌تواند از روی تصاویر اعمال شخص را در هنگام تصویربرداری از مغز او بداند.



تصویر ۷: نمایش سلسله اعصاب



تصویر ۸: قسمت‌های مختلف مغز



شکل ۹: لیمبیک سیستم مغز

لیمبیک سیستم^۱ گروهی از ساختار مغز است که در احساسات، حافظه و انگیزه نقش دارد. برای نمونه، با تحریک الکتریکی امیگدیل^۲ مغز یک حیوان در آزمایشگاه می توان به او ترس، عصبانیت و حمله را القا کرد. هیپوتالاموس تنظیمات گوسنگی، تشنگی، خواب، دمای بدن، محرک های جنسی و فعالیت های دیگر را انجام می دهد.

ساقه مغز، پائین ترین قسمت مغز است. این قسمت از مغز به عنوان رابط پیام ها بین ستون فقرات و قسمت فوقانی مغز عمل می کند. اما عملیات مهم و ابتدایی مانند تنفس، فشار خون، ضربان قلب و یا واکنش هایی مانند حرکت چشم ها و استفراغ را نیز به عهده دارد.

بنابر این اگر دستگاهی بخواهد بیشترین تاثیر را بر روی مغز بگذارد، قسمت پائین پشت سر که همان هیپوفیز و ساقه مغز است و بالای گوش ها که نرمه گیجگاهی است، متاثرترین نواحی خواهد بود.

^۱ Limbic System

^۲ Amygdale

تفاوت‌های تأثیرات امواج مایکروویو و بیماری شیزوفرنی^۱

در فصل نامه علمی - تخصصی عملیات روانی^۲، سال چهارم، شماره سیزدهم، صفحه ۹۱ در مقاله ابزارهای نوین در عملیات روانی و اطلاعاتی آمده است:

در مورد استفاده از صوت برای دستکاری و کنترل روان انسان ها، ابزاری وجود دارند که امواج صوتی را به گونه‌ای منتشر می‌کنند که تنها توسط اشخاص مورد هدف قرار گرفته، شنیده می‌شود و این موضوع در چندین رسانه خبری گزارش شده است. در این مورد، ترکیب مشخصی از امواج صوتی و ماورای صوتی به سوی شخص یا اشخاص هدف قرار گرفته، روانه می‌کنند. این باعث می‌شود که آن شخص یا اشخاص از درون سر خود، و نه از طریق گوش، صداهایی را بشنوند که توسط دیگران که مورد آزمایش قرار نگرفته‌اند، شنیده نمی‌شود. چنین اقدامی می‌تواند روی توازن ذهنی شخص یا اشخاص هدف قرار گرفته، اثر روانی گذارد و نیز او را متقاعد کند که از لحاظ روانی بیمار است.

در جداول ذیل عوارض بیماری شیزوفرنی و عوارض تشعشعات مایکروویو بر انسان مقایسه شده است. البته چون بنده پزشک نیستم و امکان دارد معانی اصطلاحات در ترجمه مخدوش شود، جداول را ترجمه نکرده‌ام تا در صورتی که شخصی بخواهد بر روی آنها مطالعه‌ای انجام دهد و یا به متخصصین مراجعه کند از خطا مصون بماند.

در اینجا مولف کتاب با اجازه اساتید پزشکی می‌خواهد نظر خود را بگوید:

در ابتدا نمی‌توان شخصی را که مورد حمله مایکروویو قرار گرفته است از یک بیمار شیزوفرنی تشخیص داد، اما زمانی که رفتار متین، منطقی بودن، صحبت کردن و توانایی استدلال افرادی را که تحت تشعشعات مایکروویو قرار گرفته‌اند را در نظر بگیریم، به روشنی خواهیم فهمید که آنها بیمار نیستند و تنها نقص آنها ندانستن فن‌آوری‌هایی است که بر روی آنها تجربه می‌شود و آنها را از حال عادی خارج می‌سازد و اگر بر روی آنها آزمایشی انجام نگیرد به حال عادی خود باز می‌گردند.

^۱ Schizophrenia

Cognitive/Physiologic Parameter	Schizophrenia Sign/Symptom	Microwave Bioeffect
Cognitive Function		
Memory Deficit	Deficits in Memory and Working Memory	Child Short Term Memory Deficit, Rat Conditioned Avoidance and Spatial Memory Deficits
Time Estimation	Overestimation of Short Intervals	Rat Shortened Inter-Response Times and Increased Responses in Time Estimation Tasks
Temporal Order	Temporal Order Memory Deficits	Human Decrease in Temporal Order Discrimination, Rat Response Sequencing Deficits
Startle Response	Decreased in Some Patients	Decreased in Animals
Coordination/Balance	Decreased Coordination and Balance	Decreased Child Coordination, Rat Decrease in Coordination and/or Balance
Electrophysiology		
Contingent Negative Variation	Decreased in Patients	Decreased on Human Cell Phone Exposure
Event Related Auditory Response	Decreased in Patients	Decreased in Animals, Component Decrease in Human Cell Phone Exposure
EEG Delta Waves	Increased in Patients	Increased in Humans and Animals
EEG Beta Waves	Increased in Patients	Increased in Humans and Rats

جدول ۲: مقایسه بیماری شیزوفرنی با تاثیرات امواج مایکروویو - صفحه ۱/۳

TABLE I, continued
SCHIZOPHRENIA SIGN/SYMPTOM CORRELATION WITH MICROWAVE BIOEFFECTS

Physiologic Parameter	Schizophrenia Sign/Symptom	Microwave Bioeffect
Neurotransmitters		
Dopamine	Indicated Decreased in Negative Symptom Schizophrenia	Indicated Decreased Based on Extensive Evidence
Serotonin	Indicated Decreased in Patients Based on Numerous Studies	Found Decreased in Rats
γ -Aminobutyric Acid	Decreased Uptake & Release in Schizophrenia Synaptosomes	Decreased Receptor Specific Binding
Acetylcholine	α 7-nicotinic Receptor Decrease in Some Brain Areas Consistent with Acetylcholine Decrease	Decreased Rat Acetylcholine Release, and Precursor Uptake in Same Brain Areas
Hormones		
Corticosteroids	ACTH, Cortisol, and Corticosterone Reported Increased	Adrenal Depletion with ACTH, Cortisol, and Corticosterone Increase Reported
Melatonin	Decrease Reported in Some Patients	Decreased on Human Cell Phone and EMF Exposure
Mitochondria	Decreased Number in Schizophrenia Brain	Deleterious Changes with Decreased ATP, Creatine Phosphate, and Marker Enzymes
Immunology		
Autoimmunity	Suggested from Autoantibody Levels and Autoimmune Disease Incidence	Reported Induced and Stimulated
Tumor Necrosis Factor	Reported Increased	Numerous Reports of Increase in Animals
B Lymphocytes	Balance of Evidence Shows Increase in Some Patients	Increased in Mouse Spleen with Genetic Control

جدول ۲: مقایسه بیماری شیزوفرنی با تاثیرات امواج مایکروویو - صفحه ۲/۳

Table I, continued.
SCHIZOPHRENIA SIGN/SYMBOL CORRELATION WITH MICROWAVE BIOEFFECTS

Physiologic Parameter	Schizophrenia Sign/Symptom	Microwave Bioeffect
Lipids		
Phosphorylation	Decreased on Magnetic Resonance Spectroscopy	Decreased P32 Lipid Incorporation
Peroxidation	Increase in Patients	Increased in vitro and in Rats
Blood-Brain Barrier	Suggested Impaired in Patients	Reported Decreased in Numerous Studies
Anatomy & Histology		
Hippocampus	amagdala Complex Volume - Hippocampal Reduced in Most Studies	Degenerative Hippocampus Histology Reported
Thalamus	Volume Reduction Observed in Many Studies	Degenerative Histology Reported
Cerebellum	Changes Observed in Many Studies	Degenerative Histology Reported
Cortex	Volume Reductions Observed in Frontal and Parietal Cortex by Many Studies	Several Reports of Degenerative Unspecified Cortex Histology
Metabolic Activation	Hallucination Activates Temporal Lobe, and Thalamus with Collicular Activation Found in Some Studies	Animal Activation of Temporal Lobe, Thalamus, and Inferior Colliculus on Hearing Effect Pulsed Microwaves
Ocular Disease		
Cataract	capsular Cataract Reported Without Sub Association to Medication	capsular Cataract Known Cause of Sub
Retinopathy	Associated with Widely Prescribed Anti-Psychotics	Associated with Occupational Exposure and Experimentally Produced
Voice Transmission	Hallucination Most Common Symptom	Voice Transmission Affirmed



۳/۳

تصویر ۱۰^۱ MRI مغز، سمت راست، مغز مبتلا به بیماری شیذوفرنی و سمت چپ، مغز سالم را نشان می‌دهد.

در تصویر ۱۰ در سمت راست ناهنجاری و بزرگ شدن بطن یا حفره مغز^۲ به روشنی دیده می‌شود.

¹ Magnetic Resonance Imaging

² Ventricle (fluid-filled cavities)



تصویر ۱۱: آگهی روزنامه ماهنامه کالیفرنیا برای گرفتن اطلاعات راجع به گروه کنترلگرفکری

در تصویر ۱۱ آگهی ایرانیان را برای کمک گرفتن از متخصصین و افرادی که دارای اطلاعاتی راجع به کنترلگرهای فکر هستند در یکی از روزنامه‌های کالیفرنیای امریکا به نام ماهنامه نشان می‌دهد. آقای صادقی که این آگهی متعلق به اوست و گروهی هم در این رابطه تشکیل داده است، در رازول، ایالت جورجیا^۱ سکونت دارد. او در این آگهی از ایرانیانی که با گروه کنترلگرفکر یا متجاوزان فکری همکاری می‌کنند، شکایت کرده است و از دیگر ایرانیان خواسته که به او یاری رسانند.

¹ Roswell, GA Georgia (state)

کو.اینتل.پرو^۱

کو.اینتل.پرو برنامه‌ای بود که توسط اف.بی.آی^۲ آمریکا طراحی شد و گروه‌های بشماری در دنیای امروز از روش‌های آنها برای بی اعتبار نمودن گروه‌های مخالف استفاده کرده و می‌کنند. برای اطلاع خوانندگانی که با این نام مواجه می‌شوند به نمونه‌های کوچکی از کارهای این برنامه در این فصل اشاره می‌شود.

کو.اینتل.پرو که فشرده شده کلمات Counter Intelligent Program به معنی برنامه ضد جاسوسی است که پلیس فدرال آمریکا برای خنثی سازی سازمان‌های سیاسی مخالف و تندرو، آن را طراحی کرده بود. هر چند که عملیات مخفی بسیاری در طول تاریخ توسط پلیس فدرال آمریکا انجام شده است، اما بین سال‌های ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۷۱ عملیات ضد جاسوسی کو.اینتل.پرو فقط بر علیه گروه‌های سیاسی مخالف داخلی بکار گرفته شد. کمینی‌ها^۳، که در فصول بعد راجع به آنها می‌خوانید، از این گونه روش‌ها پیروی کرده و برای بی اعتبار ساختن قربانیان خود از آن استفاده می‌کنند.

در اوایل سال ۱۹۵۰، فعالیت حزب کمونیست در آمریکا ممنوع اعلام شد. کنگره و مجلس، هر دو و کمیته‌های تحقیقاتی تشکیل دادند تا کمونیست‌ها را در اذهان عمومی رسوا کنند. ریاست کمیته فعالیت‌های غیر امریکایی و امنیت داخلی سنا توسط سناتور جوزف مک کارتی^۴ رهبری می‌شد.

زمانی که دو دادگاه عالی آمریکا در سال ۱۹۵۶-۱۹۵۷ این گونه بازجویی‌ها را غیرقانونی و برخلاف قوانین اساسی اعلام کردند، پاسخ پلیس فدرال آمریکا به احکام دادگاه‌های عالی، کو.اینتل.پرو بود. برنامه‌ای توسط پلیس فدرال آمریکا که ریاست آن را جی ادگار هوور^۵ به عهده داشت طراحی شد، تا بتوان به وسیله آن کسانی را که نمی‌توان محاکمه کرد، خنثی نمود. در همین سال‌ها بود که برنامه‌های شبیه به آن برای خنثی سازی حرکت‌های حقوقی مدنی، ضد جنگ و غیره طراحی شد، البته این حرکت‌ها بنا به گفته جی ادگار هوور رئیس وقت و طولانی مدت پلیس فدرال آمریکا، راه گشای کمونیست‌ها بودند.

جی ادگار هوور در یکی از نطق‌های تاریخی خود می‌گوید:

¹ Counter Intelligent Program (COINTELPRO)

² Federal Bureau of Investigation (FBI)

³ Stalker

⁴ Senator Joseph McCarthy

⁵ J. Edgar Hoover (1895-1972), American criminologist and government official and director of the Federal Bureau of Investigation (FBI) for 48 years.

نیروهایی که بیش از همه سعی در تضعیف امنیت داخلی ما را دارند به سادگی هویدا نمی شوند، کمونیست‌ها در فریب و مخفی کاری تعلیم داده شده‌اند، که بتوانند روزی راه و روش زندگی امریکایی ما را با دیکتاتوری کفونیستی عوض کنند.

آنها زیرکانه خود را تحت پوشش گروه‌های مختلفی همچون گروه‌های صلح طلب، آزادی خواه و غیره، مخفی کرده‌اند تا به مقاصد شیطانی خود دست یابند. هر چند آنها را نمی‌توان به صورت فردی تشخیص داد، اما خط مشی حزب کمونیست مشخص است. نخستین اولویت آنها پیشبرد اهداف اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی بی‌خدا است. بسیار مهم است که دشمنان روش زندگی امریکایی را بشناسیم.

آقای جی ادگار هور که به ظاهر مسیحی بود و از خدا دم می‌زد همجنس باز بود و ارادت خاصی به پسر بچه‌های جوان داشت، و اگر نمی‌مرد، با توجه به نفوذی که داشت هنوز هم رئیس پلیس فدرال امریکا بود. پس از مرگ وی به دفتر کار او ریختند و آرشیوهای مربوط به پرونده‌های شهروندان مهم و بانفوذ امریکایی و زندگی خصوصی آنان را به آتش کشیدند.

پلیس فدرال امریکا بیش از ۲۰۰۰ عملیات در خصوص برنامه کو.ایتل.پرو اجرا کرد. سرانجام در آوریل سال ۱۹۷۱ پس از افشاء این عملیات رسماً فعالیت‌های آن متوقف شد. مدارکی زیادی از عملیات کو.ایتل.پرو بر علیه برخی از گروه‌ها در دست است.

مدارک عملیات کو.ایتل.پرو بیشتر شامل نامه‌نگاری‌های اداره محلی با اداره مرکزی بود. در این نامه نگاری‌ها چگونگی توطئه‌ها برای اداره محلی تشریح شده است و اداره محلی هم آنها را اجرا و موفقیت و یا عدم موفقیت آنها را متقابلاً به اداره مرکزی گزارش می‌داده است. در زیر چند نمونه از توطئه‌های آنها آمده است.

- (۱) خنثی نمودن فعالیت رهبران گروه به وسیله اشاعه دروغ درباره اقدامات آنها در روزنامه‌ها.
- (۲) آگاه نمودن رؤسای اعضاء گروه (کسانی که خارج از گروه آنها را استخدام کرده بودند) و انتقاد از غیر امریکایی بودن آنها.
- (۳) استفاده از تریبون آزاد روزنامه‌ها برای دروغ‌پردازی درباره اعضاء.
- (۴) اخراج کمک‌کنندگان مالی به این گروه‌ها از امریکا، همچون زن ژاپنی جان لسن خواننده سابق گروه بیتل که کشته شد.

(۵) ایجاد درگیری با دیگر گروه‌ها.

(۶) استفاده از روزنامه‌های زیر زمینی (مخفی).

(۷) بی‌اعتبار کردن گروه به وسیله کاریکاتورها.

در زیر نخستین نامه‌نگاری برنز با سالیوان، برای خنثی نمودن گروه چپ مشاهده می‌شود.

سی دی برنز به دبلیو سی سالیوان، ۹ می ۱۹۶۸^۱

ملت ما توسط افرادی به دوره‌ای از اختلالات و خشونت‌ها وارد می‌شود که عاملین اصلی آنها به گروه چپ جدید وابسته هستند. بعضی از این فعالان، بر وقوع انقلاب اصرار دارند و شکست ما را در ویتنام اعلام کرده‌اند. آنها دائماً و به غلط به افراد پلیس تهمت خشونت می‌زنند و از انجام کارهای غیرقانونی که آنها را به اهداف خود نزدیک کند، روی‌گردان نیستند. گروه چپ، هر از چند گاهی خصمانه و ناسزاگویانه به رئیس و سازمان^۲ حمله می‌کنند تا از تحقیقات ما در خصوص خود جلوگیری به عمل آورند و ما را از محیط دانشگاه بیرون برانند. باید در نظر باشد تا روش ضد جاسوسی طرح و خنثی‌سازی اعضاء کلیدی گروه چپ را مد نظر قرار دهیم. اعضاء کلیدی در واقع نیروهای پیش‌ران گروه هستند، و بیشتر تحقیقات ما بر روی آنها است.

درخواست مذکور تحلیل شده و جواب آمده است که:

روش‌های ضد جاسوسی پیشنهادی ذیل می‌تواند به وسیله تمامی ادارات عملیاتی اجرا شود.

(۱) اعلامیه‌هایی طراحی شود که عمدتاً دانشجویان جامعه دمکراتیک و دیگر گروه‌های اقلیت را که نماینده اکثرین دانشجویان هستند، خنثی کند. اعلامیه باید عکس رهبر چپ جدید آن دانشگاه را در بر داشته باشد. طبیعتاً نفرت‌انگیزترین عکس او باید چاپ شود.

(۲) باید از اختلافات بین رهبران چپ جدید استفاده کرد.

(۳) باید شایعه نمود که بعضی از رهبران چپ جدید عاملان دستگاه‌های امنیتی هستند.

(۴) باید از روزنامه دانشگاه و یا روزنامه‌های مخفی برای منحرف جلوه دادن رهبران چپ جدید استفاده نمود. در رابطه با این موضوع، باید در روزنامه مقاله‌ای نوشت مبنی بر این که رهبران چپ جدید

^۱ C.D. Brennan to W.C. Sullivan, May 9, 1968

^۲ منظور حملات لفظی به جی ادگار هوور و سازمان او است

- استفاده از مواد مخدر و سکس را تبلیغ کرده‌اند و این روزنامه‌ها را برای اولیای دانشگاه، والدین دانشجویان عضو و ثروتمندانی که به آنها کمک مالی می‌کنند فرستاد.
- (۵) با توجه به اینکه بیشتر آنها از ماریجوانا و دیگر مخدرها استفاده می‌کنند، باید فرصت را مغتنم شمرد و آنها را به وسیله پلیس آن منطقه دستگیر نمود.
- (۶) باید نامه‌هایی با اسم مستعار از فعالیت دانشجویان عضو چپ جدید به اولیا، همسایگان و روسای والدین آنها فرستاد.
- (۷) هرگاه که چپ جدید دانشگاه را به‌هم می‌ریزد، باید از روزنامه‌ها استفاده نمود و عقیده عده‌ایی را مبنی بر مخالفت با این امر چاپ کرد و ضمناً باید این مسئله ذکر شود که آنها از طرف اکثریت دانشجویان صحبت نکرده‌اند و تقاضای انتخابات شود.
- (۸) از مخالفت آنها با دیگر گروه‌ها حداکثر استفاده به عمل آید.
- (۹) طبق گزارش اداره محلی، گروه چپ جدید در نظر دارد در نزدیکی پایگاه ارتش کافی شاپی را دایر نماید تا نظامیانی را که به آنجا می‌روند به عضویت خود درآورد. هر جا که چنین اماکنی دایر شود، باید به رسانه‌های دوست خبر داد، به علاوه در چنین مکان‌هایی به وفور مواد مخدر و ماریجوانا یافت می‌شود، بنابراین باید به سرعت پلیس آن منطقه را در جریان قرار داد.
- (۱۰) از کارتون، عکس و نامه‌های مستعار برای تمسخر چپ جدید استفاده شود. مسخره کردن یکی از موثرترین سلاح‌های ما علیه آنها است.
- (۱۱) می‌توان با استفاده از موقعیت و پراکندن اطلاعات غلط از فعالیت‌های آنها جلو‌گیری به عمل آورد. برای نمونه در مورد تجمعی که تدارک دیده‌اند می‌توان اعضا را از خبر به تعویق افتادن تجمع مطلع نمود.

از ریاست به تمامی ادارات عملیاتی^۱

۵ جولای ۱۹۶۸

^۱ Director to All Field Offices, July 5, 1968

کنترل فکر

با نگاهی به تاریخ در می‌یابیم هیچ انسانی قبول و باور ندارد که در معرض شستشوی مغزی قرار گرفته است. این افراد از کسانی که افکارشان را تغییر داده‌اند، چنان تقدیر به عمل می‌آورند که گویی او را به صورت معجزه‌آسایی نجات داده‌اند.

کنترل فکر واژه‌ای عمومی است برای تعریف تئوری‌های بحث برانگیز مبنی بر امکان وجود عوامل یا منابع خارجی که توسط آن می‌توان تفکر، رفتار، احساس و تصمیم‌گیری اشخاص را به طور نسبی و دلخواه کنترل نمود.

البته در مورد چنین کنترلی مسائلی وجود دارد که هنوز مورد بحث روان‌شناسان، روان‌پزشکان و جامعه‌شناسان هستند. این موارد تعریف کنترل، حدود دستیابی به آن، میزان عملی بودن آن و در نهایت راه‌های رسیدن به آن به صورت مستقیم و یا زیرکانه را فرا می‌گیرد.

همچنین باور اشخاص که توسط نیروهای خارجی کنترل می‌شوند، ممکن است نشانه بیماری‌های روانی تلقی شود. اینگونه افراد با وجود نداشتن هیچگونه دلیلی برای اثبات ادعاهای خود صمیمانه باور دارند که به وسیله ماهواره‌ها، سازمان‌های مختلف دولتی، شیاطین، فرشتگان و یا حتی از سیارات دیگر تحت کنترل هستند و حتی اگر مداوای آنها هم بدون رضایتشان باشد آن را گونه‌ای دیگر از کنترل، توسط افراد مذکور می‌دانند. البته به این افراد تا زمانی که افکارشان، زندگی روزانه آنها را تحت تاثیر قرار ندهد بیمار نمی‌گویند، و صرفاً دیدگاه شخصی آنها به شمار می‌آید.

گفتنی است که بعضی از گروه‌ها در پس‌چین بیماری‌هایی پنهان شده‌اند تا از اسرار آزمایش‌های غیرانسانی خود بر روی انسان‌های بیگناه، حفاظت کنند. موضوع بحث کتاب حاضر اینگونه افراد بی‌گناه هستند که مورد هجوم قرار گرفته‌اند، و اینکه چگونه می‌توان آنها را از افراد واقعا بیمار تمییز داد.

افرادی که مورد آزمایش قرار گرفته‌اند تمامی یا بعضی از نشانه‌های افراد بیمار در آنها بروز می‌کند، ولی اگر همچون افراد بیمار با آنها رفتار شود و از داروهای متداول بیماری‌های روانی، برای اینگونه افراد تجویز شود، در برخی از موارد، نه تنها بهبودی در وضع آنها به دست نمی‌آید بلکه عوارض دیگری هم به آن اضافه می‌شود و ممکن است نتایج جبران‌ناپذیری داشته باشند.

در یکی از پروژه‌های سازمان سیا به نام *ام.کی.اوترا* که از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۶۴ ادامه داشت، مدارکی توسط دولت امریکا منتشر گردید که طی آن برای کنترل افکار نه تنها از مواد مخدر توهم‌زا مانند

ال.اس.دی^۱ و غیره استفاده شده است، بلکه به وسیله سیگنال های الکترونیکی، اعمال مغز را هم تغییر داده‌اند.

در آن دوره پژوهشگران توانسته بودند از طریق فن آوری مغناطیس پیشرفته، به وسیله روش شبیه‌سازی مغناطیس جمجمه^۲ یا تکرار شبیه‌سازی مغناطیس جمجمه^۳ در کارایی بعضی از اعمال مغز، مانند پیوستن لغات به یکدیگر که نخستین گام برای تفکر، صحبت و برهان است اختلال موقت ایجاد کنند. امروزه این عمل از راه دور امکان‌پذیر است و برای غیر منطقی جلوه دادن افراد به کار گرفته می‌شود.

از آزمایش‌های امواج فرکانس اندک گزارش‌های دقیق‌تری تهیه شده است. از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ هر دو کشور آمریکا و شوروی سابق به وسیله امواج فرکانس اندک به پژوهش‌هایی دست زدند تا بتوانند امواج مغزی شبیه‌سازی شده را به مغز بفرستند و به انسان احساسات و عواطف مختلف را القا کنند، که البته در این کار موفق هم شدند.

یکی دیگر از روش‌های کنترل فکری-رفتاری، استفاده از ضمیر ناخودآگاه انسان است، مانند آگهی‌هایی که پیام‌های خود را در میان فیلم، خبر و غیره مخفی کرده و آنها را به بینندگان یا شنوندگان منتقل می‌کنند.^۴ کسانی که این آگهی‌های مخفی را به وسیله ضمیر ناخودآگاه خود می‌شنوند و یا می‌بینند، چنین تصور می‌نمایند که با افکار خود به این نتیجه رسیده‌اند و نسبت به پیام‌هایی که از طریق آگهی‌ها به آنها القا شده است عمل می‌کنند.

این روش در دهه ۶۰ میلادی در یکی از سینماهای آمریکا آزمایش شد. برای نشان دادن فیلم باید در هر ثانیه ۳۰ عکس نشان داده شود تا این تصاویر به حرکت درآیند و بیننده بتواند آن را به صورت تصاویر متحرک ببیند. در سینمای آمریکا بین هر ۳۰ عکس یک عکس کوکا کولا بنوشید را پنهان کردند، و نتیجه این بود که در میان پرده فیلم، فروش کوکا کولا ۶۰ درصد افزایش یافت.

روش شستشوی مغزی لیفتون^۵

دکتر روانشناس رابرت جی لیفتون^۶ در سال ۱۹۶۱ در کتاب خود به نام بازسازی فکر، روانشناسی حکومت مرکزی: مطالعه‌ای راجع به شستشوی مغزی در چین^۱ می‌نویسد:

^۱ LSD = Lysergic Acid Diethylamide

^۲ Transcranial Magnetic Stimulation (TMS)

^۳ Repetitive Transcranial Magnetic Stimulation (RTMS)

^۴ Subliminal Advertising

^۵ Lifton Brainwashing Model

^۶ Robert Jay Lifton

با هشت روش قهری می‌توان افکار اشخاص را بدون اطلاع آنها تغییر داد. این روش‌ها بر روی اسرای جنگ (چین و کره) به همین منظور اعمال شد.

- ۱) ارتباط شخص با محیط خارج از حوزه گروه کنترل شود.
- ۲) وقایعی طراحی شود که بتوان قدرت گروه را به وسیله آنها ثابت نمود.
- ۳) به گناهان گذشته و حال خود اعتراف کند.
- ۴) شخص به سویی راهنمایی شود که پیشرفت و تکامل در آن امکان‌پذیر نباشد.
- ۵) قبول کند که گروه مقدس و کامل است.
- ۶) افکار به صورت مطلق خوب و بد باشد، به این معنی که اگر چیزی خوب نیست باید حتماً بد باشد و هیچ چیزی بین خوب بد وجود ندارد.
- ۷) گروه از شخص مهم‌تر است.
- ۸) هر کس خارج از گروه است نابود می‌شود و فقط افراد داخل گروه نجات پیدا می‌کنند.

دکتر روان‌شناس مارگارت سینگر^۲ از روش‌های دکتر لیفتون الهام گرفت و برای تغییر افکار اشخاص از روش‌های ذیل استفاده کرد:

- ۱) زمان و محیط شخص، تحت کنترل باشد، طوری که شخص زمان فکر کردن نداشته باشد.
 - ۲) حس ناتوانی، ترس و وابستگی در او القا شود.
 - ۳) استفاده از تنبیه و تشویق برای متوقف کردن رفتارهای پیشین اجتماعی او.
 - ۴) استفاده از تنبیه و تشویق برای استنباط کردن از او برای رفتارهای دلخواه.
 - ۵) خلق یک منطق بسته، که مخالف احساس کند در اشتباه است.
 - ۶) او به هیچ عنوان نباید بداند که تحت کنترل است.
- پس از آشنایی با روش‌های کنترل فکری-رفتاری از خوانندگان انتظار می‌رود این سناریو را در ذهن خود مجسم کنند:

- ۱) گروهی وجود دارند که این موارد را به شما القا می‌کنند:
- ۲) می‌تواند افکار شما را بخواند و از هر کاری که شما می‌کنید آگاه باشد.
- ۳) همیشه با شماست و شما را هم از وجود خود به نحوی آگاه می‌سازد.

¹ Thought Reform and the Psychology of Totalism: A Study of "Brainwashing" in China, 1961

² Margaret Singer's conditions for mind control

- ۴) قدرت خود را به نحوی به شما ثابت می کند.
 - ۵) شما را از دوستان و اقوام دور می کند به طوری که تنها باشید و هیچ کمکی به شما نشود.
 - ۶) نسبت به کارها و افکار گذشته خود احساس شرمساری می کنید و در نتیجه رفتار جدیدی را پیش می گیرید که مورد تشویق آنها قرار بگیرد.
 - ۷) اگر عملی مطابق میل آنها نباشد، تنبیه می شوید.
- اکنون از خوانندگان عزیز تقاضا می شود از خود سوال کنند:

- ۱) آیا پس از مدتی به این گروه وابسته نمی شوید؟ به این گونه وابستگی ها در روان شناسی *نشانه های هلسینکی*^۱ می گویند.
 - ۲) آیا سعی نمی کنید که افکار و اعمالی داشته باشید تا مورد تقدیر گروه قرار بگیرید؟
 - ۳) آیا شما شستشوی مغزی نشده اید؟
- هدف از این پرسش ها، آشکار ساختن اعمال گروه های کنترلگر فکر است که در سرتاسر دنیا مشغول شستشوی مغزی و کنترل افراد هستند. در فصل های آتی داستان های آنها بیان خواهند شد.

^۱ Helsinki Syndrome

ام.کی.اولترا^۱

نخستین افشاگری مستند پروژه کنترل

تیر بزرگ روزنامه کانادایی^۲ : پنج کانادایی به دلیل آزمایش‌های دهه ۵۰، سازمان سیا را به دادگاه می‌کشاند.

ونکوور کانادا^۳، رابرت لوگی^۴ می‌گوید که او یک موش آزمایشگاهی برای سازمان سیا بود و همیشه کابوس‌های شستشوی مغزی را با خود به همراه دارد که به وسیله تزریق مواد مخدر توهم‌زا و شوک‌های عظیم الکتریکی به او اعمال شده است.

او و چهار کانادایی دیگر دادخواست پنج میلیون دلاری خود از دولت امریکا را تسلیم دادگاهی در واشنگتن نمودند. هر کدام دادخواست ضرر و زیان یک میلیون دلاری را از سازمان سیا خواهانند، که برای تحقیقات تغییر رفتاری در جامعه به آنها مواد مخدر تزریق کرده بود.

لوگی که یک مجرد گوشه گیر است در مصاحبه‌ای گفت: تمامی مشکلات من به آزمایش‌های مواد مخدر توهم‌زای ال.اس.دی مربوط می‌شود که در بیمارستان مونتریال بر روی من انجام شده است.

لوگی می‌گوید که او یک موش آزمایشگاهی برای پروژه ام.کی.اولترا، زیر پروژه ۶۸ بود، که یکی از پروژه‌های سازمان سیا در رابطه با کنترل رفتاری، بازجویی و شستشوی مغزی است.

او می‌گوید سازمان سیا برای این آزمایش‌ها ۶۰ هزار دلار به دکتر کامرون^۵ و همچنین ۳۵ هزار دلار دیگر برای تحقیقات به دانشکده روان‌شناسی مک‌گیل^۶ به صورت بودجه تحقیقاتی^۷ پرداخت نمود.

لوگی می‌گوید: سازمان امریکایی جامعه تحقیقاتی اکولوژی انسانی^۸ که مسئول انجام آزمایش‌ها بر روی انسان‌های بی‌گناه است را پوششی اداری برای سازمان سیا می‌باشد.^۹

^۱ MKULTRA

^۲ The leader-post Regina, Saskatchewan Saturday, Dec 13.1980, FIVE CANADIANS SUING CIA OVER EXPERIMENTS IN 1950'S

^۳ Vancouver (British Columbia), Canada

^۴ Robert Logie

^۵ Cameron

^۶ McGill University Psychiatry Department

^۷ Grants

^۸ Society for the Investigation of Human Ecology

^۹ سازمان سیا برای کارهای مخفی و غیر قانونی خود همیشه از شرکت‌ها و موسسه‌هایی که خود تاسیس می‌کند استفاده کرده و پس از اتمام عملیات آنها را منحل می‌کند و یا از اشخاص حقیقی و حقوقی استفاده کرده و دستمزد آنها را در قالب بوهلج تحقیقاتی پرداخت می‌کند.

لوگی می گوید: او در سال ۱۹۶۸ بدون اینکه بداند کیست و یا از کجا آمده است به این شهر وارد شد. او می گوید که پیش از مراجعه به پلیس پنج شب زیر یک پل خوابیده بود. یکی از آشنا یانش در ونکوور توانست پس از مشاهده عکس وی در روزنامه او را شناسایی کند. او می افزاید که نمی داند فراموشی او مربوط به مواد مخدر توهم زای ال.اس.دی است یا خیر، اما می داند که کابوس های وی هرگز تمام شدنی نیستند.

ام.کی. اولترا پروژه غیرانسانی سازمان سیا برای تغییر رفتار در جامعه بود که از شیوه هایی مانند شستشوی مغزی و دگرگونی حافظه، هیپنوتیزم و غیره استفاده می کرد. یک نمونه از این آزمایش ها برای تربیت دختران جوانی بود که به عنوان فاحشه در رده های بالا، معمولاً بین روسای جمهور، معاونین و وزرای آنها و روسای سازمان های سری، دست به دست می گشتند و در مهمانی های خصوصی و محاوره های شخصی آنها حضور داشتند.

یکی از این دختران، برایس تیلور^۱ است که کتابی به نام *متشکر از خاطرات: خاطرات برده جنسی کنترل فکری شده باب هوپ و هنری کیسینجر*^۲ را نوشته است. او در کتاب خود می نویسد: به شما اجازه ندادند، بدانید که در آغاز جنگ سرد، به گروه ی مخفی تحت عنوان استاتید و رهبران مجوز داده شد تا بر روی توده بی خبر امریکائیان آزمایش هایی انجام دهند و به فن آوری های جدیدی دست یابند. این فن آوری که توسط رهبران، استادان پزشکی و دانشمندان جمع آوری شد، شامل پزشکی فرکانس الکترومغناطیسی^۳، مهندسی ژنتیک، شستشوی مغزی، پژوهش بر مغز، دور بینی^۴، آزمایش های نزدیک مرگ^۵، ماورای پدیده های علمی^۶ و مسافرت زمان و فضا^۷ است و دانش موجود کنونی را آنتیک جلوه می دهد. نخبگان تجارت برده های کنترل فکر در حراجی هایی شبیه به مدل لباس بچه ها جمع می شدند و بچه ها بر روی صحنه رفته و سپس لباس های خود را برای آنها در می آوردند^۸، من در چنین

^۱ Brice Taylor

^۲ Thanks for the Memories: The Memoirs of Bob Hope's and Henry Kissinger's Mind-Controlled Sex Slave by Brice Taylor

^۳ Bio-electromagnetic frequency medicine

^۴ Remote viewing

^۵ Near-death experimentation

^۶ Paranormal/psychic experimentation

^۷ Time and space travel

^۸ در هر گونه مدل لباس، مدلها لباس های گوناگون می پوشند و آن را برای بینندگان به معرض نمایش میگذارند اما در اینجا که مدلها بچه ها

هستند وادارمی شوند لباس های خود را در روی صحنه تن در آورند

حراجی‌هایی شرکت کردم تا سرانجام توسط باب هوپ^۱، (هنرپیشه معروف سینمای آمریکا که در سال ۲۰۰۳ در گذشت)، خریداری شدم.

بیش از این وارد جزئیات کتاب مذکور نمی‌شوم، هر چند گفتار این خانم توسط مدارک موجود تصدیق می‌شود ولی نمی‌توان صد در صد به آنها استناد کرد، گرچه اشخاص دیگری نیز چنین ادعاهایی کرده‌اند و کتب و سایت‌های اینترنتی نیز دارند، من فقط به این نکته اشاره کنم، که این شخص توسط هنری کیسینجر^۲، وزیر کشور کابینه نیکسون و فورد، مورد تجاوز قرار گرفت و از او به عنوان جاسوس استفاده شده است. او در کتاب خود نام تمامی اشخاص قدرتمند معاصر آمریکا را آورده است که به نوعی با او و یا کودک خردسالش رابطه نامشروع داشتند.

اکنون به پروژه‌هایی از ام.کی.اولترا اشاره می‌کنم که می‌توان آنها را با مدارک معتبر اثبوت نمود. این پروژه از دهه ۵۰ تا دهه ۷۰ ادامه داشت اما به دلیل آن که باید مستقیماً بر روی انسان‌ها به وسیله تزریق مواد مخدر، دادن شوک‌های الکتریکی و دیگر کارهای غیرانسانی آزمایش می‌شد سرانجام فاش گردید و سازمان سیا از طرف سنای آمریکا مورد مؤاخذه قرار گرفت و در نهایت پرونده این پروژه به ظاهر بسته شد. اما همان‌طور که در بخش‌های دیگر خواهیم دید، از طریق دستیابی به دستگاه‌های از راه دور و مایکروویو این پروژه با نام‌های دیگر از سطحی به سطح دیگر انتقال داده شد.

در این بخش به سه کتاب اشاره خواهد داشت که در این کتاب‌ها درباره چگونگی شروع کار سازمان سیا و سازمان امنیت ملی آمریکا در امر شستشوی مغزی و پروژه غیرانسانی ام.کی.اولترا تحقیق و مدارکی نیز گردآوری شده است.

عملیات غیرانسانی ام.کی.اولترا صدای خود ماموران امنیتی را هم درآورده بود. مدارک و داستان‌ها، به وسیله ۱۸۰۰۰ صفحه از مدارکی^۳ پشتیبانی می‌شود که سرانجام سازمان سیا پس از سانسور شدید و انهدام مدارک مربوط به آزمایش‌ها، تحت عنوان *قانون آزادی اطلاعات*^۱، به اجبار در اختیار عموم قرار داد.

¹ Bob Hope (1903-2003), American comedian and film actor, an entertainment legend noted for his performances for American military troops overseas.

² Henry Kissinger, born in 1923, American scholar and Nobel laureate, statesman, secretary of state under Presidents Richard M. Nixon and Gerald R. Ford.

³ Declassified CIA document

نام سه کتاب یاد شده عبارتند از:

- (۱) مرغ آبی^۲ که مولف آن یک روانشناس سرشناس کانادایی به نام دکتر کالین راس است.
- (۲) کنترل‌گرهای فکر^۳ که به وسیله دکتر آرمین ویکتورین تألیف شده است.
- (۳) شهروندی که مورد خیانت قرار گرفت^۴ که شخص بازمانده از آزمایش‌های ام.کی. اولترا به نام کارول روتس، آن را نوشته است.

در سال ۱۹۴۱ روزولت^۵، رئیس جمهور وقت امریکا، هم زمان با پروژه منهن^۶ که نام پروژه ساخت بمب اتم بود، پروژه‌های سیاه^۷ را پایه ریزی نمود، به این معنی که به علت رعایت امنیت ملی این پروژه‌ها باید از لحاظ عملیاتی و بودجه‌ای از چشم‌ان کنگره پنهان می ماند. حتی معاون او هری ترومن^۸ از پروژه منهن خبر نداشت. در این پروژه برای مشاهده تأثیرات ماده رادیواکتیو بر روی انسان‌ها به صدها نفر که هیچ اطلاعی از این آزمایش‌ها نداشتند، ماده رادیواکتیو پلوتونیوم^۹ تزریق شد.

بنا بر آنچه در کتاب وقایع سازمان سیا^{۱۰} آمده است، در سال ۱۹۴۷ شورای امنیت ملی و سازمان سیا طبق متمم قانون امنیت ملی^{۱۱} تاسیس شدند. در دسامبر سال ۱۹۴۷، نخستین جلسه شورای امنیت برگزار شد. جیمز فورستال^{۱۲}، وزیر دفاع وقت امریکا، سازمان سیا را وادار به جنگ سری علیه شوروی نمود. این ابتکار فورستال باعث شروع جنگ روانی یا سایپ^{۱۳} در اروپا شد. ماموران سازمان سیا شروع به همکاری با پزشکان حزب نازی نمودند که در شکستن افکار و بازسازی آنها تبحر ویژه‌ای داشتند.

¹ Freedom of Information Act

² Blue Bird by Dr. Colin A. Ross

³ Mind Controllers by Dr. Armen Victorian

⁴ A National Betrayed by Carol Rutz

⁵ Franklin D. Roosevelt (1882-1945), 32nd president of the United States (1933-1945).

⁶ Manhattan Project

⁷ Black Projects

⁸ Harry S. Truman (1884-1972), 33rd president of the United States (1945-1953).

⁹ Plutonium, symbol Pu, radioactive metallic element that is used in nuclear reactors and nuclear weapons.

¹⁰ Central Intelligence Agency's Fact Book

¹¹ Under the provisions of the National Security Act of 1947

¹² James Vincent Forrester (1892-1949), American banker and government official, born in Beacon, New York.

¹³ Psychological Warfare Operations (PSYOPS)

در بعضی از پروژه‌ها از پایگاه‌های نظامی برای مخفی نگاه داشتن عملیات سری استفاده می‌شد. برای اجرای این پروژه‌ها سازمان سیا تمامی قوانین داخلی و بین‌المللی را زیر پا گذاشت.

در همان سال، ۱۹۴۷، با توجه به کارآمد بودن افراد حزب نازی در جنگ سرد و به منظور جلوگیری از استفاده روس‌ها از دانشمندان آلمانی، هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت امریکا، مجوز پروژه پیپر کلیپ^۱ مبنی بر اجازه ورود افراد حزب نازی به امریکا را صادر نمود.

گرچه در گزارش‌ها به صراحت اشاره شده بود که این دانشمندان همان نازی‌های جنایتکاری هستند که مستقیماً در آزمایش‌های پزشکی و قتل اسرا نقش داشته‌اند، اما دولت امریکا این افراد را برای جنگ سرد حیاتی دانسته و آنها را به کانادا و امریکا انتقال داد.

در گزارش سال ۱۹۹۹ سنای امریکا آمده است، که طی سال‌های ۵۵-۱۹۴۵ تعداد ۷۶۵ تن از دانشمندان، مهندسان و متخصصان آلمانی به وسیله عملیات پروژه پیپر کلیپ و یا پروژه‌های شبیه به آن به امریکا آورده شدند.

در سال ۱۹۵۰ سازمان سیا، تحقیقات بر روی رفتارهای انسانی و یا همان کنترل فکر را با پروژه پرنده آبی^۲ شروع کرد. با پیوستن کانادا و انگلیس به این پروژه در سال ۱۹۵۱، نام این پروژه به آر.تی.چوک^۳ تغییر یافت و سرانجام در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۹۵۳، پروژه ام.کی.اولترا^۴ رسماً آغاز به کار کرد.

پروژه ام.کی.دلتا^۵ که هم‌زمان با ام.کی.اولترا شروع به کار کرد، وظیفه داشت تحقیقات خود را بر روی ترکیبات سلاح‌های میکروبی و شیمیایی متمرکز کند که افکار انسان‌ها را متحول می‌ساخت.

در سال ۱۹۵۲، اندریجا پوهاریش^۶، مقاله‌ای به نام *ارزیابی استفاده احتمالی از ماورای ادراک‌های حسی در جنگ‌های روانی*^۷ را در جمع سری پنتاگون عرضه داشت. او در سال ۱۹۵۳، برای محققان نیروی هوایی امریکا در خصوص کم و زیاد نمودن نیروهای تله‌پاتی، سخنرانی نمود. او بیشتر تحقیقات روس‌ها دنبال می‌کرد و توضیحات خود را بر امکالات فرضی قدرت روحی و تاثیرات مواد مخدر بر آن متمرکز کرده بود که در آن زمان با پروژه‌های سازمان سیا همخوانی داشت.

¹ Paper Clip

² Blue Bird

³ ARTICHOKE

⁴ MKULTRA

⁵ MKDELTA

⁶ Andrija Puharich

⁷ An Evaluation of the Possible Uses of ESP in Psychological Warfare

دکتر ویکتورین در کتاب کنترل‌گرهای فکر می‌نویسد: ام.کی. اولترا با استفاده از مواد مخدر، محرومیت‌های عاطفی و حسی^۱، شرطی کردن روان‌ها^۲، فرقه‌های مذهبی^۳، کاشت الکتروود در مغز^۴، جراحی‌های روانی^۵ و مایکروویو در پژوهش‌هایش بر روی قربانیان ناآگاه آزمایش می‌کرد.

این پروژه دارای ۱۴۹ زیرپروژه بود که ۳۳ پروژه دیگر هم نقاط اشتراک بسیاری با آن داشتند. تمامی این پروژه‌ها توسط بودجه‌های سیاه^۶ (مخفی) پشتیبانی می‌شدند.

در سال ۱۹۷۷، یکی از روسای مهم این پروژه اعتراف نمود که در حقیقت سازمان سیا تمامی این پروژه‌ها را از لحاظ مالی پشتیبانی می‌کرده است. در این پروژه‌ها که در آنها از مردم ب‌عنوان موش‌های آزمایشگاهی استفاده می‌شد، افراد بسیاری به جنون دچار شده و دست کم دو نفر هم مرده‌اند.^۷

با وجود اینکه بیشتر مدارک این پروژه‌ها به عمد نابود شد ه‌اند، ولی باز هم پانویس‌ها و یادداشت‌های کارکنان بازنشسته می‌تواند ماهیت اصلی آنها را که همان کنترل جامعه است برای ما فاش کند و در نهایت در می‌یابیم که اینگونه مطالب را فقط در داستان‌های تخیلی نمی‌نویسند.

سیدنی گوتلیب

ریاست بخش کنترل فکر این پروژه به سیدنی گوتلیب^۸ واگذار شد. گوتلیب که در منطقه فقیرنشین نیویورک، به نام جوزف شنایدر^۹ ب‌دنیآ آمد، ب‌دلیل لکنت زیاد زبان در کودکی در رشته سخن‌درمانی تا مقطع فوق لیسانس تحصیل کرد و با وجود نقص عضو مادرزادش، که کوتاهی یک پا از پای دیگرش بود هیچ‌وقت رقص پای سنتی را ترک نگفت. او دکترای شیمی خود را از انستیتو فنی کالیفرنیا^{۱۰} دریافت کرد و در سال ۱۹۵۱ ب‌عنوان متخصص سموم به سازمان سیا پیوست. در سال ۱۹۵۳ ریاست قسمت شیمیایی گروه خدمات فنی^{۱۱} را به عهده گرفت. گوتلیب ب‌عنوان حقه‌باز کثیف و جادوگر سیاه در سازمان سیا شناخته

^۱ Sensory Deprivation

^۲ Psychological Conditioning

^۳ Religious Cults

^۴ Brain Implants

^۵ PsychoSurgery

^۶ Black Budget

^۷ البته مدارک مربوط به آزمایش‌ها، به دست دکتر گوتلیب که ریاست پروژه را در دست داشت بنا به شهادت خودش در سال ۱۹۷۳ نابود شده است و

این آمارها از بقایای مدارک موجود تهیه شده، بنابراین آمار مرگ و میو آسیب‌های فیزیکی و روحی قربانیان این جنایات با توجه به وسعت پروژه آن باید خیلی بیش از اینها باشد

^۸ Sidney Gottlieb (1918-1999)

^۹ Joseph Schneider

^{۱۰} California Institute of Technology

^{۱۱} Technical Services Staff (TSS)

شده بود و نظارت بر آماده‌سازی سموم مرگبار و آزمایش‌های کنترل فکر بر عهده او بود. در آوری سال ۱۹۵۳، گوتلیب ریاست پروژه مخفی ام.کی.اولترا را به عهده گرفت.

مسئولیت او در این پروژه شامل این موارد بود:

(۱) نظارت بر آزمایش‌های مواد مخدر توهم‌زا بر روی انسان‌های نا آگاه.

(۲) تهیه بودجه برای تحقیقات روان‌شناسی به منظور دستیابی به روشی که بتواند روان شخص را چنان ضعیف نماید تا به راحتی تن به انجام هر کاری بدهد.

(۳) ارزیابی نتایج دو پزشک روان‌شناس به نام‌های دکتر یوین کامرون^۱ و دکتر هریس اینزابل^۲ که از انسان‌ها به‌عنوان موش‌های آزمایشگاهی استفاده می‌کردند، و بودجه آنها به وسیله او و بنیاد راکفلر^۳ تامین می‌شد.

در سال ۱۹۶۰، گوتلیب در پروژه کوبا که توسط رئیس‌جمهور وقت امریکا، آیزنهاور^۴، و رئیس وقت سازمان سیا، ریچارد بیسیل^۵، تأیید شده بود، پیشنهاد داد که استودیو تلویزیونی فیدل کاسترو^۶ را با مواد مخدر ال.اس.دی آلوده کنند و همچنین کفش‌هایش را با تالیوم^۷ آغشته نمایند تا ریش و سیب‌خارش بریزد. گوتلیب همچنین پیشنهاد کشتن فیدل کاسترو را با خودنویس، سیگار برگ، لباس‌های سمی و صدف خوراکی منفجر شونده داده بود.

در همان سال ۱۹۶۰، آیزنهاور دستور عملیات قتل نخست‌وزیر کنگو^۸، پاتریس لومومبا^۹، را صادر کرد. متعاقب آن مامور مخفی به‌نام کیوجی وین^{۱۰} که همان سیدنی گوتلیب بود با یک خمیر دندان سمی از همان نوعی که لومومبا استفاده می‌کرد، به کنگو رفت. قرار بر این بود که رابط سازمان سیا در کنگو، لاری دولین^{۱۱}، این خمیر دندان را با خمیر دندان لومومبا عوض کند، اما چون به لومومبا ارادت خاصی پیدا کرده بود، این کار را نکرد و در نتیجه عملیات با شکست روبرو شد. لومومبا در ژوئیه سال ۱۹۶۱ به قتل رسید.

¹ Ewen Cameron

² Harris Isbell

³ Rockefeller Foundation, philanthropic organization endowed by John D. Rockefeller and chartered in 1913 "to promote the well-being of mankind throughout the world."!!!

⁴ Dwight D. Eisenhower (1890-1969), American military leader and 34th president of the United States (1953-1961).

⁵ Richard Bissell

⁶ Fidel Castro (1926?-), Cuba's leader since 1959.

⁷ Thallium (Greek *thallos*, "young shoot"), symbol Tl, soft, malleable metallic element that acquires a bluish-gray color upon exposure to the atmosphere.

⁸ Congo

⁹ Patrice Lumumba (1925-1961)

¹⁰ QJ/WIN

¹¹ Larry Devlin

همچنین گوتلیب سعی داشت ژنرال عراق، عبد الکریم قاسم^۱ را به وسیله آلوده کردن دستمال او به بوتولینیوم^۲ بکشد. بوتولینیوم ماده‌ای بسیار سمی است که در جنگ های میکروبی به کار می رود، و با چهار لیتر آن در آب مصرفی شهر می توان تمام ساکنان آن را کشت. گوتلیب در پروژه فینکس^۳ در جنگ ویتنام، آزمایش های کنترل فکر بر روی زندانیان زندان بیون هوا^۴ در خارج از سایگون را به عهده داشت. در این پروژه غیرانسانی ترین آزمایش ها بر روی ویتنامی های نگون بخت اجرا شد.

در سال ۱۹۶۴ پروژه ام.کی.اولترا بسته و زیر پروژه های ناتمام آن به پروژه ام.کی.سرچ^۵ انتقال داده شد که تا سال ۱۹۷۳ ادامه یافت. در سال ۱۹۷۳ سازمان سیا متوجه آغاز تحقیقات کنگره امریکا در باره پروژه های سیاه غیرانسانی خود شد. ریچارد هلمز^۶، رئیس وقت سازمان سیا پیش از بازنشسته شدن، دستور از بین بردن مدارک پروژه ام.کی.اولترا را صادر کرد. او پس از بازنشسته شدن سفیر امریکا در ایران شد.^۷

¹ Abdul Karim Kassem (1914-1963), premier of Iraq and leader of the military coup that in 1958 overthrew the monarchy of King Faisal II

² Botulinum, biological weapon.

³ Phoenix Program

⁴ Bien Hoa Prison

⁵ MKSEARCH

⁶ Richard McGarrah Helms (March 30, 1913 – October 23, 2002)

⁷ Helms served from 1973 to 1976 as US ambassador to Iran in Tehran

در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۶۳ بازرسی کل سازمان سیا نامه ای به ریچارد هلمز، رئیس وقت سازمان سیا، بهدین مضمون نوشت:

موضوع: گزارش بازرسی ام.کی.اولترا

گزارش برنامه ام.کی.اولترا به علت بسیار حساس بودن آن معقول دانسته شد که در یک نسخه تهیه شود. برای تایید و تامین بودجه و حسابداری این پروژه از روش‌های عادی صرف نظر شده است.^۱ این برنامه به خدمات متخصصان عالی رتبه در بسیاری از زمینه‌های علوم زیست‌شناسی، نیازمند است. بسیاری از افراد در داخل و خارج سازمان، پایه و اساس کنترل رفتاری در انسان‌ها را نامطلوب و غیر اخلاقی می‌دانند. علی‌رغم موارد مذکور پیشرفت‌های چشمگیری در پژوهش و عملیات اجرایی به دست آمده است.

اکنون و با گذشت بیش از ده سال از عمر این برنامه، راه‌های بسیار زیادی در زیر سایه ام.کی.اولترا برای کنترل رفتار در انسان‌ها طراحی شده است، که شامل تشعشع‌ات، مواد آزاردهنده، شوک‌های الکتریکی و شیوه‌های شبه نظامی می‌باشند.

بعضی از فعالیت‌های ام.کی.اولترا قانونی بودن وجود این پروژه را زیر سوال می‌برد.

آخرین مرحله از آزمایش‌های محصولات ام.کی.اولترا حقوق و منافع شهروندان امریکایی را به خطر می‌افکند.

افشای عمومی برخی از فعالیت‌های ام.کی.اولترا می‌تواند واکنش‌های نامطلوب جدی را در افکار عمومی به وجود آورد.

قسمت خدمات فنی سازمان در سال ۱۹۵۵، آزمایش‌های مخفی مواد مخدر و دیگر محصولات این پروژه را بر روی مردم بی اطلاع امریکا شروع کرد.

روش گروه خدمات فنی در داشتن حداقل مدارک برای عملیات حساس در برخی از پروژه‌ها، به اجرا درآمد چنانکه بعضی از پرونده‌ها دارای داده‌های^۲ بسیار اندکی می‌باشند و یا اصولاً هیچ داده‌ای در آن موجود نیست.

فقط دو نفر در گروه خدمات فنی از ماهیت اصلی برنامه باخبرند و بیشتر آن اطلاعات مکتوب نشده‌اند.

^۱ برنامه ام.کی.اولترا از بودجه‌های محرمانه استفاده می‌کرده است.

به منظور حفاظت از اطلاعات بسیار حساسی که مربوط به توانمندی‌های سازمان اطلاعات در خصوص کنترل رفتار انسانی است، از اصل نیاز به دانستن^۱ با همکاران هم حرفه خود بشدت پیروی می‌شود.

جی اس ایرمن، بازرس کل^۲

این سند کاملاً ثابت می‌کند که یک سیستم امنیتی به جای تامین امنیت مردم تا چه حد به امنیت ملی آسیب میرساند و جان انسان‌ها را به خطر می‌اندازد چنانکه آدمیرال اولسون^۳ که یکی از خودشان بود را به قتل می‌رسانند، و این در حالی است که امنیت همان مردم متزلزل شده است که بودجه های سرسام آور این سیستم را از طریق مالیات‌های خود تامین می‌نمایند. در نهایت علی‌رغم سانسورهای عظیم و انهدام مدارک، بوی تعفن این پروژه نه تنها سراسر دنیا را می‌گیرد بلکه صدای کسانی که برای پروژه کار میکردند را در می‌آورد و گنکره امریکا، سازمان سیا را مجبور می‌کند به تمام کسانی که به آنها ظلم شده بود و تحت آزمایش‌ها قرار گرفته بودند خبر دهد. در نتیجه سازمان سیا مجبور شد به بازماندگان خانواده آدمیرال اولسون ۷۵۰ هزار دلار غرامت پرداخت کند و دیگر قربانیان این آزمایش ها نیز سازمان سیا را به دادگاه کشانند.

کارول روتس در کتاب خود می‌نویسد:

سازمان سیا در سال ۱۹۵۲، در سن چهار سالگی^۴ مرا از پدر بزرگم خرید و تا شانزده سالگی به وسیله شیوه‌های مختلف مانند شوک‌های الکتریکی، مواد مخدر، هیپنوتیزم، محرومیت‌های عاطفی و انواع ضربه‌های روحی دیگر تحت تعالیم و آزمایش‌های متعدد قرار گرفتم و سرانجام مطیع و به یک فرد چند شخصیتی تبدیل شدم، که ویژگی انسان‌های چند شخصیتی برای عملیات مخصوص بود. در مواقع مقتضی هر یک از شخصیت‌های خلاق شده در یک فرد چند شخصیتی، توسط ماشه هیپنوتیزمی که از قبل تعریف شده است احضار می‌گردید و کار معینی را انجام می‌داد و در نهایت آن‌را به فراموشی می‌سپرد.

^۱ اصل نیاز به دانستن که به انگلیسی به Need to Know bases می‌گویند به این معنی است که تا احتیاج مبرم نباشد آن را به کسی نگویند ، حتی به همکاران خود

^۲ J.S. Earman, Inspector General NB 108-113

^۳ Frank Olson (died November 28, 1953) was a U.S. Army scientist at the top secret Special Operations Division at Fort Detrick in Frederick, Maryland, who died under mysterious circumstances in New York City. His specific research in the Army is unknown, but he was involved in biological weapons research and experimented with mind control drugs.

^۴ در این تاریخ کارول روتس به خدمت گرفته شد و در تاریخ ۱۹۵۵ محصولات پروژه ام.کی. اولترا بر روی مردم ناگاه آزمایش شد

برنامه‌های کاندیدای منچوری که برنامه انسان‌های چندشخصیتی است، فقط یکی از سناریوهای کنترل فکر بود که توسط سازمان سیا استفاده می‌شد که البته مالیات‌های مردم آمریکا از این برنامه‌ها حمایت می‌کردند.^۱

دکتر کامرون که بودجه فعالیت‌های او به وسیله زیر پروژه ۶۸/ام. کی. اولترا تامین می‌شد، نام آزمایش‌های خود را الگوزدایی^۲ و یا محرک روانی^۳ نام نهاده بود. او و دستیارش، لئونارد روبین‌اشتاين^۴، با جدا سازی قربانی از محیط و اعمال محرومیت‌های عاطفی و همچنین با به کارگیری ترکیبی از مواد مخدر و الکتروشوک، شخصیت قربانی را می‌شکسته و شخصیت جدید او را به وسیله نوارهای ضبط شده آماده می‌کردند. در دوم اوت ۱۹۷۷ دستیار او، روبین‌اشتاين، در مصاحبه‌ای با روزنامه نیویورک تایمز اعلام کرد که کار آنها مستقیماً در ارتباط با شستشوی مغزی بوده است.

الکتروشوک‌های که دکتر کامرون به قربانیان می‌داد هیچ شباهتی به الکتروشوک‌های متداول در درمان بیماران افسردگی نداشت. او به قربانی چنان الکتروشوک وارد می‌کرد که قربانی به حالت حمله می‌افتاد، ولی او همچنان به الکتروشوک‌ها ادامه می‌داد تا زمانی که دیگر به قربانی حمله دست نمی‌داد. مرحله بعد، خواب کردن قربانی به وسیله داروهای خواب آور بود که در این مرحله بالای سر قربانی به وسیله بلندگو، نوارهایی را پخش می‌کرد تا شخصیت جدید او شکل بگیرد.

دکتر کامرون، روش محرک روانی را روش مستقیم تغییر شخصیت روانی توصیف می‌کرد. یکی از بیماران دکتر کامرون از تاریخ ۱ می تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۳ لیندا مکدونالد^۵ بود. در مورد او از سه روش فشرده شستشوی مغزی استفاده کرد که شامل مواد مخدر، خواب‌های طولانی و انزوای روحی روانی بلندمدت همراه با شوک‌های شدید الکتریکی بود.

شوک‌های الکتریکی که به لیندا داده شد ۷۶/۵ برابر استاندارد شوک‌های الکتریکی درمانی بوده‌اند. دکتر کامرون ثابت کرد که یک دکتر ماهر با روش صحیح می‌تواند حافظه انسان را پاک نماید. سرانجام تکنیک الگوزدایی او موجب فراموشی کامل در لیندا شد و او تا به امروز نتوانست هیچ خاطره‌ای را از زمان تولد تا سال ۱۹۶۳ به یاد آورد.

پرستاران در پرونده لیندا گزارش داده‌اند که او به صورت یک گیاه درآمده بود. او کاملاً گیج بود، اسم و سن خود را فراموش کرده بود و حتی نمی‌دانست که کجاست. او بچه‌های خود را نمی‌شناخت. حتی

^۱ در اینجا خانم کارول روتس به مردم آمریکا یادآوری می‌کند که چگونه دولت آمریکا از مالیات‌های آنها بر علیه خود آنها سولستفاده می‌کند.

^۲ Depatterning

^۳ Psychic driving

^۴ Leonard Rubenstein

^۵ Linda MacDonald

فهی توانست بخواند، رانندگی و یا آشپزی کند، او چگونگی استفاده کردن از توالی را هم از خاطر برده بود. او نه تنها شوهرش را فهی شناخت، بلکه نمی دانست شوهر چیست.

زندگی لیندا زمانی تغییر یافت که تلویزیون دولتی کانادا، سی.بی.سی.^۱، در سال ۱۹۸۴ مصاحبه‌ای^۲ با دکتر کامرون انجام داد و متوجه شد که چگونه سازمان سیا با همکاری دکتر کامرون به نام مداوا بر روی او آزمایش‌های غیر انسانی را انجام داده است.

لیندا سعی کرد دولت امریکا را به دادگاه بکشاند، اما زمانی که دکتر کامرون بر روی او آزمایش انجام می‌داد سازمان سیا بودجه عملیاتی دکتر کامرون را قطع کرده بود و توسط دولت کانادا تامین بودجه می‌شد، بنابراین لیندا از دولت کانادا شکایت کرد و توانست صد هزار دلار علاوه بر مخارج دادگاه از دولت کانادا غرامت دریافت کند.

طی سالهای ۱۹۵۷ - ۱۹۶۰ پروژه دکتر کامرون به مبلغ ۶۴۲۴۴ دلار از طرف سازمان سیا تامین بودجه شد و سپس مبلغ ۵۷۷۵۰ دلار برای ادامه پروژه مذکور، از طرف دولت کانادا دریافت کرد. تعداد قربانیان او در این پروژه ۳۳۸ نفر بودند اما فقط ۹ نفر از قربانیان که کانادایی بودند توانستند پس از ۸ سال دوندگی ۷۵۰۰۰۰ دلار غرامت از دولت امریکا دریافت کنند.

کارول روتس می گوید: کاری که دکتر کامرون در ۱۲ سالگی با من کرد برای همیشه در ضمیرم نقش بست. ابتدا او به من داروی کیورر^۳ تزریق نمود و پس از آن مرا درون جعبه‌ای قرار داد و سپس مارهایی روی من گذاشت و در جعبه را بست و این در حالی بود که من بیهوش بودم ولی در اثر داروی کیورر نمی توانستم تکان بخورم. در آخر برنامه ریزی برای شخصیت جدیدم با صدای نوار کد کلمه خودکشی را در من نهاد، تا اگر خاطره‌ام به من بازگردد از آن استفاده کنند.

در یکی دیگر از آزمایش‌ها، آنها در جمجمه من الکتروود کاشتند. روش کاشت الکتروود در مغز، به وسیله دکتر جان لیلی^۴ تکمیل شده بود.

دکتر جان لیلی می گوید که آزمایش‌های من ثابت کرده‌اند که به وسیله کاشت الکتروود و تحریکات مغزی می‌توان در شخص لذت و یا درد شدید پدید آورد. او نتیجه تحقیقات خود را چنین خلاصه می‌کند، می‌توان در هر لحظه یک شخص بالغ را توسط بی‌خوابی، گوسنگی، جداسازی، در محیط بسته قرار دادن،

¹ Canadian Broadcasting Corporation (CBC)

² Fifth State

³ Curare

⁴ John Lili

شکنجه، مواد مخدر و شوک‌های الکتریکی به دوران طفولیت بازگرداند. شخص بالغ را می‌توان با روش‌های که تقریباً خارج از کنترل او است به تغییر رفتار مجبور کرد.

دکتر لیلی برای شرح روش کاشت الکتروود می‌گوید: روش کاشت الکتروود در مغز احتیاج به بیهوشی ندارد. در این روش لوله‌های ریزی را به طول ضخامت جمجمه به سرعت وارد سر و جمجمه می‌کنید که درد ناشی از این کار، خفیف و مانند زدن سوزن به سر است.

این لوله‌های فلزی ضد زنگ هستند و در جمجمه باقی می‌مانند و چون بسیار کوچک هستند، جمجمه به سرعت ترمیم می‌شود، سپس می‌توان این لوله‌ها را در جمجمه به وسیله لمس کردن آن پیدا کرد و الکتروودهای تیزی را از میان این لوله‌ها به وسیله سوزن به هر عمقی در مغز فرو برد.

جان گیتینگر^۱، روان‌شناس و مامور سازمان سیا و مامور رابط پروژه دکتر کامرون، در سوم اوت ۱۹۷۷ در سنای امریکا چنین شهادت داد:

نتیجه کلی ما از فرآیند شستشوی مغزی به ترتیب شامل:

(۱) جدا کردن شخص از محیط؛

(۲) جلوگیری از تماس او با دیگران؛

(۳) سپس او را تحت بازجویی و تحت فشار قرار دادن؛

(۴) و با روش‌های آماده شده از قبل و طبق برنامه، او را از کنترل خارج می‌کنند.

در انتهای این فرآیند، شخص آزمایش شونده یک انسان تغییر یافته است.

به دستور سیدنی گوتلیب بچه‌ها به گروه‌های برنامه‌ریزی شده زیر تقسیم می‌شدند که البته اکثر این کودکان به چندین گروه تعلق داشتند. برای مثال، مهم نبود که این بچه‌ها به کدام گروه تعلق دارند ولی باید حتماً به گروه امگا ملحق می‌شدند که در مواقع اضطراری به آنها دستور خودکشی داده شود. این گروه‌ها عبارت بودند از:

(۱) گروه الف، که در برنامه‌ریزی کلی دارای شخصیت‌های کنترل شده بودند.

(۲) گروه بتا، که برای مسائل جنسی برنامه‌ریزی می‌شدند و تمامی شئون اخلاقی در آنها حذف شده بود.

(۳) گروه دلتا، که اشخاص را برای آدمکشی‌ها برنامه‌ریزی می‌کردند و در این گروه احساس ترس حذف شده بود و به آنها با سلاح‌های مختلف تمرین داده می‌شد.

^۱ John Gittinger

(۴) گروه تتا، که قاتلین دارای فوق حس‌های ادراکی بودند.

(۵) گروه امگا، که این افراد با دستوری، مجبور به خودکشی می‌شدند.

و اکنون قبل از افشای سایر مدارک توضیح مختصری راجع به دکتر منگله^۱ می‌دهم.

در سال ۱۹۳۷ دکتر منگله به سمت دستیار پژوهشی انستیتو رایش سوم^۲ (آلمان نازی) منصوب شد، یکی از وظایف او رساندن چشم، خون و دیگر اعضای بدن دوقلوها از اردوگاه آشویتس^۳ به انستیتو انسان‌شناسی کایزر ویلهلم^۴ بود. آزمایش‌های او بیشتر بر روی انسان‌های کوتاه قد (کوتوله) و دوقلوها انجام می‌شد و این آزمایش‌ها چنان غیر انسانی بودند که به او لقب فرسقم‌مرگ^۵ داده بودند.

دکتر منگله در سال ۱۹۴۵، پیش از رسیدن ارتش روسیه به اردوگاه، از آنجا فرار کرد و پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم به اسارت امریکایی‌ها در آمد. بر طبق مدارک دولت فرانسه، امریکایی‌ها او را بی‌هیچ دلیلی در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۴۶ رها کردند و همچنین مدارک دیگری از دولت فرانسه نشان می‌دهد که دولت امریکا این اقدام را در تاریخ ۲۹ فوریه سال ۱۹۴۷ تایید کرده است.

بازماندگان پروژه ام.کی.اولتر که دکتر منگله را شناسایی کرده بودند اظهار می‌کردند که او خود را با نام‌های بلک^۶، شوارتز^۷ (به آلمانی به معنی سیاه است)، فادر جوزف^۸ (پدر روحانی جوزف) و فاترچن^۹ (به آلمانی به معنی بابا است) معرفی می‌کرده است. آزمایش‌هایی را که بر روی بچه‌ها انجام داد بی‌شبهت به آزمایش‌های که بر سر اسرای جنگی آلمان می‌آورد نبود.

یکی از بازماندگان پروژه ام.کی.اولترا از تجربه‌اش با دکتر منگله می‌گوید:

علاقه دکتر منگله به من در واقع موزیانه‌ترین بخش کار او بود. مرا دوست داشت و شکنجه ام می‌کرد. یکی از جملاتی که دوست داشت همیشه تکرار کند، این بود: درد لذت است و لذت درد. من اینجا هستم تا تو را خوشحال کنم! و تو مرا برای همیشه دوست خواهی داشت.

به یاد می‌آورم که روی زمین افتاده بودم و او در حالیکه لباسی غیر از کت دم‌بلند و چکمه به تن نداشت پیانو می‌نواخت. به دستیارش دستور داد تا با یک میله بلند به من شوک وارد کند که مانند برنامه‌های

¹ Joseph Mengele

² Research assistant at the Third Reich Institute for Heredity, Biology, and Racial Purity

³ Auschwitz

⁴ Kaiser-Wilhelm Institute of Anthropology

⁵ Angel of Death

⁶ Dr. Black

⁷ Dr. Swartz (Black in German)

⁸ Father Joseph

⁹ Vaterchen (Daddy)

موسیقی شده بود. زمانی که دست از پیانو زدن می کشید، دستیارش به من شوک وارد می کرد و من از درد فریاد می کشیدم، و یا زمانی که پیانو می زد دستیارش به من شوک وارد می کرد و من در حال پیانو زدن او از درد فریاد می کشیدم، بستگی به قوانین آن هفته داشت.

کارل روتس در تائید آن می نویسد:

زمانی که ۱۰ ساله بودم به وسیله دکتر منگله شکنجه شدم. او مرا محروم از آب و نان و عریان در قفسری زندانی کرده بود و من سعی می کردم با دستانم عورت خود را به پوشانم. هر وقت که می خواستم بخوابم، مرا از میان میله های قفس با میله بلندی بیدار می کرد. در واقع هدف آنها از این شکنجه ها، آماده کردن ما برای برنامه ریزی بود. برای هر کدام از ما بیمارستانی را تدارک دیده بودند تا پس از آن که به وسیله شکنجه ها مطیع شدیم ما را به آنجا انتقال دهند.

یکی دیگر از بازماندگان اظهار داشت: دکتر منگله چندین شخصیت از من ساخت که هر کدام برای مقصودی بودند. او خود را به یکی از شخصیت هایم^۱ مهربان و دوست داشتنی نشان می داد که با سوءاستفاده های جنسی فراوانی همراه بود و به دیگر شخصیتها، خود را عصبانی و بد زبان نشان می داد و پسر بچه ای را که به عنوان محافظ کوچک خود دوست داشقم، جلوی چشمانم به قتل رساند.

دیگر قربانی این پروژ، راجع به ضربه های روحی توام با شکنجه های جنسی وحشتناک توسط دکتر منگله اینگونه شرح می دهد:

دکتر منگله دست ها و پاهای من را با زنجیر می بست و جسمی را وارد مقعد من می کرد، زمانی که الکتریسیته به سیستم عصبی من می رسید چنان دردی وجودم را فرامی گرفت که نا خود آگاه فریاد می زدم: متاسفم، متاسفم، دیگر دختر خوبی خواهم بود، قول می دهم، قول می دهم.

در این هنگام که دیگر خودم نبودم و مانند این بود که هیپنوتیزم شده ام، رنگ چشمان او سیاه تر و سیاه تر می شد، سرانجام او با دست چپش بشکنی می زد و ناگهان زنجیرها از دست و پای من باز می شدند. این کارها باعث می شد که فکر کنم او یک شعبده باز است و او را قویتر می دیدم. بعد از این شکنجه ها او به من

^۱ همان طور که در فصلهای مختلف توضیح داده شد، قربانیان چندین شخصیت داشتند و هر کدام از این شخصیتها گروه خاصی که در این فصل شرح داده شد متعلق بودند و مسئولیت خاصی نیز داشتند. این برای برنامه ریزی هر شخصیت، رفتارهای متفاوتی منطبق با آن شخصیت انجام میشد تا آن شخصیت شکل بگیرد.

می‌گفت که فقط با او در امان خواهیم بود. بدین گونه به من فهماند که اگر به او وفادار باشم، دیگر شکنجه نخواهم شد. او به پدرم گفت که بر روی تمامی شخصیت‌های من کار خواهد کرد تا آنها آماده شوند.^۱ روزی شنیدم که درباره قربانی دیگری به پدرم چنین گفت: آخرین امتحان زندانی مربوط به دوستان و خانواده نزدیک او است. بدین معنی که آنها را به اینجا می‌آوریم و سپس به او دستور می‌دهیم تا آنها را بکشد. او با پدرم در مورد تولید مثل نیز صحبت می‌کرد، پدرم با موهای روشن و چشمان خاکستری و بدنی مانند ورزشکاران، تقریباً به تکامل نزدیک بود.^۲

در کتاب پرنده آبی چنین آمده که تمرکز اصلی پروژه پرنده آبی بر روی مسائل زیر بوده است:

- ۱) آیا می‌توان کسی را در عرض یکی دو ساعت (و یا کمی بیشتر) به طور نا آگاهانه چنان هیپنوتیزم نمود که به مدت طولانی برای ما انجام وظیفه کند؟
- ۲) آیا می‌توان کسی را در عرض یکی دو ساعت (و یا کمی بیشتر) به طور نا آگاهانه چنان هیپنوتیزم نمود که ترن یا هواپیمایی را به تصادم بکشانند؟
- ۳) آیا می‌توان آگاهانه و یا نا آگاهانه کسی را با هیپنوتیزم کرد و او را وادار به طی مسافت‌های طولانی نمود تا عملیاتی را انجام دهد و از آن عملیات مدارکی نیز تهیه کرده و بیاورد؟ آیا می‌توان شخص هیپنوتیزم شده را در مسافت‌های طولانی کنترل کرد؟
- ۴) آیا می‌توان فراموشی مطلق را تحت هر شرایطی تضمین کرد؟
- ۵) آیا می‌توان شخصیت افراد را تغییر داد؟ و اصولاً شخصیت جدید در فرد چقدر باقی می‌ماند؟
- ۶) آیا می‌توان هیپنوتیزم و یا خواب بودن شخص را توسط مهندسی بازگرد^۳ تشخیص داد؟
- ۷) آیا می‌توان با هیپنوتیزم، شخصی را که مایل به کار کردن برای ما نیست، وادار به همکاری کرد^۱ و سپس مسئولیت این شخص هیپنوتیزم شده را با کد های هیپنوتیزمی آن به ماموری که تعلیم ندیده است داد؟

^۱ بیشتر آزمایش‌هایی که بر روی کودکان انجام می‌شد با توافق افرادی بود که سرپرستی آنها را به عهده داشتند از کودکان به فرزندی پذیرفته شده بودند و یا به گونهای رضایت والدین آنها لاجب می‌نمودند ولی امروزه با وجود دستگاههای مدرن از راه دور به رضایت والدین نیازی نیست.

^۲ منظور راوی اشاره به نژاد پرستی دکتر منگله است آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم می‌خواستند که فقط نژاد آریایی باقی بماند، و کارهایی را هم علاوه بر کشتن انسان‌های بی‌گناه غیر آریایی برای زیاد شدن این نژاد کرده بودند، یکی از آنها انتخاب زن و هوای شبیه به نژاد آریایی‌ها بود که باید با هم تولید مثل می‌کردند و دیگری کپی برداری از انسان‌ها بود که امروزه به آن شبیلزی می‌گویند.

۸) مدت پایداری حالت هیپنوتیزم در یک شخص بدون نظارت چقدر است؟

آزمایشی که مدارک غیر سری شده از سازمان سیا آشکار کرد

یکی از مدارک آشکار^۲ شده سازمان سیا به تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۵۳ با عنوان زمینه پرونده‌های مخصوص هیپنوتیزم^۳ که آزمایش ویژگی‌های انسان‌های چند شخصیتی را بر روی دو دختر ۱۹ ساله را به روشنی توضیح می‌دهد:

افراد آزمایش شونده به روشنی می‌توانند موضوع انتقال از حالت بیداری به حالت خواب مغناطیسی را توسط تلفن، اسم رمز، نامه و یا لغت را به وضوح نشان دهند و انتقال کنترل آنها از شخصی به شخص دیگر مشکلی در بر ندارد و قابل اجرا است. همچنین در آزمایش‌ها نشان داده شده است که این افراد می‌توانند بدون آن که خود آگاه باشند به عنوان پیک اطلاعاتی عمل نمایند.

در یکی دیگر از مدارک آشکار^۴ شده سازمان سیا به تاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۵۴ به عنوان آدمکش‌هایی که به آنان مظنون نمی‌شوند^۵ چنین آمده است:

دو خانم که آنها را خانم الف و خانم ب می‌نامیم (در این سند اسامی آلن پاک شده است) هر دو در حالت هیپنوتیزم هستند.

به خانم الف که به شدت از اسلحه هراس دارد گفته شد که باید خانم ب را به هر صورتی که می‌تواند بیدار کند، وگرنه خانم ب (که در خواب هیپنوتیزمی است) از اینکه او را بیدار نکرده است چنان عصبانی می‌شود که با اسلحه موجود بر روی میز او را خواهد کشت.

خانم الف تمامی برنامه‌های دیکته شده را نکته به نکته اجرا کرد و سرانجام اسلحه را برداشت و به خانم ب شلیک نمود (اسلحه خالی از گلوله بود و خانم الف از این موضوع اطلاعی نداشت). پس از خارج شدن آن دو از حالت هیپنوتیزم اسلحه را به خانم الف دادند، اما او از گرفتن اسلحه وحشت کرد و آن را از خود دور نمود. هیچ یک از آن دو از این آزمایش خاطره‌ای در ذهن نداشتند.

^۱ سازمان‌های امنیت به بعضی از اشخاص که در موقعیت‌های شغلی حساسی هستند نیاز دارند ولی آن اشخاص ممکن است که نخواهند با سازهایی امنیت همکاری کنند سازمان سیا می‌خواست به وسیله هیپنوتیزم این گونه افراد را مجبور به همکاری نماید

^۲ Declassified CIA document dated 7 January 1953

^۳ Outline of Special H Cases

^۴ Hypnotic Experimentation and Research, 10 February 1954

^۵ Unsuspecting Assassins

دو مدارک یاد شده به خوبی چند شخصیتی کردن افراد را نشان می دهد. درست مانند کتاب کاندیدای منچوری که در مقدمه به آن اشاره شد. در این نوع آزمایش ها افراد بدون اطلاع از کردار خود و مانند آدم های ماشینی در اختیار گروه کنترلگرفکر قرار می گیرند و هرچه را که به آنها دیکته می شود را بدون هیچگونه مقاومتی انجام می دهند، کنترل کردن این افراد از ماموری به مامور دیگر، همانطور که در مدرک اول آمد به سادگی قابل انتقال است.

اکنون از خوانندگان گرامی انتظار می رود که به این پرسش منطقی پاسخ دهند:

اگر شما چنین نفوذ بر اشخاص داشتید، آیا حاضر بودید از آن دست بکشید؟ هر چند می دانیم که انسانهای پاک نهاد همدرد و همدل یکدیگرند.

حال اگر به جای افراد یک حکومت مرکزی را در نظر بگیریم که در پی این اهداف است و می خواهد همه را تحت کنترل خود درآورد، چطور؟ آیا می تواند از اینگونه کنترلها چشم پوشی کند؟ اگر با دید منطقی و واقع بینانه در این باره قضاوت کنیم، پاسخ ما منفی است.

این درحالی است که امریکایی ها چنین قدرتی را ۵۰ سال پیش به دست آورده اند، پس چگونه توانستند به راحتی از آن صرف نظر کنند؟ و اگر از آن استفاده می کنند، پس چرا هیچگونه خبری در این مورد منتشر نمی شود و به گوش ما نمی رسد؟

سوال دیگری که حتی تخیلات ما نیز نمی تواند پاسخ گو باشد، این است:

اکنون آنها چگونه و با چه نظامی انسان ها را کنترل می کنند؟

با توجه به پیشرفت های تصاعدی علم در تمام زمینه ها که در طی ۵۰ سال اخیر به وقوع پیوسته است، رمز گشایی از این معما را بسیار دشوار می سازد.

اما با نگاهی به تاریخ که چراغ آینده است، می توان الگوها را شناخت و با کسب آگاهی و همکاری و همیاری از تکرار اینگونه حوادث پیش گیری کرد.

تحقیقات وزارت انرژی امریکا

در سال ۱۹۹۳، خانم هیزل اولیری^۱، وزیر انرژی وقت امریکا، دستور داد تا تمام پرونده‌های مربوط به آزمایش‌های غیرانسانی بر روی اشخاص، از زمان جنگ تا آن تاریخ، بازگشایی شوند. پرونده‌ها چنان حجیم بودند که فقط فهرست آن به ۱۵۰ صفحه می‌رسید.

در طول سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷، ویلیام سویت^۲ و همکارانش در بیمارستان ماساچوست در بوستون^۳ به ۱۱ نفر از بیماران رو به مرگ اورانیوم^۴ تزریق کردند.

در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ به دانش آموزان پسران دبستان شبانه روزی فرنالد در ماساچوست^۵ غذاهای آلوده به رادیواکتیو خورانده شده بود^۶ و از سوی دیگر به والدین این بچه‌ها گفته بودند که این غذاها محتوی ویتامین آهن است. به دانش آموزان گفته می‌شد که آنها استثنایی و عضو باشگاه علوم هستند تا آنها را به باشگاه دانشگاه فنی ماساچوست^۷ برده که به راحتی بتوانند آنها را زیر نظر داشته باشند. کسی که در دادگاه شهادت داد گفت:

ما به هر وسیله‌ای که می‌توانستیم، آنها را مجبور به خوردن تمامی غذاهای آلوده به رادیواکتیو می‌کردیم تا از مطالعات آن صد در صد اطمینان حاصل کنیم. آنها استحقاق دریافت غرامت را دارند.

در طی سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۴۹، در زایشگاه دانشگاه وندربیل^۸ به ۸۳۵ نفر از زنان حامله شربت‌های رادیواکتیو آهن خورانده شد تا تاثیرات رادیواکتیو را روی جنین آزمایش کنند، در نتیجه چهار نوزاد به دلیل ابتلا به سرطان پوست درگذشتند.

از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۵۴، توسط جان هاپکینز^۹ به ۸۸۲ نفر از شاگردان سال سوم دبستان مدرسه دولتی بالتیمور^{۱۰} از طریق بینی مورد پرتوافکن‌های رادیوم^{۱۱} قرار گرفتند. با وجود بیشترین مرگ و میر بالای

¹ Secretary of Energy Hazel O'Leary

² William Sweet

³ Massachusetts General Hospital in Boston

⁴ Uranium-235

⁵ Fernald School in Massachusetts

^۶ وزارت انرژی این آزمایش‌ها را مستقیم و یا غیر مستقیم انجام داد

⁷ MIT Faculty Club

⁸ Vanderbilt University Hospital - 1945-49 at Prenatal Clinic

⁹ Johns Hopkins

¹⁰ Baltimore public schools

¹¹ Nasal Radium Irradiation

حاصل از این آزمایش‌ها، دولت امریکا هیچگونه مساعدتی به بازماندگان این آزمایش‌ها نکرد و این در حالی است که این افراد به شدت نیازمند کمک‌های پزشکی هستند.

از دسامبر ۱۹۶۲ تا آوریل ۱۹۶۳، محققان هاروارد^۱ که به وسیله وزارت بهداشت امریکا حمایت مالی می‌شدند، به ۷۶۰ کودک عقب افتاده ذهنی از سن یک سال به بالا، در مدرسه دولتی رانهم^۲، ید رادیواکتیو شده خوراندند.

طی سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۶، کارل هلر^۳ از دانشگاه اورگان^۴، بیضه ۷۶ زندانی را در معرض تشعشعات یونی قرار داد تا تاثیرات رادیواکتیو را بر باروری مشاهده کند.

دولت امریکا پژوهش‌های مربوط به رادیواکتیو را بر ۳۳ نظامی بازنشسته ادامه داد. بیماران ارتش چنین آزمایش‌هایی را حداقل در ۱۴ مکان دیگر گزارش داده‌اند.

پیتر و کارول لوئیس^۵، خواهر و برادری بودند که صرفاً برای انجام آزمایش‌ها، بعد از جنگ جهانی دوم از آلمان به امریکا آورده شده بودند. کسانی که سرپرستی آنها را به عهده گرفته در پژوهش‌های پزشکی ارتش کار می‌کردند. نامادری آنها پس از مرگ کارول در اثر سرطان مغز، به پیتر گفت که به آنها غذاهای آلوده به رادیواکتیو داده است.

پیتر به یاد می‌آورد که در بچگی تاول‌های دردناکی بر روی دست و پاهایش داشت و نامادرش قرص‌هایی به او می‌داد که از انستیتو پژوهش ارتش، والتر رید^۶، می‌گرفت و خوردن این قرص‌ها همیشه او را دچار توهّم می‌کرد. در آزمایشگاه به او شربت رادیواکتیو می‌دادند و سپس از استخوان او نمونه برداری می‌کردند. تعداد این آزمایش‌ها به حدی رسید که پیتر را به پرسش واداشت. اما پزشکان به پرسش‌های او پاسخ درستی ندادند و به او مهر عقب مانده ذهنی زدند، این در حالی بود که بعدها امتیاز آزمون هوش^۷ پیتر ۱۲۸ اعلام شد و این امتیاز به معنی هوش بالاتر از سطح عادی است.

دادگاه عالی درخواست اولیری، وزیر وقت انرژی امریکا، مبنی بر پرداخت غرامت به مصدومان آزمایش‌ها را رد نمود و چنین دلیل آورد که اگر حقوق مدنی فردی که قانون اساسی آن را تضمین کرده است توسط

¹ Harvard researchers

² Wrentham State School

³ Carl Heller

⁴ University of Oregon

⁵ Peter & Carol Lewis

⁶ Walter Reed

⁷ IQ Test

دولت و یا یکی از سازمان های آن نقض شود، دولت نمی تواند به آن شخص غرامتی پرداخت کند و این گونه توجیه کرد:

ما نمی توانیم بار عظیم مالی که بالقوه ممکن است برگردن دولت بیفتد، خلتی کنیم.

اگرچه این فصل نمی تواند از عهده تشریح همه آزمایش هایی که فقط فهرست آن بالغ بر ۱۵۰ صفحه است، برآید. بلکه تنها می کوشد مثال های بسیار کوچکی از ظلم و ستم بیشماری که بی دلیل بر انسان ها روا می دارند را بازگو کند.

امیدوارم روزی قدرتمندان با نگاهی خردمندانه در آینه دریابند که از چه به وجود آمده اند.

سیر تکامل فن آوری کنترل فکر از راه دور

دکتر رابرت بکر^۱ محقق الکترومغناطیس زیستی و دکتر طب، به سبب تحقیقات خود در این زمینه تا به حال دوبار نامزد دریافت جایزه نوبل شده است. وی در خصوص جریان الکتریکی موجودات زنده معلومات سرشاری دارد. او در سال ۱۹۸۵ کتابی به نام *الکتریسیته بدنی*^۲ که در آن اهداف و آزمایش‌ها سازمان سیا را در رابطه با کنترل فکر بیان کرده است منتشر نمود.

دکتر رابرت بکر در کتاب خود به نام *بر روی جریان*^۳ می‌نویسد:

دکتر دلگادو^۴ که زیر نظر حکومت دیکتاتوری اسپانیا بر روی کنترل فکر با استفاده از درد و لذت تحقیق می‌کرد، پس از جنگ جهانی دوم به ریاست دانشکده طب در رشته مغز و اعصاب در دانشگاه ییل امریکا منصوب شد.

وی طراحی محرک‌های جلدی خود را که یک دستگاه ترانسفور^۵ عصبی از راه دور و ضد محرک است و قابل کنترل به وسیله رایانه می‌باشد، بهینه‌سازی نمود. او از سال ۱۹۷۰ به بعد توجه خود را از محرک‌های مستقیم الکتریکی بر روی مغز به محیط وسیع‌تری معطوف کرد که تاثیرات میدان الکترومغناطیسی بر زیست بود.

دکتر دلگادو در صفحه‌ات ۸۹ تا ۹۶ کتاب خود به نام *کنترل فیزیکی مغز*، به سوی یک اجتماع روانکاو می‌شده^۶ در بخش ارتباطات رادیویی دوجانبه با مغز^۷ چگونگی ارتباط از راه دور با مغز افرادی را که بستری نیستند و همچنین ضبط امواج مغزی آنها را توضیح می‌دهد. خلاصه مطالب آن به این شرح است:

جهت دریافت و انتشار پیام‌های الکتریکی به مغز و از سوی آن، امروزه می‌توان حیوانات یا انسان‌هایی را که در محیط بسته نیستند را با ابزار بسیار کوچک به نام استیموسورها^۸ مجهز نمود.

^۱ Robert O Becker

^۲ Body Electric

^۳ Cross Current

^۴ وصف دکتر دلگادو در فصل‌های قبل آمده است.

^۵ ترانسفورها دستگاه‌هایی‌اند که می‌توانند امواج را ارسال و دریافت کنند، مانند دستگاه‌های بی سیم و غیره

^۶ Physical Control of the mind, Toward a Psycho-civilized Society Jose M. R. Delgado, M.D. (Harper & Row, NY, 1969)

^۷ Two-way Radio Communication with the Brain (Pgs. 89-96)

^۸ Stimocivers

با مینیاتوری شدن ادوات الکترونیکی، می‌توان تمامی پارامترهای تحریکی مربوط به محرک‌های رادیویی موجود در سه نقطه از مغز را کنترل و همچنین هر سه کانال فعالیت‌های الکتریکی داخل مغز را از راه دور ضبط نمود.

معقولانه‌تر است بگذریم که در آینده نزدیک استیموسیورها، را بطنه اصلی بین انسان و رایانه، و رایانه و انسان، را فراهم خواهند کرد و وجود بلنخورد^۱ دوجانبه بین اعصاب و ادوات، چشم انداز جدیدی را در رابطه با کنترل پزشکی فعالیت‌های مغز و اعصاب نمایان می‌سازد.

البته باید در نظر داشت در سال ۱۹۶۹ که دکتر دلگادو کتاب یادشده را نوشت، رایانه‌ها و ادوات الکترونیکی در مقایسه با امروز از لحاظ قدرت و حافظه بسیار ضعیف و حجیم بودند، تا جایی که شاید بعضی از رایانه‌های شخصی کنونی نسبت به رایانه‌های عظیم آن دوره دارای قدرت و حافظه بیشتری باشند.

در انستیتو پژوهشی ارتش والتر رید، در سال ۱۹۷۴ دکتر جوزف شارپ^۲ دستگاه میکروویوی^۳ بر روی خود امتحان نمود که می‌توانست صوت را مستقیماً و بدون استفاده از گوش به مغز برساند. او این آزمایش را موفق اعلام کرد و این نخستین پروژه آشکار در خصوص شنوایی به وسیله میکروویو بود که موفقیت آن به عموم اعلام شد.

والتر بووارت^۴ در کتاب عملیات کنترل فکر می‌نویسد:

در سال ۱۹۷۵ ماشین اولیه فکرخوان در انستیتو تحقیقاتی استنفورد^۵ مورد آزمایش قرار گرفت، این ماشین که به رایانه‌ای متصل بود از روش ردیابی امواج مغزی استفاده نمود. در این روش با این فرض که هر کلمه امواج مخصوص خود را دارد طرح‌ریزی شده بود.

روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۷ مقاله‌ای با عنوان سازمان سیا رابطه مابین مغز و چشم را آزمایش می‌کند^۶ چاپ نمود:

دو سال است که بیمارستانی در سانتیاگو^۷ آزمایش‌هایی را برای سازمان سیا انجام می‌دهد که در خصوص واکنش‌های مغز در قبال تصاویری است که چشمان دریافت می‌کنند.

¹ Feedback

² Dr. Joseph C. Sharp – Walter Reed Army Institute of Research

³ Voice to Skull

⁴ Walter Bowart: Operation Mind Control 1978 p.268

⁵ Stanford

⁶ Washington Post: CIA Testing Eye-Brain Links Sept, 25, 1977

⁷ Santiago

با دیدن هر تصویر، داوطلبان امواج الکتریکی را از خود ساطع می کنند و حتی اگر داوطلب نسبت به آن تصویر واکنشی از خود نشان ندهد، رایانه می تواند با خواندن این امواج، آشنا بودن یا نبودن این تصویر را برای هر داوطلب مشخص کند.^۱

دکتر استفان پوسونی^۲، بنیان گذار مطالعات استراتژیک و محقق پیشین جنگ های روانی نیروی دریایی امریکا، مقاله زیر را در سال ۱۹۸۳ نوشت که قسمتی از آن به این شرح است:

فن آوری عملیات روانی کم و بیش در دسترس است اما بعلت سیاست گذاری های نامناسب و مخالفان بین المللی نمی توان بهره برداری های مناسبی از آن به عمل آورد.

اهمیت برنامه ریزی های تئوریک مناسب تر واضح است ولی ایده های جدید و بهبود بنیادی نادر هستند. در نتیجه اغلب موفقیت ها اتفاقی و تصادفی است.

اکنون اجازه دهید گذشفت و حال را فراموش کنیم و مصممانه به آینده بنگریم. می خواهیم به شما هشدار دهم که عملیات روانی از رابطه گفتاری به سمت سیگنال های مستقیم^۳ پیشرفت خواهد زد کرد. هم اکنون نیز پیشرفت هایی در رابطه با بحث ما در محقق شدن است.

اشعه های ایکس و گاما در قسمت فوقانی طیف فرکانس های انرژی الکترومغناطیس قرار دارند. قسمت تحتانی این طیف را چه فرکانس هایی در بر می گیرد؟ فرکانس هایی قرار دارند که مهم ترین آنها پدیده های طبیعی است.

فرض کنیم امکان تاثیر امواج فرکانس های اندک^۴ بر مغز وجود داشته باشد، و در نتیجه نتواند تغییر حالات روانی، امکان تلقین و دستور مستقیم را امکان پذیر کند. چه کسی می تواند بی هیچ تردیدی بگوید که چنین فن آوری پیشرفته ای را به خدمت عملیات روانی نخواهند گرفت؟ مهم تر از آن چه کسی می تواند بگوید که از این فن آوری برای گسترش سیاست گذاری ها و غافلگیری ارتش استفاده نخواهد شد؟

چندین سال بحث های زیادی درباره بمباران سفارت امریکا در مسکو به وسیله مایکروویو ایجاد شده بود. به راستی چرا سازمان امنیت شوروی^۵ که ریاست آن را یوری آندروپوف^۱ به عهده داشت، به چنین کاری دست زد که به نظر کثیف و بسیار طولانی می آمد؟

^۱ برای مثال تصویر میدان آزادی نشان شخصی می دهند و رایانه می تواند مشخص کند که آیا این تصویر را آن شخص دیده است یا خیر، سپس آزمایش کننده می تواند از جواب رایانه نتایج دلخواه را به دست آورد که آیا این شخص در تهران بوده است یا خیر

^۲ Possony, Stefan. (1983, July). Scientific Advances Hold Dramatic Prospects for Psy-Strat. Defense & Foreign Affairs. P.34.

^۳ منظور دکتر پوسونی القا مستقیم افکار، ایده و غیره است

^۴ Extremely Low Frequency (ELF)

^۵ KGB, in full, *Komitet gosudarstvennoy bezopasnosti* (State Security Committee)

این سوال جوابی ندارد مگر آن که آندروپوف می‌خواست که کارکنان سفارت را در مورد سلامت شان نگران سازد! که البته این جواب به هیچ‌وجه قانع کننده نیست.

اما سوالی که آن زمان پیش آمد این بود: آیا روس‌ها به فن آوری مایکروویو برای عملیات روانی دست یافته بودند و از کارکنان سفارت امریکا در مسکو به‌عنوان موش‌های آزمایشگاهی استفاده می‌کردند؟

پاسخ وزارت کشور امریکا به این سوال این بود که امکان ندارد روس‌ها به فن آوری مایکروویو برای عملیات روانی دست پیدا کرده باشند، زیرا نمی‌توانند از سد خون-مغز^۲ بگذرند و گرمایش بر خورد فرکانس‌های اندک بر بدن قابل اغماض است و صدمه ایی به آن نمی‌رساند. اما کارکنان سفارت به دلیل آسیب دیدن سلامت خود از دولت امریکا غرامت دریافت کردند.

سرانجام در سال ۱۹۷۹ مشخص شد که اگر الکترومغناطیس درجه حرارت بدن را یک دهم درجه بالا برد، جداره‌های سلولی دچار تغییر می‌شوند. خیلی عجیب بود که این حرارت کم چنین اثر عمیقی را بر روی بدن بگذارد و عجیب‌تر از آن که این اثرات مشهود هم باشند.

تغییرات شیمیایی، فیزیولوژی و رفتاری در چهار چوب سلسله انرژی و فرکانس‌ها اتفاق می‌افتد. یکی از این چهارچوب‌ها با جهت یابی مهره‌داران دریایی و آهنگ زیستی انسان‌ها در ارتباط است، و چهارچوب دیگری را که باید به دقت مورد توجه قرار داد سطح موج‌نگاری انسان‌ها است که در حدود ۲۰ هرتز می‌باشد.^۳

اقدامات روس‌ها در مورد سفارت امریکا در مسکو بدون توضیحات بیشتر مسکوت باقی ماند، زیرا برای ضبط امواج مغزی از راه دور باید آنها^{۱۲} ۱۰ بار^۴ بزرگتر می‌شدند و هنوز دسترسی به آن غیر ممکن به نظر می‌رسید.

اجازه دهید که داستان را کوتاه کنم. روش ابتدایی که در آن مایکروویو توان عبور از سد خون-مغز را ندارد، از اصل برخورد مایکروویو با پوست به سبک خطی، مشتق شده بود. هرچند، کشف شده بود که لرزش‌های ملکولی ایجاد شده به وسیله تحریکات میدان الکترومغناطیس خارج از سلولی غیر خطی هستند. اما استفاده از موج‌های سولیتون^۵ برای انتقال انرژی در تمام زنجیره ملکولی کاملاً غیره منتظره بود.

¹ Yuri Andropov (1914-1984)

² Blood-Brain

^۳ امواجی را که مغز در فضا منتشر می‌کند، در محدوده فرکانس‌های اندک یا ELF است.

^۴ در اینجا توان بکار گرفته شده است، یعنی ۱۰ به توان ۱۲ و به عبارت دیگر یک میلیارد بار امواج مغزی باید شدت پیدا کند تا بتوان آن را از راه دور ضبط نمود.

⁵ Soliton = **wave that travels without losing energy**: an isolated wave that can travel without dissipating its energy. Its behavior is similar to that of a particle under some conditions.

بالاخره در سال ۱۹۸۲ موج سولیتون به لغتنامه راه پیدا کرد.

در لغتنامه فنی مکگرا-هیل چنین نوشته شده است:

موج سولیتون می تواند در فضای لایتناهی انتشار پیدا کند بی آن که انرژی آن پراکنده شود.

به عبارت واضح تر:

موج های سولیتون بی آن که پراکنده شوند می توانند از ضربات ناگهانی، انرژی کسب کنند.

بدین معنی که اختلالات خارج از سلولی که توسط انفجارهای الکترومغناطیس و یا صوتی به وجود

می آید^۱، می توانند در سراسر غشای سلولی پراکنده شوند. کلید این دینامیک در حرکت شناسی

ملکول های غیر خطی و نه شیمیایی نهفته است. به تعریف دیگر، این کمبود ۱۰ به توان ۱۲ در مورد انرژی نه

به وسیله نیرو، بلکه به وسیله صف آرای و یا رشد سولیتون ها جبران می شوند.^۲

مغز و محیط آن را به صورت ساختاری از موج تصور کنید، سپس فرض کنید شوک ها، موج های سولیتون

را به وجود می آورند، حال تصور کنید که دستگاه های الکترونیک با آن سرعت و دقت بالا بکار گرفته

شوند.^۳

در سال ۱۹۷۹ کنفرانس انجمن سایکوترونیک^۴ (الکترونیک فکری) امریکا، سرهنگ دوم توماس ای

بیدن^۵، اطلاعات بیشتری درباره استفاده از امواج فرکانس اندک در شوروی جهت کنترل فکر ارائه نمود:

در سال ۱۹۶۸، لیتیتسین^۶ سرپرستی مرکز نگهداری مدارک و اسناد علمی و پزشکی مربوط به این نوع

آزمایش ها را به عهده داشت در این خصوص مقاله ای نوشت و در آن به توانایی روس ها در القا احساس و

تصاویر در انسان ها اشاره نمود.

Microsoft® Encarta® 2006. © 1993-2005 Microsoft Corporation. All rights reserved.

^۱ همان اعمالی که گروه کنترلگر فکری بر سر قربانیان می آورند و ما به آنها شکنجه می گویم.

^۲ اختلالاتی که بوسیله انفجارهای صوتی و یا الکترومغناطیس در بدن به وجود می آید موجب کثرت امواج مغزی می شوند و در نتیجه آنها را قابل

خواندن برای دستگاه های الکترونیک مخصوص چنین کاری می کنند. این اختلالات سبب ایجاد درد در بدن می شوند. بنابراین می توان نتیجه گرفت

که این امواج از طریق شبکه های عصبی بدن به مغز راه پیدا می کنند. اثبات این تئوری، حمله گروه کنترلگر فکر به قربانیان است که اعضای را هدف

قرار می دهند که عصب ها در آن متمرکز دارند مانند مقعد، آلت تناسلی و غیره که حملات آنها را بدون دانستن این تئوری بسیار غیر منطقی جلوه

می کند.

^۳ دکتر پوسونی در اینجا میگوید که بوسیله دستگاهی الکترونیک حساس و موج های سولیتون به راحتی می توان واکنش های مغز را ضبط نمود

^۴ Psychotronic Association conference

^۵ Lt. Col. Thomas E. Bearden

^۶ Litisitsyn

لیتیسیتسین که دکترای خود را در تئوری بسیار محرمانه ریاضیات غیرخطی مغز و موج دریافت نمود در این مقاله نوشت که روس ها کدهای ژنتیک مغز انسان را شکسته اند. آنها بر روی ۲۳ باندها امواج مغزی انسان کار کرده اند که ۱۱ باندها کاملاً مستقل هستند و در صورت امکان کنترل ۱۱ باندها مذکور به راحتی می توان هر عملی که در حوزه توانایی انسان است را به او القا کرد.

طبق نوشته لیتیسیتسین، دانشمندان روس برای اندازه گیری واقعی امواج مغزی، تئوری خود را متناسب با آن بسط داده اند و توانسکاند به وسیله انتقال دهنده هایی امواج الکترومغناطیس را به مغز هدایت و هوشیاری و ناهوشیاری شخص را کنترل کنند. با نظارت دائم ب زمان و شناخت فاز پالس های مربوط به فعالیت های روحی روانی، ثابت شده است که: پالس های فعالیت های روحی روانی انسان ها که شناسایی شده اند، از چند کانال حامل فرکانس های بین ۱۱ تا ۲۳ هرتز تشکیل می شوند.

می توان کدهای مغزی را از طریق این کانال های شناسایی شده مستقیماً وارد مغز افراد نمود. هر چیزی را بالقوه می توان از این طریق به مغز فرستاد، مانند واژه ها، عبارات، حس ها، تصاویر، حالات روانی، عشق، نفرت، عقاید، افکار، ایده ها و حتی تجربیهای فیزیکی و غیره.

سند فوق از مرکز نگهداری مدارک و اسناد متعلق به وزارت دفاع امریکا^۱ در سال ۱۹۶۸ تهیه و از روسی به انگلیسی ترجمه شده است.

در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۷ سنای امریکا از دکتر سیدنی گوتلیب رئیس بخش فنی سازمان سیا خواست تا در مورد علت انجام آزمایش های مایکروویو بر روی انسان ها توضیح دهد. دکتر گوتلیب چنین شهادت داد: ما می خواستیم در مورد اثرات امواج مایکروویو بر روی انسان ها تحقیق کنیم، حتماً بعضی افراد در راستای این آزمایش ها کنجکاو شده اند تا پی ببرند که آیا هیپنوتیزم کردن اشخاص در معرض تشعشعات مایکروویو آسانتر است یا خیر!

دکتر گوتلیب در شهادت خود در سنای امریکا گفت که او در سال ۱۹۷۳ تمام مدارک و اسناد مربوط به آزمایش ها کنترل فکر را نابود کرده است و جزئیات آن را به خاطر نمی آورد.

این شهادت و سند به دست آمده از وزارت دفاع امریکا که در بالا ترجمه آن دیده می شود، ثابت می کند که آنها پس از سال ۱۹۷۳ و دستیابی به مایکروویو و استفاده از آن در کنترل فکری، دیگر احتیاجی به انجام آزمایش هایی همچون آزمایشاتی که در پروژه ام.کی. اولترا می شد، نداشتند، بنابراین مدارک مربوط به آنها

^۱ (U.S.) Defense Documentation Center--1968, translation from the Soviet Union.

را از بین بردند، اما نتایج حاصله از آن که شامل تشعشعات، مواد اذیت و آزار دهنده و غیره است که در گزارش بازرسی کل سازمان سیا، جی.اس.ایرمن^۱، به آن اشاره شده است را در پروژه‌های دیگر مانند کنترل کردن افکار از راه دور مانند هیپنوتیزم کردن افراد با مایکروویو مشهود است. لازم به تذکر است که اگر آزمایش‌های و یا اطلاعاتی مورد استفاده دولت امریکا قرار بگیرد، چه بسی غیرانسانی‌ترین هم باشند، به نام امنیت ملی از آن محافظت می‌کنند. از بریده‌های جراید و دیگ‌های تحقیقات و شهادت‌های مسئولان سازمان سیا در کنگره امریکا چنین نتیجه گرفته می‌شود که دهه ۷۰، دهه تحقیقاتی برای تکامل روش‌های ارتباط مستقیم با مغز بدون استفاده از سیم، و مایکروویو بوده است.

^۱ این سند ترجمه‌اش در بخش ام.کی.اولترا آمده است.

کمینی‌ها چه کسانی هستند

در انگلیسی Stalk به معنی تعقیب دائمی و مخفی کسی یا حیوانی است، و Stalker به کسی گفته می‌شود که چنین کاری را انجام می‌دهد. برای مثال، کسی که شیفته هنرپیشه‌ای می‌شود و همیشه در حال تعقیب اوست، به این شخص Stalker می‌گویند.

اما کمینی‌ها^۱ در این کتاب به کسانی گفته می‌شود که قربانیان خود را تعقیب می‌کنند و موجب اذیت و آزار روحی روانی و فیزیکی آنان می‌گردند.

این افراد با نام‌های گوناگون همچون میهن‌پرستان، احیاشدگان مسیحی و غیره، گروهی را تشکیل می‌دهند که سردمداران آنها افراد مشکوک و وابسته به عملیات های مخفی غیرقانونی سازمان‌های امنیت هستند. این گروه وظیفه اذیت و آزار قربانی‌یی را دارند که از سوی نهادها به آنها معرفی می‌شوند. این گروه برای خنثی ساختن و بی اعتبار کردن قربانیان خود از روش‌هایی مانند روش‌های عملیات کو.ا.ینتل.پرو استفاده می‌کنند که در فصل‌های پیشین به آن اشاره شده است و به عنوان ماموران عملیاتی^۲ گروه کنترل‌گر فکر انجام وظیفه می‌نمایند.

در ادامه، خلاصه‌ای از کتاب دیوید لاسون به نام (گروه) تروریست‌های کمینی در آمریکا^۳ مشاهده می‌شود که نویسنده آن با این گروه‌ها نشست و برخاست داشته و با آنها زندگی کرده است. لاسون در کتاب خود گناه اذیت و آزار مردم را به گردن افراطی‌ون به ظاهر میهن‌پرستی می‌اندازد که به همین عنوان در میان اطرافیان خود کسب اعتبار نموده‌اند.

این گروه‌ها منطقه‌ای هستند و هر منطقه گروه خاص خود را دارد و تلاش زیادی می‌کنند که خود را به عنوان مقامات دولتی به مردم بقبولانند.

زمانی که لاسون با پلیس در خصوص گروه‌های کمینی مصاحبه می‌کند، آنها شکایات روزافزون مردم از این گونه اذیت و آزارها را تایید کرده و می‌گویند که گروه‌ها اینچنینی افزایش روزافزون دارند به طوری که در شهرهای کوچک تعداد آنها از افراد پلیس هم بیشتر است و لی طبق قوانین مربوط به آزادی‌های مدنی، پلیس با اینگونه افراد کاری ندارد و اگر آنها به حقوق افراد تعدی و تجاوز کنند، این وظیفه مظلوم است که جرائم و ستم این گروه‌ها را به اثبات برساند.

¹ Stalkers

² Field agent

³ Terrorist [Gang] Stalking in America by David Lawson, Copyright 2001 ISBN 0-9703092-0-1

نخستین باری که لاسون آنها را در رستوران ملاقات کرد، آنها راجع به این موضوع بحث میکردند که اگر پلیس بودند چه کارها می توانستند انجام دهند، آن شب تعدادی از ماموران پلیس هم در رستوران حاضر بودند و به اظهارات آنها گوش می کردند. بعدها لاسون فهمید که حضور ماموران پلیس در آنجا اتفاقی نبوده است و با آنها همکاری می کردند ولی این طور نشان می دادند که آن اشخاص را نمی شناسند. در این میان، یکی از افرادی که با این گروه شام می خورد سوار ماشینی شد که نشان یک رادیوی محلی بر روی آن بود. لاسون پس از گوش کردن به این رادیو متوجه می شود که این رادیو تلاش می کند تا شایعه فساد در دستگاه های دولتی را در میان مردم منتشر کند و به آنها القا کند که دستگاه های دولتی فاسدند و فاقد توانایی های لازم برای محافظت و پشتیبانی از آنها هستند.^۱

زمانی که لاسون برای اولین بار در تجمع سیاستمداران محلی حضور یافت متوجه شد اکثر اشخاصی را که در آن تجمع حضور داشتند قبلا در رستوران دیده بوده است. یکی از جوانان کارت شناسایی جعلی پلیس خود را به او نشان داد، اما هیچکس در آن جمعیت توجهی به آن جوان نکرد و مانند این بود که داشتن چنین مدارک جعلی برای آنها امر عادی است.

لاسون به مدت هفت سال در کانادا، نیویورک و فلوریدا با گروه های مختلفی از این دست زندگی کرد و سرانجام متوجه شد که دلیل اصلی گرد همایی این گروه ها/انگیزه کمین^۲ است. انگیزه کمین که در ذیل تعریف شده است از سال ۱۹۹۰ به بعد به حالت اجرا در آمد.

در تعریف انگیزه کمین می توان گفت هر گروهی برای دلیل یا افکار خاصی گرد هم می آیند تا بتوانند اشخاصی که با آنها هم عقیده نیستند، مورد اذیت و آزار قرار دهند. رهبری آنها به عهده شخصی است که نمی توان گذشته او را به راحتی کشف کرد.

در واقع این گروه شامل انسان های کوتاه فکر، عقب مانده های ذهنی و بیماران روانی اند که به وسیله رهبر خود اغفال شده اند و خود را ماموران مخفی امنیتی می پندارند.

بیشتر اعضای این گروه افرادی هستند که تحت پوشش عنوان سرایدار، نگهبان و غیره استخدام شده اند و کلیدهای ساختمان ها در اختیار آنها است و بدین ترتیب اجازه ورود به این مکان ها را به گروه خود می دهند و همچنین رانندگان تاکسی که همیشه در سطح شهر در رفت و آمدند و می توانند شخص را تعقیب کنند، و

^۱ کمینی ها که از مردم ساد لوح محلی تشکیل می شوند، ولی رهبران آنان تعلیم دیدافد و می خواهند به این طریق به دیگران بگویند که تنها ما هستیم که می توانیم از شما محافظت کنیم و از این تبلیغات حداکثرواستفاده را هم می برند که شامل: (۱) قدرت خود را ثابت کرده و عضو گیری می کنند (۲) مردم ناآگاهانه با آنها در کارهای خلافشان همکاری میکنند (۳) اگر خلافی کنند از آنها شکایت نمی شود

^۲ Cause Stalking

یا کارمندان مخابرات، شرکت برق، آب و یا شهرداری‌ها که می‌توانند در خدمات شهری قربانی اخلاقی ایجاد کنند^۱ و در حین خدمت با گروه خود در آن محل ظاهر شوند و به بهانه رفع خرابی دستگاه و خدماتی که خود مختل کرده‌اند به کمین قربانیان بنشینند.

این گروه ادعا می‌کنند که مانند پلیس عمل می‌کنند ولی از آنها بالاترند.

به نظر می‌رسد تنها علتی که حلقه اتصال این افراد به یکدیگر است احساس قدرتی است که از گروه کسب می‌کنند. انگیزه کمین هم عاملی است که کارهای غیرقانونی و غیرانسانی را برای آنها توجیه می‌کند. مسئله‌ای که برای اعضای این گروه‌ها بسیار مهم است، تصور، برداشت و نوع تفکری است که دیگر افراد گروه نسبت به آنها دارند.

در این گروه‌ها رهبران انسان‌هایی ناشناخت و متعلق به مکانهای دیگر هستند که به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را از راه‌های عادی شناسایی نمود و این موضوع باعث می‌شود که این رهبران قدرت خارق‌العاده‌ای بر روی گروه داشته باشند، و اغلب خود را وابسته‌های امنیتی معرفی می‌کنند که نمی‌توانند نام سازمان محل خدمت خود را فاش سازند.

اعضای گروه حقوقی کمی دریافت می‌کنند در حالی که گروه‌ها از نظر مالی بسیار توانمندند، برای نمونه، برای اجاره محل در نزدیک قربانی و یا تعقیب قربانی از شهری به شهر دیگر (حتی با هواپیما) بودجه کافی دارند و اگر از برنامه مسافرت قربانی اطلاع داشته باشند که دارند، او را در آن شهر توسط گروه خود و یا گروه‌های مستقر در آنجا تعقیب می‌کنند.

بیشتر پشتیبانی‌های مالی گروه‌های کمینی از سوی نهادهایی تامین می‌شود که خواستار سرکوب دشمنان خود به وسیله این گروه‌ها هستند. در واقع گروه‌های کمینی همچون ارتش خصوصی این نهادها عمل می‌کنند.

این گروه‌ها نه تنها قربانیان معرفی شده توسط رهبر خود را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند بلکه به عنوان ارتش‌های اجاره‌ای نیز توسط اشخاص ثروتمندی که قدرت استخدام آنها را دارند، برای انتقام به خدمت گرفته می‌شوند.

^۱ مانند قطع آب، برق، تلفن و غیره

تعداد اعضای بعضی از این گروه‌ها بسیار زیاد است و در نتیجه قربانی به‌ندرت می‌تواند کسانی را که در تعقیب او هستند شناسایی کند. برخی از این گروه‌ها صدها عضو دارند و به اذیت و آزار فرزندان قربانی علاقه خاصی نشان می‌دهند.

کمیته‌ها برخی از افراد را فقط به این دلیل به عنوان قربانی برای تمرینات خود انتخاب می‌کنند که اذیت و آزار آنها به سادگی امکان‌پذیر است. این اشخاص افرادی اند که به تنهایی زندگی می‌کنند و دوستان چندانی ندارند.

پیش از اذیت و آزار قربانی، کمیته‌ها به تحقیق درباره او می‌پردازند تا ببینند چه افرادی در پیرامون قربانی مایل هستند در ارتکاب این اعمال با آنها همکاری کنند، و آیا می‌توانند این افراد را به وسیله تهدید، تطمیع و ایجاد رعب و وحشت و تخریب دارایی به این کار وادار کنند.

در مواردی که قربانی در آپارتمان زندگی کند، آنها سعی می‌کنند که در بالا، پایین، سمت راست و چپ وی آپارتمان‌ها را اجاره کنند. در این آپارتمان‌ها تنها صداهایی شنیده می‌شود که واکنش به اعمال قربانی باشند. معمولاً قربانی می‌بیند که افراد زیادی با سروصدای زیاد به این آپارتمان‌ها رفت و آمد می‌کنند. به این منوال اذیت و آزار قربانی در تمام ساعات شبانه روز ادامه دارد.

یکی دیگر از مکر و حیل‌هایی که این گروه علیه قربانیان انجام می‌دهند این است که همچون پلیس پرونده‌ای شامل تمام مشخصات قربانی به همراه عکس او تهیه می‌کنند. در این پرونده به منظور بی‌اعتبار کردن قربانی دروغ، وقایع تحریف شده زندگی خصوصی وی را می‌نویسند و به منزله واقعیت به کسانی می‌دهند که در صدد هستند برای اذیت و آزار قربانی از آنها استفاده کنند.

تا زمانی که قربانیان تنها نباشند اذیت و آزاری نسبت به آنها صورت نمی‌گیرد با این حال کمیته‌ها همیشه در اطراف قربانی در کمین او هستند. اذیت و آزار و ضرب و شتم قربانی زمانی صورت می‌گیرد که او شهادتی نداشته باشد و به همین دلیل سعی می‌کنند دوستان و آشنایان را دور و او را تنها نگاه دارند. در این حالت اگر قربانی این اتفاقات را به اطرافیان خود بگوید و مدرکی هم برای اثبات آن نداشته باشد ممکن است فکر کنند که او به بیماری روانی مبتلا شده است و این موقعیتی است که کمیته‌ها منتظر آن هستند تا او را به سطح دیگری از عملیات خود سوق دهند و تحت کنترل بگیرند.

اگر قربانی سوار ماشین شود، کمیته‌ها با چندین ماشین او را احاطه و سرعت او را کنترل می‌کنند. در همین حال چندین ماشین نیز پشت سر او قرار می‌گیرند و پس از طی مسافتی جاه‌ای خود را با یکدیگر عوض

می‌کنند تا قربانی متوجه این تعقیب نشود. آنها در هنگام روز سعی می‌کنند که با چراغ‌های نور بالا حرکت کنند تا بدین ترتیب همدیگر را شناسایی کنند.^۱

اگر قربانی پیاده باشد، او را ره‌گیری می‌کنند، حتی اگر به جاهایی برود که ورود افراد متفرقه به آن مکان‌ها ممکن نباشد. این گروه‌ها با تهیه اوراق شناسایی و کارت شناسایی جعلی پلیس این مشکل را از پیش برمی‌دارند.

اگر قربانی تنها باشد، پشت سر او می‌ایستند و شروع به بازی با کلیدهای خود و یا ایجاد صداهایی شبیه به آن می‌نمایند و اگر او واکنش نشان دهد این اعمال را بیشتر تکرار می‌کنند. در صورتی که قربانی نشسته باشد پشت سر او می‌نشینند و سروصدا ایجاد می‌کنند و پاهای خود را به پشت صندلی قربانی می‌کوبند و این‌گونه او را می‌آزارند.

این گروه‌ها می‌کوشند زندگی، کسب و کار و شغل قربانیان را تخریب کند. ترور شخصیت یکی از روش‌های رایج آنها است که در مورد افراد فاقد شناخت کافی نسبت به قربانیان بسیار موثر است.

ترور شخصیت در محل کار قربانی نیز ادامه دارد، برای نمونه، قربانی که با ارباب رجوع در ارتباط است مرتب از او شکایت می‌شود و یا اگر وی بنگاه معاملات املاک داشته باشد، مشتریان زیادی او را احاطه می‌کنند ولی کسی با او معامله نمی‌کند.

از جمله کارهایی که این گروه‌ها به آن علاقمند هستند ایجاد سروصدای ناهنجار در محل زندگی یا کار قربانی است، برای نمونه برخی از آنان با راه انداختن صدای بوق و ضبط بلند ماشین و صدای ناهنجار کشیده شدن لاستیک‌های ماشین بر روی اسفالت خیابان بر اثر شتاب ناگهانی، موجب اذیت و آزار و هراس قربانیان می‌شوند.

اقدام دیگر آنها ایجاد سروصدای بنایی و یا صدای ریزش آب و غیره است که از سر شب تا صبح در آپارتمان مجاور ادامه دارد. آنها هنگام عبور قربانی از اتاقی به اتاق دیگر ترتیبی فراهم می‌کنند تا صدای پای همسایه که در طبقه بالای آپارتمان قربانی زندگی می‌کند نیز در همان مسیر به گوش برسد، مانند این است که او دارد قربانی را در آپارتمان خود در همان مسیر تعقیب می‌کند.^۲

^۱ اکنون در داستان‌های مختلف قربانیان می‌بینیم که کمینی‌ها اکثراً از ماشین‌های هم‌رنگ استفاده می‌کنند

^۲ تعقیب قربانی از اتاقی به اتاق دیگر به وسیله همسایه که در آپارتمان بالا و یا پلان قربانی اقامت دارد بدون دیدن قربانی امکان‌پذیر نیست، بنابراین باید حتماً قربانی با وسیله در آپارتمانش قابل رویت باشد

قربانی متوجه می‌شود که هنگامی که از منزل خارج می‌شود شخصی دیگری نیز از آپارتمان مجاور خارج می‌شود و هیچ‌گاه در آسانسور تنها نیست بلکه هر بار افراد مختلفی با او وارد آسانسور می‌شوند. پنجر کردن ماشین قربانی، خط انداختن بر روی آن و مسدود کردن راه او نیز یکی دیگر از شیوه‌های آزار و اذیت قربانی توسط کمینی‌ها است.

قربانیان ممکن است برای سالیان سال تحت شکنجه کمینی‌ها باقی بمانند، تعداد زیادی از این قربانیان خودکشی می‌کنند و یا در فکر آن هستند.

پس از به دام افتادن چند تن از اعضای گروه‌های کمینی که به مدت طولانی قربانیان را اذیت و آزار می‌کردند، رهبران این گروه‌ها می‌گویند که قربانیان بعد از مدتی که شکنجه می‌شوند باید کشته شوند، نه آن که به مدت طولانی مورد شکنجه قرار گیرند.^۱ این مطالب خلاصه‌ای از کتاب آقای لاسون بود.

آقای لاسون در کتاب خود به جزئیاتی اشاره نموده است که بدون دیدن فیزیکی قربانی انجام آن ممکن نیست، مانند شنیده شدن تعقیب صدای پای همسایه هنگامی که قربانی از اتاقی به اتاق دیگر می‌رود. بنابراین آنها باید مجهز به وسایلی باشند که بتوانند قربانی را در محل زندگی و یا کار او ببینند. یکی از این وسایل دستگاه نشت‌یابی است که به قیمت پنج هزار دلار در بازار یافت می‌شود. افرادی که به آن احتیاج دارند، آن را کرایه می‌کنند. در امریکا منزلی که زیر زمین دارند و نفوذ رطوبت باعث ایجاد خرابی در پی ساختمان می‌شود، با دستگاه مزبور می‌توان قسمتهای رطوبت زده را یافت. این دستگاه مناطق مرطوب و یا سرد را به وسیله رنگ‌های سبز تا سبز تیره و گرما را به رنگ‌های قرمز تا قرمز تیره نشان می‌دهد و هر چه سرما و یا گرما بیشتر باشد رنگ‌ها هم نسبت به آن تیره تر می‌شوند و عملکرد آنها مانند دستگاه‌های ماوراء قرمز است. برخی از افراد بیمار از این دستگاه‌ها برای دیدن همسایه‌های مجاور، بالا و پایین خود استفاده.

امروزه کمینی‌ها سازمان دهی شده و بسیار مجهز هستند. پس از فروپاشی شوروی سابق، دستگاه‌ها و رایانه‌های کنترل فکر به بازارهای جهانی راه یافتند. چنین دستگاهی با رایانه و نرم افزار مربوطه در حدود ۸۰ هزار دلار به فروش می‌رسد و هر روز هم به علت پیشرفته و ارزانتر شدن دستگاه‌های الکترونیکی بهتر و ارزانتر می‌شوند.

^۱ روشن است که رهبران گروه‌ها برای اذیت و آزار قربانیان از دیگران دستور می‌گیرند، و اگر به اختیار خودشان بود قربانیان را خیلی پیش از اینکه گرفتار شوند، می‌کشتند.

کمینی‌ها که به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم به نهادهای دولتی وابسته‌اند به چنین دستگاه‌هایی مجهز هستند و بتعلیماتی همچون تعلیمات پروژه کو.اینتل.پرو، در صدد شکستن و بی اعتبار نمودن قربانیان خود می‌باشند. بعضی از قربانیان، با دلیل و برخی دیگر صرفاً از روی بداقبالی، به‌عنوان نمونه برگزیده می‌شوند تا کارمندان تازه وارد گروه کمینی‌ها بتوانند بدون هراس از خطا بر روی آنها تمرین زنده‌ای انجام دهند.

طبیعتاً خطاهای اعضای جدید، همچنین اشتباهات گروه‌های کمینی بسیار زیاد است و در نتیجه طول عمر قربانیانی که به دست آنها گرفتار می‌شوند در اثر جراحات شدید فیزیکی و روانی کوتاه می‌شود، و سرانجام به آنها دستور خودکشی داده می‌شود که البته این هم یکی دیگر از آزمایش‌ها آنها بر روی قربانیان است.

این افراد برای تمرین دروس آموزش خود قربانیانی با مشخصات زیر را انتخاب می‌کنند:

(۱) افرادی که تنها زندگی می‌کنند و یا می‌توان آنها را به نحوی از محیط جدا ساخت.

(۲) افرادی که درون‌گرا هستند و دوستان زیادی ندارند.

(۳) افرادی که با خانواده‌های خود در ارتباط نیستند.

(۴) افرادی که به تشعشعات میکروویو واکنش نشان می‌دهند.

در این آزمایش‌ها چنان وحشتی را در قربانی القا می‌کنند که او بی حال، غیر فعال و ناامید می‌شود، با ادامه اذیت و آزارها افکار و روحیه قربانی دچار پریشانی شده و در پی بی اعتبار شدن حیثیت فردی و اجتماعی‌اش، قربانی را به سمت دیوانگی پیش می‌رود، در این زمان اگر قربانی زبان به شکایت بگشاید او را شیزوفرنی و مالیخولیایی می‌خوانند.

دست‌نورد چنین عملیاتی برای گروه کنترل‌گر فکر و یا کمینی‌ها بدین ترتیب است:

(۱) افسردگی قربانی؛

(۲) اعتراف به شکست؛^۱

(۳) در نهایت، مطیع شدن قربانی.

پس از کسب نتایج بالا به او اجازه داده می‌شود که مقداری از زندگی از دست رفته خود را بازیابد.

این گونه روش‌ها را مدل یادگیری ناامیدی می‌نامند، که در *ام.کی. اولترا* به‌کار گرفته می‌شود.

^۱ در ابتدا هر قربانی از خود دفاع می‌کند و با تمام وجود می‌خواهد که خود را از چنگال آنها آزاد کند درست مانند حیوانی که به دام افتاده است، اما پس از مدتی خسته می‌شود و از دست و پا زدن باز می‌ماند.

به طور خلاصه در خصوص پروژه ام.کی.اولترا باید گفت که این پروژه تمامی روش های کنترل فکر را به تکامل رساند و پس از آن گروه های جدید کنترلگر فکر آن روش ها را بلفن آوری های جدید از راه دور و رایانه های عظیم تزیین نمودند.

اقدامات اولیه کمینی ها که پس از آن به گروه کنترلگر فکر تبدیل می شوند بدین ترتیب است:

- ۱) اذیت و آزار از سوی افراد غریبه و آشنا.
- ۲) روشن و خاموش شدن دستگاه های برقی مانند آبمیوه گیری و غیره به صورت خودکار.
- ۳) خراب شدن دستگاه ها و درست شدن ناگهانی آنها.
- ۴) صدای بلند همسایگان معمولاً در هنگام خواب.
- ۵) اشاعه اکاذیب بین همسایگان، محیط کار و یا محلاتی که قربانی معمولاً در آنجا رفت و آمد می کند.
- ۶) خرابکاری در محیط کار طوری که قربانی بی مبالا و کم حافظه به نظر برسد.
- ۷) ورود به منزل قربانی و دزدی های کم ارزش و خراب کردن اسباب و وسایل خانه.
- ۸) اذیت و آزار توسط افراد غریبه مانند سد کردن راه و غیره و به همراه ابراز خشنودی آنها از کارهایشان.

اقدامات که ذکر شد به گونه ای است که قربانی می تواند آنها را مشاهده کند ولی اقدامات دیگری نیز از طرف گروه اعمال میشود که فقط قابل حس است و نمی توان آنها را به وضوح مشاهده نمود. این اقدامات به شرح ذیل است:

- ۱) انتشار سیگنال های رادیویی که باعث بیخوابی مجازی می شوند.
- ۲) تنظیم زمان دقیق خواب و بیداری به گونه ای که می توان با آن ساعت را تنظیم کرد.
- ۳) ایجاد صداهایی که فقط قربانی می شنود ولی نمی داند منشأ آن کجاست.
- ۴) ایجاد حالت شنیدن صدای سوت، مانند زمانی که تلویزیون روشن است ولی برنامه ندارد.
- ۵) ایجاد حالت شنیدن صدا، آهنگ و آوازی که تازه شنیده شده اند به صورت مکرر در ذهن قربانی.
- ۶) ایجاد شنیدن دستوراتی که اشتیاق را در قربانی افزایش می دهد^۱.
- ۷) ایجاد پرش شدید دست و پا مخصوصاً در خواب.

^۱ مثلاً اگر قربانی سیگاری است به او می گویند سیگار بکش حتی اگر قربانی در حال سیگار کشیدن باشد می خواهد سیگار دیگری را روشن کند

- ۸) ایجاد تشنج شدید مانند برق گرفتگی.
- ۹) ایجاد حرکت دست و پا. در ظاهر به نظر می‌رسد خود قربانی آن را حرکت می‌دهد، اما می‌داند که تحت کنترل او نیست.
- ۱۰) ایجاد حالت دیدن تصاویری که پیش از آن دیده شده و مدت زیادی از آن نگذشته است.
- ۱۱) اعمال کنترل تنفس، صدای قربانی. سخنرانی‌ها و صحبت‌های او به صورت غیرارادی.
- ۱۲) اعمال کنترل و پاک نمودن حافظه کوتاه مدت به طوری که قربانی نمی‌تواند مطلب جدیدی را بیاموزد. این حالت بسیار موقت است.
- ۱۳) اعمال جلوگیری از فرآیندهای مغزی به وسیله میکروویو، درست مانند این که قربانی منطق خود را از دست داده است و نمی‌تواند جملات را به هم ربط دهد. در اصل فراموش می‌کند که درباره چه موضوعی صحبت می‌کرده است. این حالت بسیار موقت است.
- ۱۴) ایجاد شنیدن متنی که قربانی می‌بیند.
- ۱۵) بازگویی افکار قربانی برای او به وسیله شخص بیگانه^۱.
- ۱۶) ایجاد درد یا خارش نقاط مختلف بدن مخصوصاً در موقع انجام کارهایی که مطابق میل کمینی‌ها/کنترل‌گرها نیست^۲.
- ۱۷) دادن شوک‌های الکتریکی به وسیله میکروویو.
- ۱۸) ایجاد تب مصنوعی بدون هیچگونه بیماری.
- ۱۹) ایجاد سستی شدید دست و پا و یا تمام بدن در موقع انجام کارهای حساس.
- ۲۰) القاء احساس لرزه‌های شدید زمین. مانند اینکه زمین لرزه آمده است.
- ۲۱) القاء احساس‌های عاطفی شدیدی مانند ترس، عشق، گریه، خنده، شهوت و غیره.
- ۲۲) دستکاری اعضای بدن درست مانند اینکه کسی در حال لمس بدن قربانی است.
- ۲۳) انجام انواع کارهای شهوانی و تجاوزات جنسی از راه دور.
- ۲۴) دیدن تمامی تصاویری که قربانی می‌بیند در واقع، قربانی مانند تلویزیون مداربسته گروه کنترل‌گر فکر عمل می‌کند.

^۱ در فصل‌های آتی خواهید دید که این افکار قربانی نیست که به دیگران بازگوشوند بلکه حرف‌های خود گروه کنترل‌گر فکر است، ولی قربانی گمان می‌کند که افکار او است که به دیگران گفته می‌شود

^۲ می‌توان با مواد ضد عفونی کننده و داروهای ضد قارچ از آن جلوگیری نمود

(۲۵) آگاه شدن گروه کنترلگرفکر از تمامی حواس قربانی و متوجه شدن احساسات و دردهای او.
(۲۶) خواندن افکار قربانی که به معنی دریافت شنیدن ارتعاشات تارهای صوتی به وسیله گروه کنترلگرفکر است.^۱

عوارض تداوم تشعشعات مایکروویو:

اگر شخص بیمار نباشد برخورد تشعشعات مایکروویو با بدن وی ایجاد درد نمی کند اما در غیر این صورت این تشعشعات بیماری ها و دردهای موجود در بدن فرد را تشدید می کند. بنابراین گروه کنترلگرفکر با استفاده از واسطه های شیمیایی، میکروبی و رادیواکتیو در بدن قربانیان زخم و عفونت هایی ایجاد می کنند تا به وسیله تشعشعات مایکروویو دردهای شدیدی به قربانی القا شود.

دست آوردهای دردهای شدید برای گروه کنترلگرفکر به این شرح است:

(۱) در اثر درد، امواج فکری شدت پیدا می کنند و برای دستگاه های گروه کنترلگرفکر قابل خواندن می شوند.^۲

(۲) گروه کنترلگرفکر از این دردها برای ایجاد آسیب های روحی-روانی و فیزیکی بر قربانی استفاده می کنند تا قربانی از لحاظ شخصیتی شکسته شود و بتوان به او شخصیت جدیدی القا کرد.^۳

آثار اولیه تداوم امواج مایکروویو عبارتند از:

(۱) عصبی بودن؛

(۲) کج خلقی، زود رنجی؛

(۳) حالت شوک مانند برق گرفتگی؛

(۴) دیدن نور در موقع به خواب رفتن؛

(۵) فشار بر روی ستون فقرات؛

(۶) حساس بودن به صدا؛

(۷) افسردگی؛

(۸) کم حافظه شدن؛

^۱ در فصل های بعد خواهید دید که خواندن فرآینهای فکری امکان پذیر نیست ولی باز تاب افکار در تارهای صوتی مانند کسی که زیر لب با خود صحبت میکند، قابل شنیدن برای گروه کنترلگرفکر است

^۲ تئوری امواج سولیتون که در بخش های قبل آمد.

^۳ مانند آزمایش های پروژه ام.کی. اولترا، روش ها یکی است ولی ابزارها پیشرفته شده اند.

- ۹) بی خوابی؛
 - ۱۰) گر گرفتگی بدن؛
 - ۱۱) بی حسی یا درد قسمت‌های مختلف سر و بدن؛
 - ۱۲) عرق سوز شدن مداوم کشاله ران و زیر بغل؛
 - ۱۳) حالت بی خوابی داشتن پس از یک خواب طولانی؛
 - ۱۴) درد عمومی بدن یا استخوان‌ها، مخصوصاً در کمر همچون درد سیاتیک و در گردن مانند آرتروز؛
 - ۱۵) از دست دادن تمرکز؛
 - ۱۶) خیس عرق شدن در خواب؛
 - ۱۷) گرفتگی گوش و شنیدن صدای صوت؛
 - ۱۸) بالا رفتن ضربان قلب در حال استراحت بی‌آنکه سابقه بیماری قلبی وجود داشته باشد؛
 - ۱۹) تنگی نفس، بی‌آنکه دستگاه تنفس اختلالی داشته باشد؛
 - ۲۰) سوزن سوزن شدن نقاط مختلف سر و بدن؛
 - ۲۱) فشار و درد شدید بر روی پیشانی و سینوس‌ها؛
 - ۲۲) فشار و درد شدید بر روی مخچه؛
 - ۲۳) درد زخم اثری‌عشر بدون داشتن زخم اثری‌عشر؛
 - ۲۴) جوش‌های ریز بر روی سر، شقیقه‌ها، شانیه‌ها و جاهای دیگر از بدن؛
 - ۲۵) خارش شدید و یا درد در محل آلت تناسلی و مقعد و یا زیر بغل؛
 - ۲۶) پف کردن سر و صورت و یا تمام بدن؛
 - ۲۷) بغض و گریه‌های بی‌دلیل؛
 - ۲۸) خنده‌های بی‌دلیل؛
 - ۲۹) پیچ خوردن ناخن‌ها؛
- تأثیرات ثانویه امواج رادیویی یا مایکروویو شامل حالات زیر است که به صورت بیماری در قربانی ظاهر می‌گردد:
- ۱) ریزش مو، موخوره و حالت وز شدن مو^۱؛

^۱ به نظر می‌آید که تشعشعات مایکروویو سبب میشوند که کلسیم جذب بدن نشود، و عوارضی همچون پیچ خوردن ناخن‌ها که ناشی از کمبود کلسیم در بدن است، ظاهر شود.

- ۲) از دست دادن حافظه و تمرکز؛
- ۳) بوی بد سر و بدن^۱؛
- ۴) ناراحتی‌های پوستی؛
- ۵) پوسیدگی و شکستگی دندان‌ها؛
- ۶) سقط جنین؛
- ۷) دگرذیسی نوزادان؛
- ۸) عصبانیت شدید و از دست دادن کنترل؛
- ۹) ناراحتی‌های قلبی مخصوصا در مورد دریچه‌های قلب؛
- ۱۰) پوکی استخوان و آرتروز؛
- ۱۱) ناراحتی‌های کلیوی و کبدی؛
- ۱۲) بیماری‌های چشمی مانند آب مروارید؛
- ۱۳) کاهش دید چشم‌ها؛
- ۱۴) کاهش قدرت شنوایی؛
- ۱۵) ناراحتی‌های گوارشی؛
- ۱۶) ناراحتی‌های مجاری ادرار؛
- ۱۷) انواع مختلف سرطان‌ها؛
- ۱۸) انواع مختلف غدد و تومورها؛
- ۱۹) گواتر؛ و
- ۲۰) انواع بیماری‌های روانی و سرانجام اقدام به خودکشی.

توافق یک قربانی برای کنترل شدن در اثر جراحات فیزیکی - روانی و نگاه داری او به صورت یک قربانی دو امر جدا از هم می‌باشد. که در هر صورت نوعی برده‌داری جدید و یا زندان الکترونیکی است. بنابراین طوری با قربانیان رفتار می‌شود که :

۱) سرکش نشوند؛

۲) فرار نکنند،

^۱ این حالت در اثر واسطه‌های میکروبی و شیمیایی پیش می‌آید.

- ۳) از شدت ناامیدی بدون دستور خودکشی نکنند؛
- ۴) دارای نیروی کافی جهت انجام آزمایش‌ها و دستورات باشند؛
- ۵) در یک جا ساکن باشند؛
- ۶) به دیوانگی نیفتند؛ و
- ۷) فقط به آن اندازه‌ای سرمایه داشته باشند که از عهده مایحتاج زندگی برآیند.

بنا بر این گروه کنترل‌گرفکر، برای کنترل قربانیان خود باید در طول شبانه روز آنها را تحت نظر داشته باشند و اگر آنها از خط مشی تعیین شده منحرف شوند به وسیله ارباب، امیدهای واهی و شکنجه آنها را به خط مشی تعیین شده برگردانند. گروه کنترل‌گرفکر برای جلوگیری از خودکشی قربانیانی که از همه چیز و همه کس ناامید شده‌اند و انگیزه بسیار زیادی برای خودکشی دارند، دین را دست‌آویز آنها قرار می‌دهند و از این رو دیده شده است که اکثر قربانیان به مذهبیون بسیار متعهد و متعصب تبدیل می‌شوند. بیشتر اعضای کمینی‌ها را زنان تشکیل می‌دهند، به علت قابلیت طبیعی نفوذ زنان در هر جامعه، گروه و یا خانواده، استفاده از زلن در این گونه کارها و اقدامات امنیتی بسیار رایج است و حتی از دختر بچه‌ها و زنان سالخورده نیز استفاده‌های بیشماری می‌شود، البته برای محافظت از آنها، همیشه چند جوان بلند قامت نیز مشاهده می‌شوند.

این افراد که خود را ماموران امنیتی می‌خوانند بشدت از شناسایی شدن وحشت دارند. تنها راه‌هایی از دام آنها شناسایی آنها است. با فن‌آوری امروزی تلفن‌های همراه و فراگیر شدن استفاده از آنها می‌توان عکس‌هایی با قدرت تفکیک بالا را از آنها، افرادی که به مکان آنها رفت و آمد می‌کنند و همچنین ماشین‌های‌شان تهیه کرد. این افراد ممکن است به هر گروهی وابسته باشند و می‌توانند از هر موقعیتی که در اختیار آنها است بیشترین سوء استفاده را بکنند. به عنوان مثال می‌توانند افراد خانواده تحت کنترل خود را چنان بیمار کنند که صاحب‌خانه، خانه خود را به اولین مشتری، که در واقع یکی از اعضای گروه کمینی‌ها است با نازلترین قیمت بفروشد.

اگر در آپارتمان‌ها دستگاه تقویت امواج و رایانه کار نگذاشته باشند، باید دست‌کم دو نوبت ۱۲ ساعته و یا ۳ نوبت ۸ ساعته به آنجا رفت و آمد کنند. و اگر با دستگاه‌های تقویت امواج کار کنند باید به طور ویژه به آپارتمان‌هایی توجه نمود که اجاره داده می‌شوند و مستاجرین آنها زیاد به مسافرت می‌روند.

زمانی که برق منطقه قطع می‌شود تمام حمله‌های کمینی‌ها و دردهای قربانی فروکش می‌کند. البته با وجود منابع تغذیه بی‌وقفه^۱ و موتورهای برق می‌توان مجدداً دستگاه‌هایی را به کار انداخت که به قدرت الکتریسته زیادی احتیاج ندارند.

در پایان این فصل لازم به تذکر است که گروه‌های کمینی با گروه کنترلگرفکر یا متجاوزان فکری، همکاری‌های بسیار نزدیکی دارند و ممکن است در مواردی یکی باشند که این موارد بستگی به قربانی و نوع عملیات دارد. ولی در اغلب موارد کمینی‌ها در اذیت و آزارهای عملی و گروه کنترلگرفکر در اذیت و آزار به وسیله امواج مایکروویو دست دارند.

^۱ Uninterruptible Power Supply (UPS)

تجزیه و تحلیل داستان‌های قربانیان مایکروویو

اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی سرآغاز استفاده از دستگاه‌های کنترل فکر و انجام تجاوزات فکری از راه دور بر روی انسان‌ها بود. بدین معنی که این دستگاه‌ها را بر روی انسان‌های مختلف آزمایش می‌نمودند و نتایج آن را در محیط خارج از آزمایشگاه می‌دیدند. اما ناتوانی علم در خواندن سیگنالهای مغزی از راه دور مشکل اساسی بود و موجب می‌شد تا به صورت مخفیانه این دستگاه‌های بسیار کوچک را در شخص مورد نظر، قربانی، کشت دهند. متأسفانه این کار با همکاری پزشکان بی‌تعهدی انجام می‌شد که قربانی را می‌شناختند. بدین ترتیب که گروه کنترل با تابش مایکروویو به اعضای مختلف بدن، درد را به قربانی القا می‌کردند، مثلاً اگر کاشت باید در دندان و یا دهان صورت می‌گرفت، قربانی دچار درد دندان می‌شد و یا اگر اعضای دیگر مورد نظر بود، او به دردهایی مانند فتق، آپاندیس، سینوزیت و غیره مبتلا می‌گردید. پس از اینکه قربانی بی‌هوش و به طور کامل در اختیار پزشک قرار می‌گرفت، کارکنان سازمان به عنوان دستیار پزشک، دستگاه‌ها را در بدن کار می‌گذاشتند. باید یادآور شد که کاشت این دستگاه‌های مینیاتوری در دندان به بیهوشی و دستیار احتیاج نداشت. البته امروزه با پیشرفت علم، دیگر به اینگونه کاشت‌ها احتیاجی نیست.

کارول ولش^۱، متخصص و پایه‌گذار تحقیقات سلاح‌های ناکشنده^۲ در سازمان ملل یکی از قربانیان کنترل فکری است. در ذیل مصاحبه او را با شبکه خبری سی.ان.ان. می‌بینید.

دیوید^۳: همه این مسائل چگونه آغاز شد؟ نخستین بار چه اتفاقی در زندگی شما روی داد؟

ولش: سال ۱۹۸۸ من دانشجوی دانشگاه دیویس بودم^۴، در ترم پاییز سال ۱۹۸۹ مسائل غیرعادی برای من اتفاق افتاد که عظمت و پیچیدگی آن‌ها باعث شد تا من به این نتیجه برسم که این کارها از طرف دولت صورت گرفته است.

دیوید: چه اتفاقاتی باعث شد که فکر کنید این حوادث غیرعادی هستند؟

^۱ Cheryl Welsh on CNN From CNN's Web Site Also see CNN 6-18-97 Mind Control Coverage

^۲ Non-Lethal Weapons

^۳ دیوید مجری برنامه است

^۴ Re-entry student at UC-Davis

ولش: مشکلات غیرعادی با تلفن داشتیم، به طوری که از هر تلفنی استفاده می کردم همان مشکل برایم پیش می آمد، تلفن خودم، تلفن مادرم، تلفن عمومی همه مشکل یکسانی داشته و صدای کلیک^۱ از آنها می آمد. ماشین لباسشویی در لباسشویی های عمومی^۲، ماشین های فروش غذا^۳، تلویزیون، رادیو و سایر وسایل دیگر ماشینم و غیره، یک مرتبه از کار می افتادند. به راستی حمله ای بی امان بود.

دیوید: همه با وسایل الکترونیکی مشکل دارند، اینطور نیست؟

ولش: من می دانم که چه چیزهایی معمول است و چه چیزهای غیرمعمول. دیگران هم متوجه این رویدادها می شدند و تأیید می کردند که تمام این موارد بسیار عجیب است.

دیوید: چه چیزهای دیگری اتفاق افتاد؟

ولش: بشریح آن برای دیگران بسیار مشکل است و مردم به سختی می توانند آن را درک کنند. من مثالی برای شما می آورم تا نشان دهم که چگونه آزمایش های دولتی در این ماجراها دخالت و اشخاصی در آن دست داشته اند. من بر این باورم که دولت دارای فن آوری جهت خواندن افکار است. زیرا گذشته از تمام وقایع فوق، هر وقت که من لبخند می زدم تلفن زنگ می زد. این یکی از کارهای آنها بود و در واقع یکی از موارد پاولوفی^۴ است که رویدادی مانند این مکرر اتفاق بیفتد.

رفتار مردم هم عجیب غریب بود، برای نمونه هنگامی وارد فروشگاه می شوی ناگهان بیست نفر با تو بد اخلاقی کنند و یا ناسزا بگویند و بی آب دهان و کلیدهایشان را به زمین بیاندازند، خیلی غیرواقعی بود و می شد فهمید که این اتفاقی نیست هر روز بیفتد. بنابراین شرح آن خیلی مشکل بود. اما می دانستم اتفاق غیرعادی برایم در حال رخداد است.

دیوید: سوال بزرگی در ذهن من است و آن این است که، چرا تو؟

^۱ کلیک، صدای قطع و وصل تلفن در آن طرف خط است، زمانی که کسی به مهاوره تلفنی کسی می خواهد گوش کند، این اتفاق می افتد البته اینجا فقط موضوع اذیت کردن قربانی است که او را از حضور خود مطلع و متوحش کند

^۲ در آمریکا لباس شویی های عمومی وجود دارند که شخص می تواند لباس هایش را با استفاده از ماشین های لباسشویی موجود در آنجلبشویی که به آن مکان Laundromat می گویند

^۳ Vending Machines

^۴ ایوان پاولوف روانپزشک روس و برنده جایزه نوبل که یکی از معروفترین آزمایشاتش در سال ۱۸۹۸ شرطی و غیرشرطی کردن واکنشها بود

ولش: چیزی غیرعادی در زندگی من وجود ندارد و زندگی من بسیار معمولی است. در سکرومنتو^۱ بزرگ شده‌ام، ۱۰ سال منشی دکتر بودم. استعداد یا توانایی‌های غیرعادی هم ندارم. در جایی هم کار نمی‌کنم که مورد نظر دولت باشد. مانند اشخاصی بودم که روی آنها آزمایش‌ها اتمی^۲ انجام شده بود، فقط بد شانس، من اینطور فکر می‌کنم.

دیوید: اگر شخص شکاکی تمام این وقایع را از زبان تو بشنود فقط خواهد گفت که تو روز بدی را داشتی.

ولش: من این وقایع را برای پروفیسوری در دانشگاه کالیفرنیا تعریف کردم و او به این نتیجه رسید که تمام این موارد منتج از آزمایش‌های دولتی است. فرضیه من این است که دولت در حال پژوهش در مورد سلاح‌های الکترومغناطیسی می‌باشد و در صدد است تا دریابد که چه مقدار از قرص ویتا مین پلوتونیوم^۳ مرگ بار است.

دیوید: این تجارب چه تاثیری بر روابط تو با خانواده و دوستانت گذاشته است؟

ولش: من از همان ابتدا سعی کردم تا وقایع را یادداشت کنم و هر وقت هم که با خانواده و یا دوستانم بودم و اتفاقی رخ می‌داد، ضمن گوشزد به آنها، آن اتفاق را یادداشت می‌کردم. یک دوربین هم برای فیلم‌برداری شواهد تهیه کردم و فیلم‌ها را برای تجزیه و تحلیل به یک استاد آمار در دانشگاه دیویس نشان دادم. او پس از بررسی فیلم تأیید کرد که این وقایع از نقطه نظر آماری بسیار غیرعادی است. سپس ضمن استخدام یک کارآگاه خصوصی محل زندگی خود را عوض کردم تا ببینم آیا باز هم آن وقایع اتفاق می‌افتد، یا خیر.

دیوید: تکرار شدند؟

ولش: بله، قطعاً تکرار شدند. درست مانند این بود که بخواهم جلوی یک واقعه طبیعی را بگیرم. می‌دانستم که همه این اتفاقات باید چیزی مانند آزمایش‌های دولتی بلشرن^۴ باشد. اگر یک شخص منطقی نیز به تمام این شواهد بنگرد به همین نتیجه خواهد رسید.

^۱ Sacramento (city), capital city of California and seat of Sacramento County, located in the central part of the state in the fertile Sacramento Valley.

^۲ در دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی بر روی اشخاص آزمایش‌های رادیواکتیوانجام می‌شد که در این کتابدر فصل آزمایش‌های وزارت انرژی قهراری از آنها را بازگویی شده است.

^۳ Plutonium, It is an extremely hazardous poison due to its high radioactivity.

دیوید: آیا سعی کردی تا به اطرافیان خود بگویی که چه اتفاقاتی در حال رخدادن است؟ واکنش آنها چه بود؟

ولش: اشخاصی مانند استادم در دانشگاه سعی کردند از من پشتیبانی نمایند تا من بتوانم جلوی اذیت و آزارها را بگیرم. دیگران هم اصلاً متوجه نمی شدند که ممکن است دولت چنین دستگاه های پیچیده ای داشته باشد و آنها را مخفی نگاه دارد، و یا قادر به خواندن افکار از راه دور باشد.^۱

دیوید: نتیجه گیری آنها درباره وضعیت تو چه بود؟

ولش: منطقی است، آنها گمان می کردند که من ناراحتی فکری دارم. اگر کسی فکر کند که دولت دنبال او است، خود این موضوع نشانه کلاسیک بیماری روانی است. بنابراین زمانی که با کارشناس بیماری های روانی صحبت می کنید باید مراقب گفته های خود باشید که چگونه و چطور آنها را بیان کنید، برای اینکه آنها بدون بررسی واقعیت ها و فقط بر طبق تجارب بدست آمده از کتب آموزشی خود با چنین مسائلی برخورد خواهند کرد. اگر شما به آنها بگویید که دولت قادر است که افکار مرا مانند صفحه نمایشگر رایانه بخواند، آنها فرض را بر این نمی گذارند که ممکن است شما واقعیت را بگوئید و بعد از آن هم دیگر قادر نخواهید بود که نظر آنها را عوض کنید.

دیوید: آیا زمانی که این اتفاقات شروع شد، فکر نکردی که ممکن است بیمار باشی؟

ولش: نه، اینها وقایعی بودند که در محیط واقعی اتفاق می افتادند، من توانستم از آنها فیلم تهیه کنم و به دیگران نشان دهم. همه این اسناد از لحاظ آماری بسیار ارزشمند بودند. برای نمونه از تمام تلفن هایی که کار نمی کردند و همچنین از حضور مداوم تعداد زیادی ماشین سفید و قرمز در اطرافم فیلم تهیه کردم. تمام این مدارک را برای تجزیه و تحلیل به استاد آمار نشان دادم و او اینطور نتیجه گرفت که این وقایع به طور شانس‌ی اتفاق نمی افتند. پس من به عقل خود شک نکردم، ضمناً سن من بالا است و خودم را هم خوب می شناسم، بنابراین چنین فرضیه ای را از نظر منطقی رد کردم.

دیوید: آیا در هنگام شروع تحقیق، تصور کردی این وقایع فقط برای تو اتفاق می افتد؟ آیا فکر کردی که تنها هستی؟

^۱ تجارب مختلف ثابت کرداند که واکنش های مغز را می توان از راه دور تشخیص داد. خواندن فرآیندهای فکری بسیار دشوار هستند

ولش: من می‌دانستم که اگر دولت دارای چنین فن‌آوری‌ای باشد، من فقط یکی از کسانی خواهم بود که به عنوان موش آزمایشگاهی در این پروژه مورد آزمایش قرار می‌گیرم.

دیوید: فکر می‌کنی تعداد افرادی که چنین آزمایش‌هایی بر روی آنها انجام می‌شود، چقدر نفیاست؟

ولش: من از سال ۱۹۸۸ هدف قرار گرفتم ولی تا سال ۱۹۹۳ کسی را نیافتم.

دیوید: روزی که شخصی را یافتی که چنین آزمایش‌های بر روی او اجرا می‌شد چه حالی داشتی؟

ولش: پس از آگاهی از وجود سازمانی در خصوص اشخاصی که مورد آزمایش‌های دولتی قرار می‌گیرند، حس خوبی به من دست داد. آنها تمام تاریخچه مربوط به آزمایش‌های کنترل رفتاری را داشتند. ما برین باوریم که دولت در حال ساخت فن‌آوری الکترومغناطیس و اذیت و آزار مایکروویوی است. وقتی که برای سخنگوی آن سازمان ماجرای خودم را گفتم، او گفت که آزمایش‌ها انجام شده بر روی من طبق اصول کلاسیک آنها است. به نظر من آنها مرا برای آزمایش‌هایشان مناسب تشخیص دادند. فکر می‌کنم که این آزمایش‌ها همان آزمایش‌ها قدیمی است که با فن‌آوری جدید آمیخته شده است^۱.

دیوید: آیا زمانی که این سازمان را پیدا کردی، نمی‌خواستی فریاد بزنی و بگویی بالاخره کسی هست که مرا باور دارد؟

ولش: من نزد استادی که مرا چندین سال پشتیبانی کرده بود رفتم و او را از چنین سازمانی مطلع کردم، تا آن مدت ما تمام مدارک مربوط به این وقایع را از روی آمار بدست آورده بودیم و برای ما مستند بود، و نمی‌توانستیم آن را ثابت کنیم، اکنون که به آن اثبات دست یافته بودم، بی‌اندازه خوشحال بودم و داشتم در آسمان هفتم سیر می‌کردم. امیدوارم که راهی برای توقف چنین آزمایش‌هایی بیابیم، زیرا این آزمایش‌ها بسیار ظالمانه هستند.

دیوید: تو درباره ظلم صحبت کردی. لطفاً در این خصوص کمی بیشتر توضیح بده، برای اینکه من نمی‌فهمم.

^۱ منظور آزمایش‌های ام.کی.اولترا و آزمایش‌های وزارت انرژی آمریکا بر روی انسان‌های ناآگاه و بی‌گناه است که در فصول پیشین به آنها اشاره شده است.

ولش: فرض کن که دولت در حال تکمیل فن آوری کنترل فکر است و شکنجه های روانی سابق مانند مرزوی کردن فرد، دردهای فیزیکی و غیره راهم بکار می گیرد، منظور من این است که دولت در حال تکمیل فن آوری کنترل فکر با هدف کنترل رفتار مردم است، دولت در پی نقطه عطفی برای کنترل مردم به منظور دست یابی به مقاصد سیاسی خود است. آنها با شکنجه های روانی و با برترین فن آوری ها به دنبال این نقطه عطف می گردند. این آزمایش ها همه پایه های کنترل شخص است که می توان به وسیله آنها افراد را به خودکشی طی فاش ساختن اسرار و ادار ساخت. اینگونه فن آوری ها در سازمان های امنیتی - جاسوسی استفاده های بیشماری دارد.

دیوید: بگو با زندگی تو چه کردند.

ولش: کیفیت زندگی مرا صد در صد از بین بردند. در حال تحصیل در دانشگاه بودم، آینده مناسبی داشتم، اما آنها تمام شاخص های زندگی مانند شغل، زندگی خصوصی، امکانات مالی، ... را هدف قرار دادند، درست مانند این است که در زندان الکترونیکی در بند هستم. مثل این که به تو بگویند سرطان داری و تمام زندگی ات را به هم بر نمی اندازد. در یک کلام آزمایش ها آنها به معنی خراب کردن کامل زندگی است، آنها تولید برای کارهایی که با مردم انجام می دهند به زندان بروند.

دیوید: در حال حاضر زندگی تو چگونه است؟

ولش: من زندگی ام را در کنار اذیت و آزارهای آنها بنا کرده ام، در واقع انتظارات زندگی را بسیار کاهش داده ام، به این معنی که محدوده زندگی را به صورتی طراحی کرده ام که اذیت و آزارهای آنها به حداقل برسد.

دیوید: زندگی اکنون شما بمنسبت زندگی تان قبل از این آزمایش ها، چقدر و چگونه کاهش یافته است؟

ولش: برای مردم بسیار مشکل است که این مسائل را درک کنند، چه کسی باور می کند که دولتش چنین بلاهایی را بر سرش آورد؟ مثلاً وقتی به کتابخانه می روی، چنان تو را به ستوه می آورند که دیگر نمی خواهی پا به آنجا بگذاری؟ با هر رایانه ای را که با آن کار کنی از راه دور خراب می کنند و هر کجا که نشسته ای و سیستم برقی از آنجا می گذرد، صداهای بلندی از آن به گوش می رسد. زمانی که به دانشگاه می روی، نه تنها از وسایل دانشگاه مانند کتابخانه نمی توانی استفاده کنی حتی نمی دانی که استادت چگونه با

تو رفتار خواهد کرد، چون آنها توانسته‌اند نفرت و عشق و احساسات دیگر را به اطرافیانت شدیداً القا کنند. در نهایت با اذیت و آزارهایشان می‌خواهند تو را بشکنند، افسرده کنند و به خودکشی وادار سازند. اینگونه عملیات و دستگاه‌ها بسیار پیچیده هستند و هر کسی به وضوح نمی‌تواند آن را دریابد، بنابراین زیاد راجع به آنها صحبت نمی‌کنم.

دیوید: از چه چیزهایی خود را کنار می‌کشی تا آنها به تو آسیب نرسانند؟ آیا منظور تو روابط شخصی است؟

ولش: بعد از ۱۹۹۳ با بیش از ۸۳ نفر صحبت کردم که اینگونه آزمایش شده بودند، پس از آزار و اذیت‌ها بدون استثنا روابط همه آنها بلغمیل و دوستانشان قطع شده بود. بسیار دردناک است که بینی در روابط تو با کسانی همچون پدر، مادر، خواهر، برادر و دوستانت تفرقه افتاده است و روابط قطع شده‌اند. آنها بسیار عالی اینگونه کارها را انجام می‌دهند و قربانی ناامیدانه سعی می‌کند که از این مسائل دردناک عاطفی جلوگیری و دوری نماید.

دیوید: چگونه می‌خواهی که مردم تو را باور کنند؟

ولش: باید شخصی از خودشان مانند او لیری^۱ بیاید و مدارک آزمایش‌ها را به مردم نشان دهد، تا آن موقع هم من هم تمام مدارک را که دارم سامان می‌دهم و منتظر می‌نشینم.

دیوید: چرا روی تو آزمایش می‌کنند ولی بر روی دشمنان ملت آزمایش نمی‌کنند؟

ولش: روی آنها هم آزمایش می‌کنند، چند زندانی دارم که باید بیشتر در مورد آنها تحقیق کنم.

پایان

یکی از قربانیان به نام ویکی کاساگرانده^۲ در تاریخ ۱۹ و ۲۰ ماه می ۱۹۹۸،^۳ در بیسرت و یکمین نشست کمیته ملی مشورتی اخلاق در پزشکی^۴ چنین شهادت داد:

^۱ از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ در کابینه بیل کلینگتون وزیر انرژی بودر فصل آزمایش‌های وزارت انرژی درباره او صحبت شده است.

^۲ Vicki Casagrande

^۳ May 19-20, 1998 Case Western Reserve University, Cleveland, Ohio

^۴ 21st Meeting National Bioethics Advisory Committee

خانم کاساگرانده: من اینجا به نمایندگی از قربانیان محرک‌ها و کنترل‌زیستی از راه دور حضور دارم. اگر به صفحه بعد رجوع نمائید^۲، برای آگاهی افرادی که با این فن آوری آشنا نیستند توضیحاتی آورده شده است.

محرک‌ها و کنترل‌زیستی از راه دور در واقع تغییرات فرآیندهای زیستی از راه دور هستند^۳. این فن آوری داخل شبکه مغز و یا ارگان‌های زیستی رخنه می‌کند و سیگنال‌ها را به آن‌ها می‌فرستد. محرک‌های زیستی از راه دور که در شبکه‌های عصبی^۴ استفاده می‌شوند به مکانی درون مغز نفوذ می‌کنند که در آن فرآیندهای فکری صورت می‌گیرد. این فن آوری می‌تواند افکار، احساسات و صدا را در مغز القا و حتی آن‌ها را در ماهیچه‌ها باز پخش کند و آن‌ها را منقبض یا منبسط سازد.

درباره خودم بگویم، من یک مهندس و دارای مدرک فوق لیسانس هستم و برای یکی از سه ماشین سازی‌های بزرگ^۵ شهر دیترویت^۶ کار می‌کردم.

این فن آوری بر روی من استفاده می‌شود، در نتیجه من بخش مهمی از زندگی خود را به خاطر آن از دست دادم، ولی دوباره شروع به کار کردم.

در حال حاضر من سرمهندس یک شرکت کوچک شده‌ام و سعی می‌کنم زندگی‌م را که به خاطر این آزمایش‌ها نابود شده دوباره بسازم.

امروز در این مکان حضور دارم تا درباره این فن آوری صحبت کنم و به شما بگویم که بیرون از اینجا چه اتفاقاتی در حال وقوع هستند.

در صفحه بعد فهرست تمام ارگانهای غیر انتفاعی موجود و یا در حال تاسیس مرتبط با این موضوع موجود است. اینها کارهایی نیستند که یک انسان بیمار انجام دهد. ما امروز در اینجا جمع شده ایم و اگر در این کار دخالت داده شویم، نیروی‌هایی پایدار خواهیم بود.^۷

^۱ این متن از مدارک ثبت شده در نشست کمیته ملی مشورتی اخلاق در پزشکی جمعه شده است زمانی که شخص پشت میکروفون صحبت می‌کند، هم‌زمان منشی جلسه آنرا تایپ می‌کند. هر زمان که شخص گوینده حرفی را قطع کند، منشی هم به منزله پایان جمله نقطه می‌گذارد. چون نخواستم از معنی اظهارات بیان شده چیزی کم شود آنها را به همان صورت ترجمه کردم ویا ارائه توضیحات بیشتر در پانوشت سعی نمودم تلفهوم اظهارات بیان شده را برای خوانندگان روش‌تر سازم.

^۲ خانم کاساگرانده کتابچه‌هایی را بین افراد کمیسیون پخش کرده بود

^۳ Telebiostimulation and control is the manipulation of biological processes by the use of telemetry

^۴ Neuro Networks

^۵ این سه شرکت شامل ماشین سازی فورد، کرایسلر و جنرال موتورز است

^۶ Detroit (city, Michigan, USA)

^۷ منظوروی تحقیقات مصممانه گروه خانم کاساگرانبوای افشای آزمایش‌های کنترل فکر است

در صفحات بعد^۱، در مورد دو نهاد نوشته شده است و صفحه پس از آن در خصوص قربانیان است. هرچند این مطالب غیر تکنیکی هستند، اما تنها مدارک موجود می‌باشند و ما این‌گونه مدارک را جمع‌آوری می‌کنیم.

بعضی از قربانیان ارتباط رادیویی دارند^۲ که مستقیماً به شبکه عصبی مغزی آنها فرستاده می‌شود. برای نمونه، می‌توان صدای پرندگان را که از پنجره به گوش می‌رسد درست به همان شکل در عمق ۷۰ متری غاری شنید.

بیشتر قربانیان دچار بی‌خوابی و یا رویاهای کنترل شده‌اند. آنها زمانی می‌خواهند که گروه‌های کنترل‌گر فکر بخواهند. همچنین ممکن است قربانی لحظه‌ای بشدت از اضطراب بلرزد و لحظه بعد مانند نوزاد به خواب فرو رود، به همین سرعت! این چیزی نیست که برای یک بیمار روانی اتفاق بیفتد. این مسئله تنها یکی از اتفاقات بی‌شمار روزمره زندگی ما است. قربانیان در هوای ۳۰ درجه بالای صفر از سرما می‌لرزند و در هوای برفی با شلوار کوتاه، گرمشان می‌شود. سیگنال‌های گروه‌های کنترل‌گر نسبت به احساسات طبیعی شخص برتری دارد.

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردم، کار گروه کنترل‌گر فکر بسیار ترسناک است، زیرا ظلم و ستمی که بر قربانیان می‌شود را می‌توان نادیده گرفت اما همه ما، مستقیم و یا غیرمستقیم تحت تاثیر آنها هستیم.^۳ افکار می‌تواند بدون آگاهی قربانی در او القا شوند. گروه کنترل‌گر فکر هر وقت بخواهد می‌تواند، افکار و تجربهای حافظه قربانیان را بخواند و همچنین موقع یادآوری خاطرات حافظه آنها را مسدود کند. البته من درک می‌کنم که این حرف‌ها بسیار دردناک هستند ولی افراد بسیاری از این موضوع رنج می‌برند. اگر صفحه را ورق بزنید، خواهید دید که تمام گفته‌های من واقعیت دارند. در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ و والتر هس^۴ در مورد کاشت الکتروود در عمق مغز به آزمایش پرداخت و همه گزارش‌های مربوطه در کتاب او

^۱ منظور کتابچهای است که در اختیار کمیسیون قرار داده است

^۲ منظور گفتگوی قربانی با گروه کنترل‌گر فکر بوسیله مایکروویو است

^۳ منظور خانم کاساگرانده مخفی بودن آزمایشهای کنترل فکر است که چون از چشم مردم عادی پنهان است، کسی به آنها توجه نکند و قربانیان نادیده گرفته می‌شوند.

^۴ Walter Rudolf Hess (1881-1973), Swiss physiologist and Nobel Prize winner whose experiments demonstrated how specific regions deep within the brain—and especially an area known as the hypothalamus—control involuntary bodily processes such as blood pressure and heart rate. Hess was awarded the 1949 Nobel Prize in physiology or medicine, which he shared with the Portuguese neurosurgeon António Egas Moniz, who also made groundbreaking studies of the brain.

نوشته شده است. دسترسی به این کتاب در کتابخانه ها برای همه افراد مجاز است و من این کتاب را از کتابخانه گرفته‌ام.

تغییر رفتار ناگهانی یک گربه، والتر هس را متعجب کرد. ایجاد جریان بسیار اندک الکتروسیته در هیپوتالاموس مغز گربه، او را از جانوری آرام به حیوانی غضبناک و مهاجم تبدیل کرد. والتر هس به وسیله همین فن آوری ضربان قلب و تنفس را کنترل کرد و برای همین پژوهش در سال ۱۹۴۰ موفق به دریافت جایزه نوبل شد. خوزه دلگادو پژوهش‌های والتر هس را دنبال کرد، و توانست کارهای او را از راه دور بدون هیچگونه سیمی اجرا کند و ناگهان دیگر از اینگونه پژوهش‌ها اخباری به ما نمی‌رسد. آیا پس از آن، دیگر کسی به‌درون افکار نگاه نکرد؟ من این طور فکر نمی‌کنم. اگر نام پروژه ام.کی. اولترا شنیده باشید، درباره این مسائل در آن بحث شده است.

من نمی‌دانم برنامه‌های آتی سازمان سیا چه خواهد بود، فقط این را می‌دانم که چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

در صفحه بعد گزارش تحقیقات ما را در مورد جراحی‌های عصبی مغناطیسی خواهید دید. مشاهده می‌کنید که بیش از سی سال پیش پژوهشی درباره هدایت الکترودها در مجرای عصبی به وسیله میدان مغناطیسی صورت گرفت. اکنون چند صفحه بیشتر به جلو بروید.

امروزه پیشرفت‌های بسیاری در فن آوری رایانه و نانو تراشه‌ها مشاهده می‌شود، ما از نقطه نظر قربانی‌ها به آن نگاه می‌کنیم و سعی در به تصویر کشیدن دستگاه‌های کنترل فکر داریم.

همچنین سعی داریم به اتاقک‌های منعکس‌کننده امواج^۱ برویم و ببینیم که آیا سیگنال‌هایی را تولید می‌کنیم یا خیر؟^۲ ما باید سیگنال‌هایی را تولید کنیم زیرا آشکارا سیگنال‌هایی را دریافت می‌کنیم. برای انسان‌هایی که تحت آزمایش نیستند درک ما بسی‌ار مشکل است. هنگامی که با خانواده‌های خود در این مورد صحبت می‌کنیم آنها فقط می‌خواهند ما را در بیمارستان‌های روانی بستری کنند. ما سعی داریم وضع خود را بهبود بخشیم، اما باید صادقانه بپذیریم که ایجاد بهبود در وضع کنونی ما مستلزم نظر موافق و خواست گروه‌های کنترل‌گرفکر است.

صفحه بعد شامل دانستنی‌های ما درباره مغز همراه با نقشه و تصویر آن و غیره می‌باشد.

^۱ Anechoic Chambers = The anechoic chamber is a room free from echoes and reverberations in which all sound is absorbed by glass-fiber wedges placed on the surfaces of the walls.

^۲ منظور خانم کاساگرانده این است که ببیند چگونه گروه کنترل‌گرفکر می‌توانند مغز را بخوانند! این لواجی را که گروه کنترل‌گرفکر می‌توانند از ما بگیرد و به وسیله آن مغز را بخواند آیا در اتاقک‌های منعکس‌کننده امواج قابل دید است یا خیر

دکتر شیپرو^۱: متأسفم که کلام شما را قطع می‌کنم، شما باید توضیحات خود را کوتاه کنید زیرا بیش از پنج دقیقه است که صحبت می‌کنید.^۲

خانم کاساگرازه: بسیار خوب.

دکتر شیپرو: می‌توانید توضیحات خود را به پایان برسانید.

خانم کاساگرازه: نتیجه گیری کلی این است که در دهه ۶۰ و ۷۰ کاشت‌های^۳ الکتروود در قربانیان مشاهده شد، این موضوع باور کردنی است، گرچه در افرادی مثل ما دیده نمی‌شود ولی این هم باور کردنی است. اگر شنیده باشید طبق اظهارات خانمی در نیویورک که مسئول چنین تحقیقاتی است چنین فن آوری وجود دارد ولی چون محرمانه است از صحبت راجع به آن معذور است.

علوم تحقیقاتی فرانسه^۴ اعلام کرد که با فن آوری تصویری^۵ می‌تواند افکار را بخواند. امیدوارم شما این مقاله را بخوانید.^۶ من از کسانی که درباره این مسائل اطلاعی ندارند، عذرخواهی می‌کنم و از کسانی که از این موضوعات مطلعند یاری می‌طلبم. تشکر می‌کنم که این وقت را به ما دادید.

دکتر شیپرو: از شما متشکریم که این اطلاعات را گردآوری کردید و در اختیار ما قرار دادید.

پایان

در ادامه، به سرگذشت برخی از افرادی که هم‌اکنون گرفتار این گروه هستند پرداخته می‌شود. اگر درست بنگریم داستانهای تمام این افراد شبیه به هم هستند. بعضی از آنها چنان مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند که لمراجعه به پزشک^۷ ملتسمانه از آنها خواسته‌اند تا آنها را بیمار تشخیص دهند تا مگر با معالجه بتوانند از این درد و رنج رهایی یابند. اما علیرغم میل آنان، پزشکان آنها را سالم تشخیص داده‌اند. این سرنوشت افراد بی‌شماری از کشورهای مختلف جهان است.

شاید یادآوری این نکته به خوانندگان محترم ضروری نباشد که فن آوری به کار برده شده بر روی چنین افرادی برای بیشتر مردم بسیار ناشناخته است، لیکن این افراد به دلایل مختلف از جمله بهره مندی از منطق و هوش و همچنین احساس کنجکاوی ذاتی بشری توانسته‌اند اعمالی را که با اهداف غیر انسانی نسبت به آنها

^۱ Dr. Shapiro

^۲ هر نفر برای ارائه مطلب خود فقط پنج دقیقه وقت دارد

^۳ Implants

^۴ French National Bioethics Committee

^۵ Imaging Technology

^۶ در کتابچه‌ای که به آنها داده شده این مقاله نوشته شده است

روا می‌دارند، از واقعیت‌ها تشخیص دهند و حدامکان این وقایع را به صورت منطقی و قابل فهم برای دیگران که از این نوع شکنجه‌ها و فن‌آوری‌ها آگاهی ندارند بیان کنند. با کمال تأسف به علت بی‌اطلاعی، خودخواهی، راحت‌طلبی، تکبر و صفات ناشایست دیگری که انسان‌ها به آسانی به آنها خو می‌گیرند است که اینگونه افراد تنها مانده‌اند و نه تنها به آنها کمکی نمی‌شود بلکه با برچسب دیوانگی آنها را از خود می‌رانند و این در حالی است که نمی‌دانند فردا نوبت خود آنها است.

امید است روزی برسد که تمام انسان‌ها با نگاهی به گذشته، فردای خود را تخمین زنند و راحتی خود را در راحتی دیگران ببینند.

داستان‌های واقعی را با ماجرای یکی از قربانیانی آغاز می‌کنم که متأسفانه به زندگی خود خاتمه داد.

پایان نافرجام ادکاکس

پیش از اینکه نامه مرحوم ادکاکس را در این کتاب منعکس کنم، باید به چند نکته اشاره کنم:

در مقدمه به شعبده‌بازی‌های آنها اشاره کردم، هر چند آنها با بوق و کرنا و تردستی قربانیان را به هیجان می‌آوردند ولی کاری از پیش نمی‌بردند. یکی از آن تردستی‌ها این است که قربانی می‌پندارد آنها دارای توانایی خواندن افکار هستند. سوال این است که اگر به راستی آنها می‌توانند افکار قربانیان را بخوانند، چه نیازی است که شب هنگام قربانیان را هیپنوتیزم می‌کنند و از گذشته آنها سوال می‌نمایند؟ سوال دوم اینکه با چه اهدافی هیپنوتیزم^۱ را انجام می‌دهند؟

پاسخ هر دو سوال این است که آنها اصلاً توانایی خواندن فرآیند های فکری را ندارند، اما به نحوی توانایی شنیدن تارهای صوتی^۲ و گرفتن سیگنال‌های مغزی را دارند^۳.

این سیگنال‌های مغزی همچون نشانگر یک کتاب حجیم هستند. دسترسی به این کتاب از طریق سوال و جواب در حالت هیپنوتیزم افراد صورت می‌گیرد. این پرسش و پاسخ‌ها و نشانگر آنها به صورت پایگاه داده‌های امواج مغزی^۴ در رایانه برای استفاده گروه کنترل‌گر فکر برنامه ریزی می‌شود. هرچه قربانی مدت بیشتری تحت کنترل باشد، اطلاعات مربوط به او بیشتر و دقیقتر و کنترل گروه کنترل‌گر فکر بر روی او

^۱ منظوره هیپنوتیزم مایکروویوی و از راه دور است

^۲ زمزمه درونی از فرآیند تفکر متفاوت است

^۳ برای ضبط امواج مغزی در گذشته از طریق کاشت الکتروود در بدن و سر بولود امروزه از نوعی باکتری و واسطه‌های دیگر استفاده می‌شود که در

فصل‌های مختلف به آنها اشاره شده است

گسترده‌تر می‌شود. پس از گذشت مدتی دیگر نیازی به چنین سوال ها و جواب هایی نیست ولی هینوتیزم کردن او از راه دور در موقع خواب همچنان ادامه دارد.

بنابراین از نکته‌های مزبور چنین نتیجه‌گیری می‌شود که برای به اصطلاح خواندن افکار، نقشه برداری اولیه از مغز و کسب اطلاعات قربانی ضروری است؛ بنابراین، تصور کسانی که می‌پندارند به ناگهان متوجه حضور گروه کنترل‌گرفکر شده‌اند صحیح نیست و آنها از مدت‌ها قبل در پی قربانی بوده‌اند.

اکنون این سوال مطرح می‌شود که چگونه گروه کنترل‌گرفکر قبل از فرآوری افکار در قربانی شکل بگیرد از آن اطلاع می‌یابند؟ جواب در فصل‌های پیشین در گزارش ۱۹۶۸ لیتیسیتسین بازگو شد، با یازده کلاه مستقل می‌تواند هرچه را که بخواهند به وسیله مایکروویو به قربانی القا کنند. بنابراین، این افکار قربانی نیست که خوانده می‌شود، بلکه حرف‌های خودشان است که به منزله فرآیند های فکری به قربانی القا می‌شوند و برای اطمینان بیشتر از نتیجه آن توسط خودشان هم رد یا قبول می‌شود و آن را به قربانی ابلاغ می‌کنند. در نتیجه قربانی را بر این باور می‌دارند که آنها می‌توانند افکار او را بخوانند.^۱

گروه کنترل‌گرفکر برای آن که بتواند قربانیانی که به شعبده بازی آنها واقفند را کنترل کند از ترفند های بیشماری استفاده می‌کند. برای مثال، شخصی که اطلاع دارد به هنگام تفکر بازتاب فکری وی در تارهای صوتی اش منعکس می‌شود، و همپنین می‌داند افرادی می‌توانند با دستگاه‌های ویژه‌ای ارتعاش تارهای صوتی او را بشنوند، برای مصون ماندن از ردیابی فکری اش به ذکر گفتن و یا آواز خواندن زیر لبی مشغول می‌شود، در نتیجه دیگر کسی نخواهد توانست افکار او را بخواند. لیکن این روش هنگامی کارگشا است که توانایی تفکر شخص با ذکر گفتن آشفته نشود، به این معنی که در یک زمان هم بتواند ذکر بگوید و هم درباره حل مسئله‌ای فکر کند. البته گروه کنترل‌گرفکر هم بیکار نمی‌نشیند و قدرت تفکر قربانی را در آن موقع موقتا مختل می‌کند و قربانی می‌پندارد که توانایی چند منظوره بودن مغزش را از دست داده است، به این معنی که نمی‌تواند هم ذکر بگوید و هم درباره حل مسئله ای فکر کند در نتیجه ناامید می‌شود و از این راه حل چشم می‌پوشد. بنابراین در زمان فکر کردن، بازتاب افکار قربانی در تارهای صوتی او به راحتی می‌تواند به گوش گروه کنترل‌گرفکر برسد.

خوانندگان گانی که به دیده تحقیق این کتاب را مطالعه می‌کنند باید در نظر داشته باشند که مغز همواره امواجی را منتشر می‌کند، بنابراین ممکن است که در آینده دور یا نزدیک، صرفا با تکیه بر امواج مغزی روش های

^۱ در فصل بعد درباره این گونه شعبده بازیهای مسخره بیشتر توضیح داده شده است

جدیدی ابداع شوند و از آنها بهره برند . امروزه روش خواندن افکار در گروه های متجاوزان فکری مورد استفاده ای ندارد و آنها فقط از القا افکار و واکنش های قربانی بهره برداری می کنند.

ادکاکس با ذکاوتی که داشت از کارهای آنها آگاه شد، اما متاسفانه در آن زمان اطلاعات درستی در دسترس او نبود تا با کمک آنها بتواند این اعمال را تجزیه و تحلیل کند و به نتیجه ای روش مند و متناسب دست یابد، روحش شاد.

کری ادکاکس^۱ (از امریکا) در پاسخ به یکی از نامه های الکترونیکی خود چنین می نویسد:

نه، تا آنجایی که من می دانم آزمایش ها آنها تاثیری بر من نداشته است. من نمی دانم که چقدر درباره ام. کی. اولترا می دانی.

من دنبال کار می گردم، اما نمی توانم کاری پیدا کنم، باورم این است که آنها به نحوی مانع استخدام من می شوند، آنها نمی خواهند که من کار کنم چون ممکن است در آزمایش هایشان اخلال ایجاد کند.

من تجارب زیادی در الکترونیک و رایانه دارم و خلاصه تجاربم^۲ را در اینترنت گذاشته ام^۳. من مطمئن هستم که آنها به نحوی کسانی را که می خواهند مرا استخدام کنند از این کار منصرف می سازند.

تا جایی که می توانم بگویم، این افراد ماموران دولتی اند، زیرا هرچه را می بینم و با هر که صحبت می کنم، آنها نیز می توانند ببینند و بشنوند. تمام جزئیات زندگی مرا می دانند. در حال حاضر سه نفر از آنها مشغول آزمایش بر روی من هستند.

من نمی دانم که درباره این موضوع چه می دانی، به نظر من آنها دست گاهی را در من کشت داده اند که می تواند به فرآیند افکار من رخنه کند و در نتیجه قبل از آنکه افکار در ذهن من کامل شوند، آنها به افکارم دسترسی پیدا می کنند. زمانی که می خوابی، آنها افکارت را تحت بازجویی قرار می دهند تا اطلاعات مربوط به تجارب گذشته ات را با جزئیات کامل به دست آورند. آنها به سادگی زندگی خصوصی تو را مانند یک کتاب باز می کنند. هرچه را که تو با چشمانت می بینی آنها هم می توانند ببینند. تو دیگر زندگی خصوصی نداری.

در آغاز آنها از فنون ترسناکی استفاده می کردند که مرا به جنون کشانده و خرد کنند . آنها دستگاهی را به افکار خود مقل می کنند تا هرچه را که آنها احساس می کنند من هم بتوانم حس کنم . من پیش از آنکه

¹ Cary Adcox

² Résumé

³ Upload

آنها فرآیند فکری خود را تمام کنند می‌دانم که چه می‌خواهند بگویند، زیرا فکر من توانایی دیدن افکار آنها را دارد و این به نفع آنها نیست.^۱

آنها می‌توانند فکر کنند که دست هایشان را بر روی تو نهاده اند و به تو واقعاً چنین احساسی دست می‌دهد که کسی دست هایش را بر روی تو گذاشته است، ولی در اصل به این شکل است که آنها اطلاعات دروغین را به مغز تو می‌دهند و مغز هم آنها را به صورت احساس در تو نمایان می‌سازد.

نمی‌توانی باور کنی که چه کارهایی امکان پذیر است زمانی که بتوانی به افکار دیگران نفوذ کنی و همان اطلاعاتی را به مغز بفرستی که اجزاء بدن به مغز می‌فرستند. آنها دارند چنین آزمایش‌های را روی من انجام می‌دهند.^۲

آنها در اصل به وسیله فرستنده / گیرنده می‌توانند دردهایی را که از قبل ضبط کرده اند، مستقیماً به مغز بفرستند و آنها را در تو القا کنند. مثلاً آنها می‌توانند اطلاعات مربوط به قسمت شهبوانی را فرستاده و تو را از لحاظ جنسی تحریک کنند، و یا اطلاعاتی بفرستند که به گریه بیفتی و یا از کاری که ممکن است در کودکی انجام داده باشی احساس شرم کنی و یا ممکن است چیزی به تو بگویند که تو شرم‌نده شده و به گریه بیفتی. من ۴۲ سال سن دارم و از شش ماه گذشته تا کنون بیش از زمان کودکی ام گریه کرده‌ام.^۳ نمی‌دانم به چه کسی پناه ببرم، با هر کس صحبت می‌کنم، فکر می‌کنند که من دیوانه شده‌ام. نمی‌توانم به کسی که باورم ندارد ایراد بگیرم، اگر این اتفاق برای خودم نیفتاده بود، خودم هم باورم نمی‌شد.

در حقیقت آنها بودند که مرا به زادگاهم، *ارکانزاس*^۴ برگرداندند. من پیش از این در *کلرادو اسپرینگ*^۵، *کلرادو*^۶ زندگی می‌کردم، هم اینجا و هم آنجا اقوامی دارم.

^۱ گروه کنترلگر فکر برای درک بیشتر افکار قربانی‌سعی می‌کنند تا افکار را به تصویر تبدیل کنند، بنا براین جملاتی به قربانی‌القا می‌کنند و سپس بازتاب مغزی او را به صورت تصویر به پایگاه داده هلالد می‌کنند اگر قربانی دوباره چنین سیگنال‌ها بفرستد گروه کنترلگر فکر آن را بصورت تصویر دریافت می‌کند و منظور او را از طریق آن تصویری فهمند و شاید بتوانند ضرورت به دانستن زبان خارجی را از این طریق برای گروه‌های کنترلگر فکر به کلی حذف کنند

^۲ آقای اد کاکس می‌خواهد بگوید هر کاری را که خود می‌تواند انجام دهد را می‌توانند به او القا کنند
^۳ در اینجا آقای اد کاکس به خاطرات دوران کودکی‌اش اشاره می‌کند که در بخش معلومات عمومی درباره آن نوشته‌ام، ممکن است آقای اد کاکس هیچوقت چنان تجربه‌ی را در دوران کودکی نداشته باشد که از آن شرم کند، بلکه چنین تجربه‌ی ساختگی در او القا شده و چنان حقیقی جلوه می‌نماید که او نسبت به آن احساس شرم می‌کند.

^۴ Arkansas

^۵ Colorado Springs

^۶ Colorado

فقط دوست دارم که این کاشت‌های الکتروود از من برداشته شوند و به زندگی عادی خود بازگردم. هنگامی که برای عکس‌برداری از سر به دکتر مراجعه کردم، دو جسم کوچک که به مغزم چسبیده بود در عکس مشاهده شد. مجبور شدم به دکتر دروغ بگویم و گرنه دکتر مانند دیوانه‌ها به من نگاه می‌کرد و یادداشتی مبنی بر دیوانگی من در پرونده پزشکی‌ام ثبت می‌کرد.^۱

می‌ترسم که با دیگران درباره این موضوع صحبت کنم، چون آنها سریعاً فکر می‌کنند که من دیوانه هستم. البته اگر این وقایع بیشتر طول بکشد به احتمال زیاد واقعا دیوانه خواهم شد.

می‌توانم به جای دیگری بروم، ولی هر کجا که بروم آنها دنبالم می‌آیند. مدت دو سال در نیمه‌رسانای^۲ فیلیپس^۳ در شهر نیجیم‌گن^۴ در شرق هلند^۵ کار می‌کردم. در واقع این قضیه از آنجا شروع شد، اگر حافظه‌ام یاری دهد حوالی سال ۹۴ یا ۹۵ بود، گرچه شش ماه است که آنها به وسیله دستگاه‌هایشان افکار مرا باز نموده‌اند، اما حدود پنج سالی می‌شود که از حضورشان با خبرم.

فکر می‌کنم که دولت سعی دارد تا حد ممکن افکار انسان‌های مختلف را ضبط کند. من تجربه زیادی در الکترونیک، جنگ الکترونیک^۶، دستگاه‌های تست اتوماتیک^۷ و ساخت نیمه‌رساناها^۸ بدست آورده‌ام.

سپاسگذار می‌شوم اگر بتوانی روزنه‌ای به من نشان دهی، تا بتوانم مانع تجاوزاتی شوم که بدون خواست من بر روی بدن و افکارم صورت می‌گیرد و دارد مانند خوره تمام وجودم را می‌خورد. آنها تمامی قوانین نورنبرگ، فدرال و اساسی را زیر پا نهاده‌اند و هنوز هم ادامه می‌دهند و به احتمال زیاد پشت نهادهایی مخفی شده‌اند.

در روزنامه‌ها، خبر خودکشی آقای اد کاکس را اینچنین منتشر کردند:

جسد کری اد کاکس ۴۵ ساله، در تاریخ ۲۵ ماه ژوئن ۲۰۰۱ در کوهستان غربی^۹ در حالی پیدا شد که با شلیک گلوله‌ای به زندگی خود پایان داده بود. او سرباز کار آزموده نیروی هوایی بود.

پایان

^۱ به احتمال زیاد قربانیان دیگر نیز با تجربه آقای اد کاکس مواجه شدند، آنها ماجرا را پیگیری نمی‌کنند چون می‌ترسند به آنها بر چسب جنون بزنند

^۲ Semiconductor

^۳ Philips

^۴ Nijmegen

^۵ Holland

^۶ Electronic Warfare

^۷ Automatic Test Equipment

^۸ Semiconductor Manufacturing

^۹ West Mountain

سرگذشت ریچارد^۱

ریچارد قربانی دیگری از کشور انگلیس است که بیماری او شیزوفرنی خفیف تشخیص داده شد.^۲ باید خاطر نشان ساخت عوارض ظاهری بیماری شیزوفرنی در افراد قرار گرفته در معرض تشعشعات میکروویو دیده می‌شود و اگر از داروهای درمانی بیماران شیزوفرنی استفاده کنند، به دلایل ذیل ممکن است وضع آنها بدتر گردد:

(۱) هر دارویی دارای عوارض جانبی است و داروهای روان گردان که مستقیماً بر روی مغز اثر می‌گذارند عوارض جانبی بیشتری دارند. بنابراین قربانیان که بیمار شیزوفرنی نیستند نه تنها شفا نمی‌یابند بلکه ممکن است وضع آنها نیز بدتر گردد.

(۲) عاملین اصلی عوارض موجود در قربانی که گروه کنترلگر فکر است هنوز در محیط موجود هستند و قربانی را که بالانس شیمیایی بدن او به وسیله داروهای روان گردان به هم ریخته است را به گونه‌ای دیگر تحت تشعشعات میکروویو و واسطه های شیمیایی، میکروبی و رادیواکتیو قرار می‌دهند که کنترل او از دستشان خارج نگردد.

(۳) اگر قربانی تحت تشعشعات میکروویو قرار نگیرد، عوارض او نیز ناپدید خواهند شد. بنابراین برای درمان هر دردی ابتدا علت را پیدا و خنثی نمود و سپس به درمان عوارض آن پرداخت. برای مثال، تب یونجه^۳ که یک نوع آلرژی فصلی است و عوارضی شبیه به سرما خوردگی دارد را نمی‌توان با داروهای مربوط به سرماخوردگی معالجه کرد بلکه باید آن ماده یا موادی را که به آن آلرژی داریم از محیط زندگی خود پاک نمود و یا جایی رفت که آن ماده و یا مواد در آن محیط موجود نباشند. نکته دیگری که ریچارد در زندگی نامه مختصر خود به آن اشاره می‌کند و بسیار ارزشمند است، نوع رویاهای او است. چنانچه بعد از اینکه او به دست گروه کنترلگر فکر گرفتار شد، وضوح رویاهای بسیار شفاف و زنده او به رویاهای سیاه و سفید با قدرت تفکیک کم^۴ تبدیل شدند.

دلیل سیاه و سفید بودن رویاهای القایی گروه کنترلگر فکر این است که انتقال تصاویر رنگی با قدرت تفکیک بالا^۵ به صورت فیلم دارای حجم زیادی است و به سرعت انتقال بالا، که به وسیله امواج فرکانس اندک امکان پذیر نیست، و حافظه زیاد نیازمند است. خوشبختانه آنها هنوز به این توانایی دست نیافته‌اند.

^۱ Richard

^۲ همان‌طور که در فصل اطلاعات عمومی آمده است، در قربانیان عوارض ظاهری شیزوفرنی مشاهده می‌شود.

^۳ Hey Fever

^۴ Low Resolution

^۵ High Resolution

البته متأسفانه، توان فرستادن عکس سیاه و سفید با قدرت تفکیک بالا را دارند و شاید در آینده بتوانند رویاهایی به شفافیت رویاهای خود قربانی را به او القا کنند. ولی تا آن زمان می توان به وسیله رویاهای سیاه و سفید و سایه مانند به وجود آنها پی برد.

آغاز پریشانی ها

از شش سال پیش تا کنون از وجود گروه کنترلگرهای فکر و فن آوری آنها آگاهم و هر روز با آنها در کشمکش هستم. اکنون که به گذشته نگاه می کنم در می یابم که درباره آنها چیزی نمی دانستم. آغاز این مسئله برای من با شنیدن تئاترهای خیابانی^۱ همراه بود، بعدها متوجه شدم که این تئاترهای خیابانی برنامه های رادیو تلویزیون هستند^۲. پریشانی من از هم ان جا آغاز شد، نمی دانستم که واقعیت کدام است. فکر کردم که دارم دیوانه می شوم و خودم را در بیمارستانی بستری کردم. دکتر بیماری مرا شیزوفرنی خفیف تشخیص داد و بعد از یک هفته مرخص شدم. اما صداها به هیچ عنوان با داروها از بین نرفت^۳. متوجه شدم که این کار متجاوزان است و آنها می خواهند مرا هنگامی شکنجه کنند که کسی در اطرافم نیست. البته اگر این ماجرا را به کسی می گفتم حتما فکر می کردند که من دیوانه شده ام. اکنون از دوستانم جدا شده ام و زندگی اجتماعی من نزدیک به صفر است^۴. شوک های الکتریکی و خارش^۵ در سرو بدن، بی آنکه بدانم از کجا هستند و تحریکات بیمارگونه جنسی^۶ از جمله حملاتی هستند که من متحمل می شوم. پس از شش سال شکنجه، که روزگار مرا مانند جهنم کرده است، تنها فکری که به ذهنم خطور می کند این است که آنها می خواهند من خودم را بکشم. من می دانم برای افرادی که از این ماجراها خبر ندارند باور این مطالب بسیار سخت است. آنها نمی دانند بر سر ما چه می گذرد، حتی اگر به آنها ثابت شود که چنین دستگاه هایی وجود دارند و جراحات های آن را با چشم خود مشاهده کنند.

^۱ Street Theater

^۲ به احتمال زیاد گروه کنترلگری فکر برای آزمایش، برنامه های رادیو و تلویزیون را به ریچارد القا می کردند

^۳ اگر ریچارد بیلر شیزوفرنی بود، دارو ها اثر می کرد و او این همزجر نمی کشید

^۴ منزوی کردن قربانی از کاهای کلاسیک گروه کنترلگر فکراست و حرفهای ریچارد از شکایت های مشترک قربانیان است.

^۵ این خارش ها که همراه شوک های الکتریکی است، از باکتری ها و یا واسطه های دیگر که قربانی را به آن آلوده می کنند حاصل می شوند.

^۶ تمام قربانیان از حملات، تجاوزات و تحریکات بیمگونه گروه کنترلگر فکر شکایت می کنند.

به اعتقاد من تا زمانی که کسی تصمیم بگیرد این ماجرا را به نحوی تعریف و دیگران را آگاه کند و آنان که باید برای محافظت از ما برخیزند را از خواب خرگوشی بلند کند، ما در دنیای بسته^۱ آنها اسیریم. سرانجام افکار عمومی به اطلاعاتی که ما داریم دست خواهد یافت و البته شاید آن زمان برای ما بسیار دیر باشد.

یاد داشته باشید زمانی که چنین اتفاقاتی می افتد همیشه افراد آگاهی وجود دارند که در زمان مناسب مسئولان این امر را به پای میز محاکمه می کشانند.

هر از چند گاهی سایه‌ای در اتاق خوابم به پرواز در می آید و یا از بالا به پائین سقوط می کند، گاهی اوقات شخصی را در خیابان می بینم که ناگهان محومی شود، و یا کسی به صورت ناگهانی پشت در آپارتمانم ظاهر شده است و هنگامی که در خانه را باز کردم او را دیده‌ام^۲.

می دانم این تصاویر توهم نیستند و آنها می توانند تصاویر را در فکر القا کنند. اینها همه به رویاهای بسیار دل آزار و مصنوعی منتهی می شود. پیش از اینکه به دام آنها گرفتار شوم، رویاهای من بسیار شفاف و زنده بودند، اما پس از به دام افتادن، آنها به رویاهای خاکستری و دلگیر کننده‌ای تبدیل شده‌اند.

موضوع ناراحت کننده دیگر، خواب‌هایی است که می بینم و روز بعد به وقوع می پیوندند. البته من می دانم که تعبیر آن چیست، حسی غیر از حسی که گروه کنترلگرفکر می تواند القا کند به من می گویی که همه چیز تحت کنترل است و در آینده ای که حتما پیش خواهد آمد بر علیه آنها بپاخاسته و پیروز خواهم شد^۳.

آنها همیشه احساساتم را جریحه دار می کنند، و به طور مستمر حول موضوعی مخصوص دور می زنند که پس از گذشت مدتی تاثیر خود را از دست می دهد^۴.

طرح دیگری که من نم ونه آزمایش اجباری آن شدم، طرح خود تجزیه ای بود. من وجود یک موجود زنده را در خود حس می کردم، کنترل بدنم از دستم خارج شده بود، این موجود، شخص و یا آفریده دیگری بود که به من فشار می آورد تا اعمالی را تحمل کنم که در کنترل خودم نبود. من ناتوان در بدن خود به دام افتاده بودم، واقعاً تجربه ترسناکی بود. هر از چند گاهی این اتفاق می افتد ولی بسیار

^۱ Paradigm

^۲ این یکی از تردستی‌های گروه کنترلگرفکر است که می‌تواند تصاویر را آن‌لاین به قربانی القا کنند، در داستان محمد خواهید خواند که چگونه او را از وجود رئیسش که از نقطه کوروی به او نزدیک می شد با خبری کردند.

^۳ به نظر میرسد در اینجا ریچارد از خدا صحبت میکند که همه چیز کنترل او است و گروه کنترلگرفکر این شاخص را نادیده گرفته

^۴ گروه کنترلگرفکر بدین گونه رفتار انسانها را شرطی می‌کنند.

خفیف هستند همچون حرکت ناگهانی دست و پا و غیره که بسیار شبیه به علائمی است که به آن علائم دست بیگانه^۱ می‌گویند.^۲

می‌دانم که متجاوزان را حس نبود کننده‌ای احاطه کرده است. منظورم این است، چرا باید بدانیم که چه می‌گذرد؟ مگر آنکه سرانجام اصل واقعیت‌ها را بگوییم تا روزی اقدامی نسبت به آنها انجام گیرد.^۳ در حال حاضر تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم شکیبایی است، تا روز موعود فرارسد، و تا آن روز هر چه می‌توانیم از متجاوزان یاد می‌گیریم و برای آیندگان نقل خواهیم کرد، تا آنها بتوانند با این اطلاعات خود را آزاد سازند.

در خاتمه نامه ریچارد، باید اضافه کنم، این نامه آنچنان از فشار عصبی و استیصال آکنده است که هر انسان پاک طینتی را منقلب می‌کند. چرا باید عده‌ای چنین رفتاری با هم‌نوعان خود داشته باشند؟ به چه می‌اندیشند و چگونه خود را به چنین کارهایی وادار و متقاعد می‌سازند. در باور من نمی‌گنجد.

پایان

^۱ Alien Hand Syndrome

^۲ القای تجارب فیزیکی از راه دور طبق گزارش ۱۹۶۸ لیتیسیتسین اگر ریچارد می‌توانست از محل سکونتش خارج شود، این آزمایش‌ها نیز متوقف می‌شدند.

^۳ منظور ریچارد این است که گروه کنترل‌گرفکر از اطلاعاتی که درباره آزمایش‌های غیر قانونی آنها می‌دانیم متوحش هستند، ولی به این موضوع توجه نمی‌کند که حتی با اسناد افشا شده پروژه ام.کی.اولترا با آزمایش کنندگان آن هیچ‌گونه برخورد قانونی نشد. تنها راه‌هایی شناختن آزمایش کنندگان و مطلع کردن افکار عمومی از کردار آنان است.

آغاز ماجراهای دو چینی

قبل از شروع ماجراهای دو نویسنده چینی که یکی به کانادا و دیگری به امریکا پناهنده شد هاند، ناگزیر هستم به منظور تبیین بیشتر مسائل به نقش کانادا^۱ در مشارکت با سیستم امنیتی امریکا اشاره کنم. براساس قوانین امریکا، وظیفه سازمان سیا صرفاً جمع آوری اطلاعات خارج از خاک امریکا و مطلع کردن سازمان‌های مربوطه است. مسئولیت ضد اطلاعات به عهده پلیس فدرال امریکا یعنی اف.بی.ای می‌باشد. البته به دلیل سری بودن عملیات سازمان سیا این قوانین در هر زمانی که اراده کرده اند شکسته شده است، مانند جنجال سال ۱۹۷۴ که سازمان سیا برای ده هزار نفر امریکایی ضد جنگ ویتنام پرونده سازی کرد، و یا بازرسی‌های غیر قانونی منازل افراد و خاندان‌ها در دهه ۵۰ که باعث برکناری رئیس دایره ضد جاسوسی سازمان سیا، جیمس جی انگلتون^۲ شد. سازمان سیا برای قانونی نمودن کارهای خود باید پایگاه‌هایی در خارج از خاک امریکا برای خود دایر می‌کرد، که یکی از آنها، پایگاه نظامی خلیج گوانتانامو^۳ در کوبا^۴ است که پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله امریکا به عراق بسیار مشهور شد. وجود شکایات متعدد فعالان حقوق بشر بر علیه نگاه داری زندانیان این پایگاه که جرمی به غیر از مشکوک بودن سازمان سیا به آنها ندارند، کسی از دولت مردان امریکایی نسبت به وجود آن اعتراضی نکند. طبق دلایل ذیل دیگر کشوری که پایگاه‌ها، زندانها و پروژه‌های سازمان سیا در آن اجرا می‌شود کشور کانادا است:

(۱) رفت و آمد به آن کشور بدون هیچ گونه مدرکی از جمله روایت برای امریکائیان امکان پذیر است و رفت و آمدهای آنها ثبت نمی‌شود.

(۲) زبان، فرهنگ و ظاهرشان بسیار شبیه است، برای مثال در زمان انقلاب اسلامی ایران تعدادی از جاسوسان امریکایی به وسیله پاسپورت های کانادایی از ایران خارج شدند که بعدها داستان این جریان، فیلم‌نامه شد و در کانادا به نمایش درآمد.

(۳) دولت کانادا از لحاظ اقتصادی، نظامی و امنیتی به دولت امریکا وابسته است و در هر زمان که سازمان سیا اراده کرده دولت کانادا در پروژه‌های آنها سهم شده است.^۵

^۱ Canada

^۲ James J Angleton

^۳ Guantánamo Bay

^۴ Cuba

^۵ از این پروژه‌ها می‌توان پروژه آر.تی.چوک. و همچنین ادامه‌پروژه‌هایی که سازمان سیا بودجه آنها قطع کرده بود مانند پروژه دکتر کامرون

اشاره کرد که در فصل‌های پیش از آنها یاد شد، از دیگر همکاری‌های کانادا با امریکا است

(۴) با وجود مهاجرت‌های بسیار زیاد از اقصی نقاط دنیا به کانادا، تعداد ماموران مرزی امریکایی در مرزهای کانادا از ۵۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند، ولی در مرزهای مکزیک و امریکا تعداد این ماموران که بسیار مجهز هم هستند بیش از ۵۰۰۰ نفر است و طبق مصوبه‌ای که رئیس جمهور امریکا، جرج بوش پسر^۱، آن را تصویب کرد، برنامه‌ای در دست اجرا است که این مرزها را با موانعی مسدود کنند.

(۵) پس از رویداد تاسف بار ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که منجر به تعویض رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا شد، در مصاحبه‌های شبکه تلویزیونی امریکا با جرج بوش پسر، رئیس جمهور وقت امریکا و ژان کریچین، نخست وزیر وقت کانادا، ژان کریچین^۲ صراحتاً نقش ارتش کانادا را در امنیت پس از این واقعه به جرج بوش یادآوری نمود^۳.

بطور کلی در هر جای دنیا که امریکا سعی دارد تا خود را مرشد معرفی کند، کانادا را به عنوان بچه مرشد در کنار او می‌یابیم، از جمله حمله امریکا به افغانستان و حمله امریکا به عراق در دهه ۹۰ به نام طوفان صحرا و سایر عملیات نظامی و سیاسی.

هدف از ذکر چنین مطالبی، دخالت در امر سیاست نیست بلکه بیان همکاری‌های تنگاتنگ بین این دو کشور در مسائل امنیتی است. کشور کانادا همواره دلال امریکایی‌ها در حوزه سلطه جویی‌های جهانی بوده است.

اکنون داستان‌های دو فرد چینی را بیان می‌کنم که یکی از آنها با حقه بازی سازمان امنیت کانادا، پناهنده این کشور شد و دیگری در امریکا تقاضای پناهندگی کرد.

آقای چن یانسن^۴ که نویسنده و محقق است، در سال ۲۰۰۲ از چین به کانادا مسافرت کرد تا دخترش را ملاقات کند. او در طول مدت اقامت خود در کانادا کتابی نوشت که در آن توانست کشتار دسقف جمعی کشاورزان را توسط دولت چین افشا کند. اما پیش از انتشار کتاب و زمانی که هنوز فایل آن در رایانه دستی اش^۵ بود آقای چن یانسن متوجه شد که در هنگام اتصال به شبکه جهانی، ویروس کش رایانه او همه اطلاعات را به سرویس جاسوسی چین می‌فرستد. با وجود همه این مشکلات، او کتاب خود را در یک

^۱ George W. Bush President 2001- Republican 1946-

^۲ Jean Chrétien 1993-2003 Liberal 1934-

^۳ بنا به شواهدی، واقعه دلخراش ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کودتایی مانند کودتای ۱۹۶۳ علیه جان اف کندی بود و بن لادن بازیچه بیش نبود بنابراین جرج بوش دیگر نتوانست به سازمانهای امنیت و ارتش ملی اطمینان کند و برای تثبیت قدرتش از ارتش کانادا کمک گرفت

^۴ Chen Yuansen

^۵ Laptop Computer

روزنامه اینترنتی^۱ در شبکه جهانی در معرض دید همگان قرار می‌دهد. البته آقای چن یانسن با زبان انگلیسی آشنا نبود، بنابراین یکی از خبرنگاران همان روزنامه اینترنتی به‌عنوان مترجم، او را همراهی نمود.

مترجم او داستان آقای چن یانسن را این‌گونه بیان می‌کند:

در اوایل سال ۲۰۰۳، دختر آقای یانسن برای تعطیلات به چین رفت، و در این مدت آقای یانسن از خانه او در کانادا نگهداری می‌کرد. در این بین، چن روزی متوجه شد که زبانش بی‌حس شده است و دست و پایش به لرزش افتاده‌اند، همچنین مقبضه افسردگی، بی‌اشتهایی و تشنگی بیش از حدی شد که با نوشیدن آب کاهش نمی‌یافت. آقای یانسن بسیار سالم بود و به چیزی اعتیاد نداشت و پزشکان به او گفته بودند که با ۶۰ سال سن و قلبی مانند جوانان ۳۰ ساله می‌تواند سال‌ها سال عمر کند.

آقای یانسن با خود اندیشید که بماو سم خورانده‌اند تا او را از نوشتن باز دارند. او سعی کرد تا آب تازه از شیر آب بنوشد و غذای تازه‌ای میل کند که هیچوقت از جلوی چشمانش دور نمی‌شد به درمان خود پردازد. پس از گذشت یک روز حال او بهتر شد، و بعد از یک هفته تمامی عوارض ناپدید شدند. اما بعداً متوجه شد که به خانه‌اش دستبرد زده و مجله‌های سیاسی ضد دولتی چین و چندین کپی از مدارک او را به یغما برده ولی به اموال با ارزش او دست نزده‌اند.^۲

آقای یانسن به سازمان امنیت کانادا^۳ شکایت کرد. مأمور امنیت حرف‌های آقای یانسن را بسیار جدی گوش می‌کند و به او می‌گوید که حتماً تقاضای پناهندگی نماید و ماجرا را به پلیس کشوری کانادا^۴ اطلاع دهد و اگر دوباره چنین اتفاقی افتاد آنها را خبر کند.^۵

در اکتبر سال ۲۰۰۳، پلیسی تصادفاً از آقای یانسن مدارک او را خواست، و چون او به تازگی تقاضای پناهندگی کرده بود، مدرکی دال بر قانونی بودن حضورش در کشور کانادا نداشت، پلیس با وزارت مهاجرت کانادا تماس گرفت و وزارت مهاجرت بجای آنکه موضوع را روشن کند، دستور جلب آقای

^۱ Epoch Times

^۲ در اینجا به روشنی می‌توان مشاهده کرد که می‌خواهند آقای یانسن را به واسطه‌ها که به احتمال زیاد میکروبی‌اند آلوده سازند دیگر آن‌که گروه کنترل‌گر فکر آنقدر هم احمق نیستند که فکر کنند بزدیدن مدارک، آقای یانسن دست از نوشتن بر میدارند آنها می‌خواستند بوسیله آن مدارک، اذیت و آزارهای او را برای علای توجیه کنند از آنها کمک بگیرند

^۳ Canadian Security Intelligence Service (CSIS)

^۴ Royal Canadian Mounted Police (RCMP)

^۵ سازمان امنیت کشور کانادا طبق قوانین کشوری، تنها اجازه جمع‌آوری اطلاعات و رساندن آنها به سلولهای مربوطه را دارد و اگر بخواهد عملیاتی را انجام دهد باید به کمک پلیس کشور باشد در اصل سازمان امنیت کانادا اگر بخواهد عملیاتی را رهبری کند، آنرا بوسیله کله‌پوش گروه کنترل‌گر فکر انجام می‌دهد.

طنسن را صادر نمود، خوشبختانه یکی از دوستان آقای طنسن آنجا حضور داشت و ضمانت او را به عهده گرفت. روز بعد که آقای طنسن با مامور مهاجرت، آقای رابرت کمبل^۱، ملاقات داشت، فهمید که وزارت مهاجرت دو نامه جهت انجام مصاحبه برای او فرستاده، ولی او جوابی نداده است، بنابراین آنها در صدد صدور حکم جلب او بودند. آقای طنسن گفت که هیچ یک از نامه ها به دست او نرسیده اند. آقای طنسن پس از دو مصاحبه با ماموران مهاجرت در ماه نوامبر ۲۰۰۴، درخواست پناهندگی وی از طرف دولت کانادا مورد قبول واقع می شود.

در حال حاضر آقای طنسن همیشه یک میکروویوسنج همراه خود دارد، و می گوید که او را تحت تشعشعات میکروویوی قرار می دهند.

آقای طنسن می گوید که بعد از ماه اوت، ۲۰۰۳ او سر دردهای غریبی می گرفت، تمرکز خود را از دست داده و درد وجود او را فرا گرفته بود. به وسیله رادیویی متوجه این امواج میکروویوی شد و دید که این امواج در کنار بالش او بیشتر است^۲، بنابراین هر شب جای خود را عوض می کرد و با این تکنیک عوارض او هم برطرف شدند. او به یاد تشعشعات میکروویو بر سفارت امریکا در مسکو افتاد و دید که عوارض او شبیه به عوارض کارکنان سفارت است، در نتیجه یک میکروویوسنج که بسیار دقیق تر از رادیو است را تهیه کرد.

امواج میکروویو و الکترومغناطیس در طبیعت موجود و زیر ۰/۰۶ تسلا^۳ است. برخورد دائم امواج بالای ۰/۲ تسلا به بدن صدمه می رساند و باعث پریشانی افکار می شود. امروزه مردم دریافته اند که استفاده بیش از اندازه تلفن های همراه باعث آسیب به مغز می شود.

طنسن می گوید که امکان دارد جاسوسان چینی^۴، به وسیله میکروویو سعی در صدمه زدن به مغز او را داشته اند تا او نتواند جنایات آنها را برملا سازد. تشعشعات نزدیک به او نیم تا یک تسلا را نشان می دهد. ابتدا من فکر کردم که آقای طنسن زیاد از حد نسبت به میکروویو حساسیت نشان می دهد، ولی پس از آخرین ملاقاتم با او متوجه شدم که او حقیقت را می گوید.

^۱ Robert Campbell

^۲ هوشیاری آقای طنسن بسیار تحسین برانگیز است بوی اینکه متجاوزان می توانند دستگاه میکروویو را در جایی فریب دهند که تشعشعات آن در موقع خواب به قربانی اصابت کند و خواهی که ترک کنند

^۳ تسلا واحد اندازه گیری چگالی جریان مغناطیسی در سیستم بین المللی است.

^۴ در کشوری که تحت کنترل سازمان سیا است، چگونگی سازمان جاسوسی چین با وجود خبر دادن آقای طنسن به سازمان امنیت کانادا، می تواند این گونه عملیاتی را انجام دهد؟ آیا واقعاً آنها اینقدر در امر حفاظت از شهروندان خود ناتوان هستند؟ و یا آنها از مهاجران جدید بجای شهروندان قدیمی که زمانی آنها را به عنوان موش آزمایشگاهی در پروژه هام کی. اولترا به کار می بردند، استفاده می کنند.

در رستورانی با آقای یانسن ملاقات کردم، مقدار تشعشعات میکروویو در نزدیک من حدود ۰/۴ تسلا و در نزدیک آقای یانسن حدود ۰/۶ تسلا بود. سعی کردم او را تسلی داده و بگویم که دستگاه های بسیاری در رستوران است که تولید میکروویو می کنند. پس از اینکه ما صورت حساب را پرداخت کردیم و بلند شدیم، ناگهان مقدار تشعشعات به ۰/۰۱ تسلا نزول پیدا کرد و یک ماشین مشکی رنگی با راننده آسیایی^۱ که در جلوی رستوران توقف کرده بود، ناگهان با سرعت حرکت کرد و دور شد.

پایان

^۱ در کشورهای خارج مامورانی را مسئول اشخاص خارجی می‌کنند که زبان آنها رلداننده بنابراین برای چینی مامور چینی، برای ایوانامور ایرانی و غیره در نظر می‌گیرند. این ماموران تابع ودر خدمت سازمان امنیت همان کشور هستند هرچند که ماهیت اصلی آنها از آن کشور نیسویی، این اوهام برای قربانی پیش می‌آید که از طرف دولت قبلی خود تحت شکنجه قرار گرفته‌ت واین توهم برای سازمان امنیت کشوری که آنها را تحت شکنجه قرار می دهد چندین و چند منفعت دارد، مهمترین آنها نفرت عظیمی است که قربانی از دولت سابق خود پهلای کند و هر کاری را علیه آنها انجام می دهد.

ماجرای تچنگ هیومین^۱

اسم من هیومین است، من خبرنگار روزنامه ای بودم که یک شعبه آن در هنگ کنگ^۲ و دیگری در شنزن^۳ چین بود، بعلت مقالات تند و صریحی که علیه دولت چین می‌نوشتم، از کار برکنار شدم و دیگر نتوانسقم کاری پیدا کنم، چاره‌ای دیگری غیر از پناهندگی به امریکا نداشتم.

در آوریل سال ۲۰۰۳ پناهندگی من به امریکا پذیرفته شد. در دانشگاه پاسفیک کالیفرنیا^۴ شروع به تدریس نمودم. از بهار سال ۲۰۰۴ تمامی مشکلاتی را که با دولت چین داشتم دوباره آغاز شد. جاسوسان چینی به رایانه من رخنه کردند، تلفن‌ام را شنود گذاشته و یا آن را قطع کردند، مدارک مهم مرا دزدیدند و چندین بار مرا تعقیب‌ام کردند. یک سری از اتفاقات عجیب و غریب برای من اتفاق افتاد که بسیار ترسناک بود.

ترسناک‌تر از همه استفاده از اشعه نامرئی الکترومغناطیس است که مرا بیمار ساخته است. نه تنها به سر و بدن من حمله شده است و از خواب محروم شد‌ام، بلکه جهت یابی‌ام را هم از دست داده‌ام. عواطفم تحت کنترل است، گاهی اوقات فکر می‌کنم که آنها می‌توانند افکارم را بخوانند، و هرچه را می‌بینم را آنها نیز می‌بینند. بیشتر حملات مایکروویوی با تغییر عواطفم در ارتباط مستقیم است، و دریافتم که استفاده از ماشین‌های کنترل فکر و خواندن افکار نوعی از نظارت‌های امنیتی فن‌آوری پیشرفته است.^۵

در تابستان ۲۰۰۴ شکنجه‌ها پس از برگشتم به بوستون^۶ ادامه یافت. حملات در آن موقع به قسمت‌های مختلف بدنم مانند مغز، بینی، چشم، قلب و بینایی‌ام بود که سلامت مرا با خطر انداخت. حالا بروی تنفس من تاثیر گذاشته است، یک زمان چنان به چشمانم زدند که چشمانم با شدت ورم کردند. شب‌ها مرتب بیدار می‌شوم و از دست حملات بدون بخشش آنها خودم را در کم‌د پنهان می‌کنم.

تجارب من، مرا وادار به تحقیق کرد، فهمیدم که دو نفر دیگر مانند من به حملات مایکروویوی گرفتار شده‌اند، یکی از آنها آقای چن یانسن بود که پناهندگی دولت کانادا را گرفت و دیگری شخصی بود که مدت ۳۰ سال تحت حمله است و در امریکا زندگی می‌کند. پرونده دیگر هم در فیوجیان^۷، یکی از استان‌های جنوبی چین است، که به نظر می‌آید آن حملات از طرف اشخاص مستقل بوده است، نه دولت

¹ Zhang Huimin

² Hong Kong

³ Shenzhen, China

⁴ Pacific University in California

^۵ خواندن افکار قربانیان و دیدن هرچه آنها می‌بینند بوسیله متجاوزگران فکری را همه قربانیان تجربه کردند و من این را در بیماران روانی ندیده‌ام که بگویند هرچه‌را من می‌بینم آنها نیز می‌بینند. بلکه بیماران روانی خواندن افکار و توطئه علیه خود را همیشه بیان کرده

⁶ Boston

⁷ Fujian, a southern province in China

چین. جزئیات حملات به جزئیات حملاتی شبیه است که توسط دستگاه‌های الکترونیکی-روانی شوروی صورت گرفته بود، که بنا بر نوشته مجله *اوپال*^۱ این دستگاه‌ها اکنون در بازار خرید و فروش می‌شوند.

من تمامی این اتفاقات را به پلیس فدرال امریکا نسبت می‌دهم،^۲ خود می‌توانید حدس بزنید که آیا یک نیروی سیاسی واحد پشت تمامی این شکنجه‌ها هست یا خیر؟ من اکنون به سختی نفس می‌کنم و حلقومم به شدت درد می‌کند.^۳ اجازه بدهید به شما بگویم که اگر در سانحه‌ایی بمیرم، قربانی توطئه شده‌ام.

پایان

^۱ Opal journal

^۲ در آخر آقای هیومین فهمید که چه کسانی پشت ماجرا هستند. منطقی نیست که پناهندگان و مهاجران گناه اذیت و آزار را به گردن کسانی بیندازد که از دست آنها فرار کرداد و در جایی سکنی دارند که دولتهای سابق آنها در آنجا هیچ‌گونه قدرتی ندارند و حتی ممکن است که دستگیر شوند و به زندان هم بیفتند و غیر قابل قبول است که چنین دستگاه‌هایی را برای آنها در کشور دیگر به کار بگیرند. حالی که وقتی در کشور خودشان بودند چنین دستگاه‌هایی بر روی آنها استفاده نشده است

^۳ در پایان ماجراهای دو آقای چینی باید بگویم که کمینی‌ها بر روح و حلقوم کار می‌کنند تا بتوانند ارتعاش تارهای صوتی را بشنوند. خارش گلو و سقف دهان قربانیان نیزه همین علت است.

زندگی پر درد دلورس حجازی

بریده یکی از جراید امریکایی شهر پارما^۱ واقع در ایالت اوهایو امریکا در سال ۱۹۹۲ برای شما در این کتاب آمده است که حد و حدود اینگونه آزمایش‌های را ببینید:

یک روان‌پزشک دیروز شهادت داد، زنی که در پارما بجرم قتل دخترش و مجروح نمودن دو دختر دیگرش دستگیر شده است، باور دارد که دولت به وسیله بمباران لیزری، او و دخترانش را کنترل می‌کند.

دکتر دالاس دی‌اردمن^۲ از طرف مرکز روان‌پزشکی دادگاه شهر کیاهوگا^۳ دیروز شهادت داد که دلورس حجازی^۴ از شیزوفرنی و مالیخولیای مزمن و توهم رنج می‌برد و نمی‌تواند در دادگاه ظاهر شود.

در روز ۳۰ ژانویه، دلورس حجازی ۳۴ ساله، به نقل از شاهدان، با یک چاقوی قصابی ضرباتی به سینه دخترش جنیفر^۵ ده ساله، به گردن دختر کوچکش کتی^۶ دو ساله، و به سینه و شکم دختر دیگرش سارا^۷ هشت ساله در منزل خود واقع در خیابان دیلساید^۸ وارد نمود. همچنین حجازی با چاقو به شکم خود زد و تقریباً دست خود را از آرنج قطع نمود.

دکتر اردمن که او را برای چهار ساعت معاینه کرد گفت: او گرفتار توهمات است و می‌گوید که از دو سال پیش تاکنون از طرف نهادهای دولتی، به وسیله سلاح‌های پرتوزا و فن‌آوری لیزری مرتب مورد حمله قرار گرفته است. دیگر روش‌های شکنجه بر او تجاوزات جنسی ضبط شده^۹ و مرگ ضبط^{۱۰} شده است، او و دخترانش از سوختگی به وسیله لیزر و درد مفاصل رنج می‌برند.^{۱۱}

¹ Parma, Ohio

² Dr. Dallas D. Erdmann

³ Cuyahoga (County , Ohio)

⁴ Delores Hejazi

⁵ Jennifer

⁶ Katie

⁷ Sarah

⁸ Dale Side Rd.

⁹ Sexual recordings

¹⁰ Death recordings

^{۱۱} فکر می‌کنم منظور مرحومه حجازی احساسات و دردهایی که به او القا کردند می‌باشد، درد مفاصل و جوشهای کوچک و سوزش پوستی از تاثیرات مایکروویو است همانطور که در کمینوها شرح داده‌ام، بعضی از افراد این گروه هیچگونه ارزشی برای زندگی انسانها قائل نیستند و از اینکه یک انسان دیگر مانند اسباب بازی در کنترل آنها است احساس قدرتی کنند و لذت می‌برند، و اگر این احساس با سادیسم همراه باشد به فالجی بدتر از این هم منجر خواهد شد.

دکتر اردمن باور دارد که بیماری او از سه ساله پیش شروع شده است. او در بیمارستان عمومی شهر پارما^۱ در سپتامبر ۱۹۸۹ و در بیمارستان دی‌کونس^۲ در جولای ۱۹۹۰ بستری بود.

دکتر اردمن می‌گوید، بی‌تمایلی حجازی به فهمیدن بیماری‌اش موجب شده است که از سنجیدن احتمالات دفاع از خود باز بماند، مانند، بی‌گناه بودن به دلیل جنون، که او چنین اجازه‌ای به وکیل خود نمی‌دهد. جفری کلر^۳، وکیل حجازی، می‌گوید، حجازی باور دارد که دولت با رایانه‌های گول‌آسا می‌خواهد دنیا را کنترل کند، و چون او مدارکی دال بر این واقعه دارد و می‌تواند آنها را رسوا کند، سعی در از بین بردن او کرده‌اند.

کلر می‌گوید، مدارکی در دست است که ثابت می‌کند عمل او از روی ترحم بوده است^۴. همچنین کلر می‌گوید که موکل او تقاضای دادگاهی با هیئت منصفه دارد تا بتواند به همه دنیا بگوید که چه اتفاقی افتاده است، او نامه‌های زیادی به پنتاگون^۵، صاحب منصبان دولتی، خبرنگاران تلویزیونی و.... نوشته است. دکتر اردمن گفت، حجازی زندانی شده و مجبور به مصرف داروهای روان‌گردان^۶ است تا بتواند در دادگاه حضور یابد.

دستیار دادستان، لونجک^۷، گفت او باور دارد حجازی از لحاظ روانی صلاحیت آن را دارد که در دادگاه حضور یابد.

حجازی پس از مدت کوتاهی در بیمارستان روانی به‌بیماری سرطان گلو درگذشت.

پایان

¹ Parma Community Hospital

² Deaconess Hospital

³ Jeffry Kelleher

^۴ منظور وکیل مدافع خانم حجازی این است که چاره‌ای دیگر غیر از کشتن خود و خانوالش برای فرار و رهایی از دست متجاوزان فکری نمی‌دید.

⁵ Pentagon

⁶ Psychotic Medications

⁷ Assistant Prosecutor Lonjak

ماجرای شاهین

به قلم خودش

هر شخصی که از کشور خود اذیت، آزار و شکنجه می بیند و به کشور دیگری پناهنده می شود، طبق قوانین بین‌المللی باید از سوی کشوری که به او پناهندگی داده شده تامین مالی و جانی شود. در حال حاضر، دولت‌های فرصت طلب، از پناهندگی افرادی که دیگر توان بازگشت به کشور خود را ندارند سوءاستفاده می کنند و روی آنها آزمایش‌ها غیر انسانی انجام می دهند.

کشورهای غربی با تبلیغات عظیمی که برای خود می نمایند، خود را کشورهای آزاد می نامند و تحت پوشش آن به چنین اعمال غیر انسانی دست می زنند که نه تنها جسم و روان انسان را می آزارد، بلکه او را از واژه آزادی هم مایوس می کند. حال این کشورهایی که خود را آزاد می نامند، در چه آزادند؟ سوالی است که پاسخ آن را نمی دانم. تعداد هموطنان ما که گرفتار گرگ‌های درنده‌ای هم چون کمینی‌ها و گروه کنترل‌گرفکر شده‌اند کم نیستند.

قربانیانی که پناهنده یا مهاجر کشورهایی می شوند که ساز آزادی می زنند تا آلان را به دامی بیندازد که مرگ صدها بار از آن ارزنده تر است کم نیستند. این قربانیان ناباورانه سعی در کتمان حقیقتی روشن می نمایند و تقصیر را گردن دیگری می اندازند. ولی اگر چشم باز کنند و ببینند و سپس فریاد بزنند: که ای مردم فریب کشورهای غربی را نخورید، زندگی بانان خشک و در کویر بی آب و علف کشورتان به زندگی تحت شکنجه در کشور بیگانه و به ظاهر آزاد شرف دارد. دست کم به دام افتادن او، موجب نجات افراد دیگر می شود.

البته عده زیادی از پناهندگان و مهاجران با آغاز آزمایش‌ها و شکنجه‌ها حقیقت را در می یابند و چون چاره‌ای دیگری ندارند و سعی می نمایند از ابزارهای دولتی استفاده کنند تا خود را نجات دهند، کشوری را که در آنجا اقامت گزیده‌اند از هر گونه دخالتی در اینگونه آزمایش‌ها بی گناه قلمداد می کنند، تا آن ابزارها برای او و به وسیله همان دولت فراهم شود. این روش بسیار منطقی و قابل قبول است. ولی آیا موثر است یا خیر؟ تاریخ آن را نشان خواهد داد.

داستان ذیل، سرگذشت یکی از هموطنان است که در دام این گروه‌ها و آزمایش‌ها گرفتار است.

در حال حاضر که این مطالب را می نویسم دست کم دو نفر در طول شبانه روز به طور نوبتی وظیفه کنترل دائم مرا از راه دور به عهده دارند. در طول مدتی که تحت تعقیب بوده‌ام تا کنون در کشورهای به ظاهر آزاد و دمکراتیک اروپا بر اثر مسمومیت شدید تا لبه پرتگاه مرگ نیز رفته‌ام^۱.

در اروپا، سه سال در اتریش بودم و اکنون که برای چند ماهی در گوتنبرگ سوئد به سر می برم با شرایط سخت‌تری روبرو هستم. کمترین آنها این است که تا کنون مدت دو سال است که بطور دائم غذایم را با انگل آلوده می کنند. تلاش من برای اثبات این موضوع از طریق آزمایش بی فایده بوده است. چرا که در مواردی با اعمال نفوذ، نتیجه آزمایش را تغییر داده اند و در مواردی هم در فاصله وقت گرفتن از پزشک ریختن انگل را قطع می کنند.^۲ من با خوردن سیر و نوشیدن آبجو تا حدودی این حربه را بی اثر کرده ام. اما نوع انگلی که غذایم را به آن آلوده می کنند تغییر داده اند، به طوری که علاوه بر ایجاد گرسنگی موجب بدبویی شدید نیز می شود. همین عامل مانع از حضور من در بسیاری از جلسات عمومی شده است.^۳

مطلب مهم دیگر کار گذاشتن میکروفون در دندان‌های پر شده‌ام است. این میکروفون‌ها بسیار کوچک و احتمالاً بدون باتری بوده و با ارسال امواج کار می کنند.

این میکروفون‌های بسیار کوچک که قابلیت ارسال و دریافت امواج و اصوات را دارا می باشند، بدون اطلاع من در دندانپزشکی کتار گذاشته شده اند. این میکروفون‌ها نه تنها ابزار استراق سمع بوده اند بلکه ماموران کنترلگر فکر با ارسال عمدی امواج با فرکانس های گوناگون باعث می شوند که دچار سردرد شدیدی شوم، همچنین این موج‌ها موجب سکت قلبی یا حالتی مشابه آن می گردند.^۴

^۱ در اینجا باز این واسطه‌های میکروبی بر خورد می کنیم

^۲ واسطه‌های انگلی یا میکروبی در بدن باقی می‌مانند و به وسیله مایکروویو فعال می‌شوند. واسطه‌های شیمیایی و رادیواکتیو هستند که نصف عمر و تاریخ مصرف دارند و باید جایگزین شوند. بنابراین زمانی که شاهین می‌خواست به دکتر برود آنها آزمایش‌هایشان را متوقف کردند تا بدن او به حالت عادی خود باز گردد. بنابراین اگر جای شاهین بودم مرتب به پزشک مراجعه می‌کردم.

^۳ دوست ما می‌تواند به دکتر مراجعه کند و آزمایش خون، مدفوع، ادرار و پوست بدهد و خود از این واسطه‌ها رها سازد در اروپا اینگونه آزمایش‌ها مخصوصاً برای دانشجویان ایرانیان است و شاهین می‌تواند مرتباً با مراجعه به پزشکان و آزمایشگاهی متعدد به سلامتی از دست رفته خود، دست یابد

^۴ امروزه گروه کنترلگر فکر از کاشه‌هایی مانند میکروفون در دندان استفاده نمی‌کنند، و اگر قربانی از برخورد امواج با خود رنج می‌برد، باید بداند که تشعشعات مایکروویو درد ندارند بلکه دردهای جراحات را تشدید می‌کنند. بنابراین شاهین به علت احساس ناراحتی در قلب، بیمار است و باید حتماً به پزشک مراجعه و خود را درمان کند و اگر جواب شنید که سالم‌تر نیاید با بازگشت عوارض، دوباره به پزشک مراجعه کند تا زمانی که عوارض به کلی از بین بروند

متاسفانه تلاش من برای خارج ساختن این میکروفون ها از طریق دوباره پر کردن دندان هایم به دلیل اعمال نفوذ نیروهای امنیتی بی نتیجه بوده است. اما به دلیل شدت اذیت و آزار تا به حال چهار دندانم را کشیده‌ام. تا کنون با دو آزمایشگاه فنی برای گرفتن تاییدیه وجود این میکروفون ها تماس گرفتم، اما با وجود پذیرفتن هزینه بالای درخواستی آنها، و موافقت اولیه، در آخرین دقایق به دلایل واهی و در اثر اعمال نفوذ از انجام آن سر باز زدند.

از یک سال و نیم پیش که دانشگاه را در اروپا شروع کردم تا کنون از این میکروفون ها برای ارسال پارازیت و صداهای مختلف استفاده کرده‌اند. به ویژه هنگامی که سر کلاس درس هستم یا می‌خواهم درس بخوانم.^۱ جنگ روانی که از طریق میکروفون‌های مزبور اعمال می‌شود شامل این تحریرات می‌شود:

(۱) تهدید: تهدیداتی برای منع و جلوگیری از فعالیت‌های درسی؛

(۲) ترغیب: وسوسه کردن، فریفتن، دلالتی و اغواگری توسط جملاتی با مضامین و مفاهیم متناسب؛

(۳) تحقیر و توهین: جملاتی با مضامین اهانت آمیز و ناسزاگونه و با لحنی زننده؛

(۴) نصایح: گاهی جملات بیان شده شکل نصیحت دارند؛

(۵) دلالتی محبت: در سر راه قرار دادن ماموران مونت به صورت دام گذاری؛

در همه موارد چهارگانه فوق، گاهی بیان کنندگان از مقامات دولتی و یا از سازمان ها، احزاب و گروه های مختلف هستند.

یاد آوری این نکته لازم است که به طور کلی صدای افراد گوناگون از قبل برای شرایط مختلف ضبط می‌شود و در صورتی که به آن نیاز یابند آنرا ارسال می‌کنند. جالب توجه است که گروه کنترلگرفکر مانع از ادامه تحصیل من در مقطع فوق لیسانس در دانشگاه های قبلی شده و این میکروفون ها نیز درست از زمانی برای مقاصد مذکور به کار گرفته شده‌اند که در اروپا شروع به درس خواندن کردم.

با این اعمال جنایتکارانه پنهان، گروه کنترلگرفکر دو هدف را دنبال می‌کنند، اول حذف من و در صورت عدم موفقیت در این مورد، ممانعت از تحصیل. البته آنچه بیش از هر چیز ایشان را نگران می‌کند و به این باور رسانیده، آن است که تمامی تلاش هایشان برای حذف من ناکام مانده است.^۲

^۱ در کلاس درس می‌تواند جای خود را هر وقت احساس ناراحتی کرد عوض کند و در جایی بنشیند که نزدیک استاد باشد، زیرا گروه کنترلگرفکر نمی‌تواند از راه دور فقط یکی را هدف قرار دهند برای صداهایی که افکار او را مشوش میکنند، صدای استاد را در کلاس ضبط و پس از کلاس آن را بوسیله هدفن با صدای بلند گوش کند، به این ترتیب هم درس را یادگیری و هم صداهای گروه کنترلگرفکر را خنثی می‌کند.

^۲ گروه کنترلگرفکر دلیلی برای از بین بردن این وهست ما ندارند، حتی ممکن است از او محافظت هم کنند، برای اینکه از او به عنوان موش آزمایشگاهی استفاده می‌کنند و استخدام شدگان جدید خود را بوسیله او تعلیم دهند. البته فکر نکنید که به او لطف می‌کنند، کاری را که با او

نکته قابل ذکر دیگر این است که برای جلوگیری از پیاده روی طولانی من و جهت کنترل بهتر تا کنون چند مرتبه به تنگ کردن کفش‌هایم اقدام نموده‌اند. روش کارشان به این صورت است که از نوع کفش مزبور به همان شکل و رنگ و اندازه تهیه می‌کنند و پس از تنگ کردن و دادن تغییرات در آن که زیاد قابل تشخیص نیست و البته پا را هم بسیار ناراحت می‌کند. در اولین فرصت آن را با کفش اصلی عوض می‌نمایند.^۱ دیگر اینکه من به عنوان یک دانشجو (که البته نمی‌گذارند درسش را بخواند) در خوابگاه‌های مختلف دانشجویی زندگی کرده‌ام و دارای یک اتاق مستقل بوده‌ام ولی گروه کنترل‌گرفکر همواره به این اتاق‌ها دسترسی داشته‌اند و تا به حال چندین بار مدارک و پول‌هایم را که در اتاق‌هایی با در بسته و قفل شده بودند به سرقت برده‌اند.

تا کنون برای اعتراض به این اعمال غیرانسانی که با همکاری و حمایت سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه صورت گرفته و می‌گیرد، به سازمان‌های حقوق بشر و سیاستمداران اروپایی مکاتبه و یا مراجعه کرده‌ام اما حاصلی در بر نداشته است (بجز آثار جزئی و موقتی^۲)، بعضی از اقدامات انجام شده به شرح ذیل است:

- (۱) به رئیس جمهور اتریش دو بار نامه نوشتم.

- (۲) به سازمان ملل و شخص دبیرکل یک نامه و چندین پست الکترونیکی فرستادم.

- (۳) یکبار شخصا به مرکز حقوق بشر سازمان ملل در سوئیس رفته و با موریس کاپیتورن، نماینده ویژه دبیرکل در امور حقوق بشر ملاقات و گفتگو کردم.

- (۴) به مرکز بازرسی پارلمان سوئد درخواست بررسی دادم.

- (۵) چندین مرتبه به مراکز سازمان عفو بین‌الملل مراجعه و مکاتبه نمودم.

- (۶) به وزیران خارجه و آموزش عالی سوئد نامه نوشتم.

می‌کنند، از مرگ بدتر است، و اگر بخواهنگی توانند به او دستور خودکشی دهند و مطمئن باشید هر کسی هم جای او باشد اطاعت خواهد کرد منظور از این پانویس برای ترساندن نیست، بلکه دور کردن اوهام و شناساندن متجاوزان اسطمن هستیم کسانی وجود دارند که اگر حقیقت را بدانند می‌توانند درست‌تر قضاوت کنند، خود و دیگران را برهانند

^۱ برخی مواد شیمیایی و میکروبی وجود دارند که در اثر فرسودگی بدن باعث تورم در آن ناحیه می‌شوند، بنابراین من فکر نمی‌کنم که کفش‌ها را عوض کنند بلکه پاها و یا جوراب‌ها به نوعی آلوده می‌کنند که از راه رفتن طولانی قربانی جلوگیری به عمل آورند. پس می‌توان پاها را به وسیله پودر تالک خشک نگاه داشت و از ضد عفونی کننده برای تمییز نگاه داشتن اعضای بدن، مخصوصا جاهایی که بیشتر عرق کنند استفاده کرد پاکیزه نگاه داشتن محل زندگی و لباسها، مخصوصا لباسهای زیر بسیار مهم است امروز مواد ضد عفونی کننده بسیاری در داروخانه‌ها موجود است که می‌توانند مباحثی تمام مواد میکروبی را خنثی سازند

^۲ حتی اگر اثر آن موقتی است باید آن را دنبال کرد. زیرا دست بر روی نقطه حساس آنها گذاشته شده است و گرنه آزمایش‌ها را متوقف نمی‌کردند.

۷) به مرکز پلیس در اتریش و سوئد مراجعه نمودم.

۸) موضوع را به چند تن از فعالان حقوق بشر اطلاع دادم.

برای یکی از فعالان حقوق بشر در امریکا پیام تلفنی گذاشته و موضوع را توضیح دادم و فردای همان روز صدای او را از میکروفون‌های مذکور شنیدم که جملات درخواستی گروه کنترلگرفکر را تکرار می‌کرد. در مجموع از آنجایی که مدرکی در دست ندارم، اقدامات فوق بی نتیجه بودند. یکبار نیز گفته شد که شما ممکن است مشکل روانی داشته باشید، بنابراین به روان پزشک و سپس روانکاو مراجعه نمودم و با انجام آزمایش‌هایی که صحت و سلامت مرا تایید کرد، این حربه را نیز از دست ایشان گرفتم.^۱ حال با توجه به اینکه در یک حلقه بسته از سرویس های اطلاعاتی قرار گرفته‌ام که مدرک تهیه از کارهای آنها بسیار مشکل است، (حلقه آدم خوران و آدم فروشان)، از هموطنانی که امکان و ابزار آزمایش تشخیص و تایید وجود میکروفون های یاد شده را داشته و یا در این زمینه آگاهی دارند، خواهشمندم که با اینجانب تماس حاصل نمایند.

پایان

^۱ مراکزی که این‌گونه اذیت و آزارها در آنها صورت می‌گیرند همیشه به نوعی به این گونه افراد اجازه چنین کارهایی راه‌نهند. بنابراین آنها هم در این نوع اذیت و آزارها شریک هستند برای جلوگیری از این گونه اعمال باید به دادگستری که در همه جای دنیا مستقل از ساولطان دولتی است مراجعه کرد و یا مدارک محکم از آن مرکز که در اینجا دانشگاه است شکایت نمود اگر تعداد شکایات زیاد شوند، اولین اثری که خواهند داشت مطلع کردن اشخاص کلیدی در دانشگاه است و مطمئن باشید که همه طرفدار این گناه متجاوز نیستند

داستان محمد

یکی دیگر از قربانیان که از خاورمیانه است و محمد نام دارد داستان‌ها و تجربه‌های خود را از سال‌هایی که در بند گروه‌های کنترل‌گرفکر بوده به صورت خلاصه نوشته است که در ذیل آن را می‌خوانید:

این اولین بار است که راجع به زندگی ام با کسی صحبت می‌کنم. تو را انتخاب کردم برای آن که افکارت بیشتر به واقعیات نزدیک است تا دیگران. تو با هرچه در توان داری، با آنها می‌جنگی، و این تحسین‌برانگیز است. من تجربهمایم را برای تو بازگو می‌کنم تا تو بهتر بتوانی فن آوری و تاثیرات مخرب آنها بر روی زندگی دیگران را دریابی.

این فن آوری از پر سودترین تجارت‌هایی است که آنها دارند. من وارد جزئیات کارهای آنها، از قبیل چطور و چگونه ماموران و قربانیان خود را انتخاب می‌کنند نمی‌شوم. تو می‌توانی آنها را به صورت سازمانی که قوانین خاص خود را دارد بنگری. اما سوال اینجا است، محصول آنها چیست؟ برده، یعنی انسان‌ها گوسفند و ارانه مطیع چوپانان خود باشند؟

برده‌داری جواب قانع‌کننده‌ای نیست. پس محصول آنها چیست؟ تنها یک جواب دارد، و آنهم توهم و حيله کنترل است. ولی این حيله و توهم برای کسانی است که از این فن آوری استفاده می‌کنند نه برای قربانیان. برای اینکه ما توانای آنها را می‌دانیم و از آنها ترسی نداریم، پس چگونه می‌تواند ما را کنترل کنند؟ تنها جواب آن این است، فقط با استفاده از نادانی مردم.

هر دلیلی که در ذهن علیل‌شان برای تولید چنین دستگاه‌هایی بود، پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با کودتای نافرجام علیه جرج بوش پسر از میان رفت. گروه‌های چند میلیونی آنها در سراسر کشورهای انگلیسی‌زبان و متعهدان آنها با گروه‌های مافیایی عظیمی تبدیل شدند که مانند سرطان وجود خودشان را می‌خورد، و حالا سعی در خنثی کردن این گروه‌ها، با متحد کردن سازمان‌های امنیتی خود هستند، و چنین فن آوری را با همان تکنیکی که موجب فاجعه ۱۱ سپتامبر شده است به کشورهای جهان سوم می‌فروشند تا بیشتر موجب بدبختی این کشورها شوند. باعث تعجب است که این کشورها نیز این فن آوری را مانند کیک داغ خریداری می‌کنند و بر مردم خود بکار می‌برند.

در سال ۱۹۸۰ در وین برای گرفتن ویزا وارد سفارت امریکا شدم ولی چند دقیقه پس از ورودم به سفارت لرزه‌هایی همچون برق گرفتگی تمام وجودم را فرا گرفت و این لرزه‌ها چنان مشهود بود که یکی از

خانم‌های مسئول آنجا به من گفت که خونسرد باش. بعد از مدتی که از این جریان گذشت تمام بدنم متورم شد، مانند چاقی کاذب.

در آن سال من دو پذیرش دانشگاهی از کانادا و امریکا داشتم که کانادا را انتخاب کردم و سفارت کانادا در وین چنان راحت به من ویزا داد و تمام سد ها را از جلوی راه برداشت که فکر می کردم معجزه‌ای رخ داده است. در سال ۱۹۸۱ ب‌عنوان دانشجوی خارجی وارد خاک کانادا شدم و تحصیلاتم را ادامه دادم و تورم بدنم نیز از بین رفت.

من در دبیرستان شاگرد نم‌ونه بودم و حافظه بسیار خوبی هم داشتم، نکته عجیب اینجا بود که من تمام امتحانات میان‌ترم دروس دانشگاه را خراب می کردم و در امتحانات آخر دوره نمرات بسیار عالی می گرفتم، این را به ضعف زبان انگلیسی‌ام که زبان دوم من بود نسبت می‌دادم. در سال‌های نخست تحصیل در دانشگاه دندان‌درد داشتم و به درمانگاه دندانپزشکی دانشگاه که قیمت کمتری نسبت به دندانپزشکی‌های خصوصی داشت، می‌رفتم.

در سال ۱۹۸۴ در حین تحصیل برای مهاجرت به کانادا اقدام کردم^۱ و باید آزمایش‌های پزشکی^۲ را که اداره مهاجرت خواستار آن بود انجام می‌دادم. برای انجام این آزمایش‌ها به درمانگاه دانشگاه مراجعه کردم. پزشکی که مرا معاینه کرد، به من گفت که من فتق دارم و تا جوان هستم و این بیماری وخیم نشده است، باید آن را عمل کنم. من با وجود نداشتن هیچ عوارضی ب‌علت جوانی و نادانی این عمل جراحی را در بیمارستان شهر کوچکی که دانشگاه من در آن بود، به انجام رساندم.

بعد از گرفتن مهاجرت در سال ۱۹۸۵، من کنترل چشم‌هایم را از دست دادم و زمانی که چشم به کسی یا چیزی می‌دوختم دیگر نمی‌توانستم چشم از آن بردارم. مشکل دیگر من، نعوظ‌های عصری بی‌دلیل و بی‌احساسی بود که من را به کلی از اجتماع دور کرد و تنها شدم و در خود فرو رفتم.

البته باید یادآوری کنم که من همیشه فردی سالم و ورزشکار ی بودم و از لحاظ بدنی نسبت به وزنم که همیشه ۶۵ کیلوگرم بود، بسیار نیرومندتر بودم. نیرومندی بدن و موفقیت‌های من در رشته تحصیلم از من فردی که همیشه به خود اتکا داشت و دارای اعتماد به نفس است، ساخته بود.

در سال ۱۹۸۹، زمانی که برای یک شرکت بزرگ بیمه کار می‌کردم، با رئیسم اختلافی ایجاد شد و اذیت و آزارهای این گروه علنی شد. به دلایلی که در آن موقع برای من نامعلوم بود، همیشه دچار تشویش، سر

^۱ Landed Immigrant Status

^۲ Physical Examination

در گمی، کم حافظه گی، بی خوابی و شوک‌های الکتریکی می‌شدم. حالت افسردگی شدید و سوءظن به من دست داد که دیگر توان باقی ماندن در کانادا را نداشتم و به کشورم باز گشتم.

در سال ۱۹۹۰ به استخدام ارتش در کشورم درآمد، ولی باز هم کنترل چشم‌هایم را نداشتم و دچار نعوذهای عصبی می‌شدم، که با بستن چشم‌ها و پوشیدن زیر شلواری‌های تنگ آن دو مشکل را خنثی نمودم. پس از آن مشکلات دیگری در حین خدمت برای من رخ داد. ابتدا صدای تک‌ضربه و یا دو ضربه‌هایی بود که به هنگام تنهایی در اتاقم شنیده می‌شد. حال می‌خواست این اتاق در منزلم باشد و یا در محل کار فرقی نمی‌کرد. مانند آن بود که آنها می‌توانستند افکارم را بخوانند، هر وقت به افکاری دست می‌گرفتم که مخالف عقیده آنها بود با تک‌ضربه‌ای مرا هوشیار می‌ساختند و هرگاه از افکارم خشنود بودند با دو ضربه مرا آگاه می‌کردند و همیشه زمانی این اتفاقات می‌افتاد که تنها بودم.

پس از مدتی، درد چشم‌هایم آغاز شد. افکاری که مد نظر آنها نبود را با دردی در چشم‌چشم به من هشدار می‌دادند و اگر از افکارم خشنود بودند، با دردی در چشم‌راستم خشنودی خود را اعلام می‌ساختند. این علائم در همه جا با من بودند!

در تمام مدت، احساس می‌کردم چند نفر در تعقیب هستند، ولی به این امر توجه نمی‌کردم و اجازه ندادم این مسئله در زندگی‌ام اختلالی ایجاد کند. اتفاق عجیب دیگری که برای من افتاد این بود که، بعضی مواقع می‌توانستم جریاناتی را که در پشت سر و یا در نقطه کور بینایی‌ام بودند ببینم. مانند آن بود که در جلوی رویم اتفاق می‌افتند.

در همین زمان یکی از آشنایانم از کانادا با افسردگی شدید به کشور بازگشت و پس از مدتی به زندگی خود خاتمه داد.

من از ارتش بیرون آمدم اما همچنان مشکلاتی را که در آنجا داشتم با خود همراه می‌دیدم. پدرم در اثر بیماری‌هایی که برای پزشکان قابل تشخیص نبود، مانند آگرمای‌های شدید پوستی و تورم اعضای بدن و ناراحتی‌های کبدی درگذشت^۱. مادرم هم به علت افسردگی، تنها محل درآمدش را که خانه‌اش بود فروخت که پس از مدتی کوتاهی قیمت آن خانه پنج برابر شد.

حالت دیگری که در من به وجود آمد، پوزخندهایی بود که در زمان بستن قراردادهای تجاری بر روی لبانم نقش می‌بستند و من نمی‌توانستم آنها را کنترل کنم و موجب لغو قراردادهای مهم می‌شدند^۱.

^۱ زمانی که گروه کنترل‌گر فکر کسی را تحت کنترل می‌گیرد، باید مطمئن بود که دیگر اعضای خانواده از جمله کودکان نیز تحت کنترل هستند.

زمانی که ازدواج کردم، سفارت کانادا بدون هیچ دردسری برای همسرم ویزای گردشگری صادر کرد، این واقعه نه پیش از آن و نه پس از آن برای کسانی که شرایط مرا داشتند اتفاق نیفتاد. گفتنی است که در تمام مدت آشنایی با همسرم قبل از ازدواج احساس آرامش می کردم و یکی از دلایل ازدوایم همین بود. زمانی که به کانادا پانهادیم، تمامی عوارض مذکور در من دوباره پدیدار شدند.

در کانادا مهم نبود که من چقدر خوب کار می کردم و یا مدیرم از من راضی بود، همیشه کارم را از دست می دادم. زخم پشت سر هم بچه سقط می کرد و دچار بیخوابی، سردرد، کمر درد و مچ درد شده بود، من هم همینطور. هرچه به پزشکان مراجعه می کردیم هیچ یک از دکترا نمی توانستند دلیل اصلی سقط جنین های مداوم همسرم را پیدا کنند، آنقدر بروی ما آزمایش های مختلف انجام داده بودند که ما تبدیل به موش های آزمایشگاهی آنان شده بودیم.

عجیب اینجا بود که هیچگونه گلی در آپارتمان ما شکوفه نمی زد، حتی اگر گل را با شکوفه می خریدیم، شکوفه هایش را از دست می داد و سبز باقی می ماند. همسرم به من می گفت که شب ها مانند اینکه به من برق وصل کرده باشند اعضای بدنم جهش پیدا می کنند و من با وجود خواب سنگینی که داشتم، صبح ها با خستگی زیاد بر می خاستم و از شدت عرق بیشماری که در خواب می کردم مجبور به عوض کردن ملحفه ها می شدیم.

این جهش ناگهانی را من در همسرم نیز به هنگام خواب می دیدم. زمانی که من با همسرم آشنا شدم، زن بسیار پر کار و سالمی بود، و با وجود گرمای شدید همیشه از او بوی خوشی ساطع می شد که طبیعی بود. اما در کانادا دچار بی اعتمادی به خود و افسردگی شده و از عرق بدنش بوی ادرار و یا آمونیاک به مشام می رسید.

در سطح سرم دچار سوزشی مانند سوزش اسید شده بودم، با وجودی که هر روز حمام می کردم و سرم را با شامپوهای مخصوص می شستم این سوزش از بین نمی رفت و حدود بیست کیلو گرم هم به وزن بدنم اضافه شده بود و این در حالی بود که هنوز عوارض دیگر را نیز داشتم، و می توانستم هر از چند گاهی مدیرم، که از نقطه کورم به من نزدیک می شد ببینم.

از جمله دیگر مسائل این بود که زمانی که بین خواب و بیداری در تخت خوابم بودم ناگهان خودم را نیم متر بالاتر از تختم احساس کردم و ناگهان شنیدم که یکی به انگلیسی می گفت: هنوز بیدار است، و ناگهان برف

^۱ این نوع واکنشها بارها در قربانیان دیده شده است، مانند آن مهاند که در کاری تقلب می کنند، ولی بیشتر قربانیان انسانهایی بسیار درست کارند و می توان به آنها اطمینان نمود

بدن خود بازگشتم. دیگر آن کفدر تمام مدت حالتی مانند برق گرفتگی در بدنم احساس می‌کردم و این خستگی عجیبی را در من القا می‌کرد.

یادآوری این نکته لازم است که تا آن موقع با من به وسیله تکلم ارتباط برقرار نشده بود و فقط با کوبیدن به دیوار و یا درد چشم راست و چپ خشنودی و یا ناراضی بودن خود را ابراز می‌کردند.

در پائیز سال ۲۰۰۱ تصمیم به روز آمد کردن تحصیل نمودم. برای ورود به این گونه کلاس‌ها باید چندین آزمون ورودی را قبول می‌شدم. در یک دانشگاه نمرات ریاضی‌اتم بالای ۹۰ بود ولی در انشاء زبان انگلیسی قبول نشدم. بار دیگر متری را از روی کتاب حفظ کردم و در آزمون دانشگاه بعدی نوشتم. باز هم قبول نشدم. دیگر از انشاء خودم مطمئن بودم و تقاضای دیدن امتحانم و بردن آن را به دفتر حقوق بشر دانشگاه کردم، که ناگهان شنیدم آنها اشتباه کرده‌اند و مرا برای ثبت نام پذیرفتند.

کلاس‌ها شروع شدند و من آنها را بیش از پیش در اطراف خود احساس می‌کردم و اذیت و آزارهای آنها به مرحله جدیدی ارتقاء پیدا کرد. آنها دیگر به وسیله صدا، نه از طریق گوش بلکه مستقیم در جمجمه، ب من به انگلیسی و به زبان مادریم ناسزا می‌گفتند. گاهی اوقات احساس می‌کردم که همکلاسی‌هایم نیز از این جریان باخبرند. یکبار که اذیت و آزارهای آنها از حد گذشت، استادی که در حال تدریس و رئیس دانشکده نیز بود، ناگهان با صدای بلند گفت "خودنمایی کافی است" و آنها اذیت و آزار را کنار گذاشتند. باید حقیقت را گفت، تقریباً می‌دانستم که چه می‌گذرد ولی از ترس اینکه به من بیمار روانی بگویند، خاموش نشستم و تمام این اذیت و آزارها را به جان خریدم. به احتمال زیاد تمام کسانی که به وسیله این گروه‌ها اذیت و آزار می‌شوند، برای اینکه موقعیت اجتماعی خود را، هرچند که پابین باشد، از دست ندهند و به آنها بر چسب دیوانگی زده نشود سعی در مسکوت گذاشتن این گونه شکنجه‌ها می‌کنند.

در کلاس به ناگهان گرم و یا سردم می‌شد و یا به خواب می‌رفتم. حافظه کوتاه مدت را از دست داده بودم، باید مطلبی را چندین و چند مرتبه می‌خواندم تا به خاطر بسپارم و این در زندگی من زیاد اتفاق نیفتاده بود.^۱ در آپارتمانم بدتر از کلاس بود، پوست سرم می‌سوخت، هرچه را که می‌دیدم آنها هم می‌دیدند، تمرکزم را بهم می‌زدند، اما در تکالیفم کمک می‌کردند تا آنها را انجام دهم، به نظر می‌رسید که نمی‌خواهند که من مطلب جدیدی را بیاموزم.^۲ روزی در حال دیدن مطلبی بودم که ناگهان سطری را که در مقابل چشمانم

^۱ بسیار جالب است که چگونه میتوان به حضور گروه کنترلگر فکر پی برمحمد کسی بود که توانست بخشی از کتابی را حفظ کند و آزمون

ورودی به دانشگاه را بگذرانند، اما مدت کوتاهی پس از آن حافظه کوتا مدتش را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند چیزی بیاموزد

^۲ این تکنیک به صورت مختصر در داستان شاهین‌مشاهده شد که اجازه نمی‌دهند قربانیان مبحث جدیدی را یاد بگیرند به احتمال زیاد یادگیری قربان باعث اختلال در کارهای آنها میشود. مطلب دیگری که در داستان محمد بطیر نظر داشت این است که او شخص تحصیل کرده‌ای است و ادامه

بود شروع به قرائت کردند، و وقتی که قرائت شان تمام شد حافظه ام را از آنچه که برایم خوانده بودند، پاک کردند.

این ماجراها برایم مانند کابوس شده بودند، دلم می خواست که از خواب بیدار شوم و کابوس ها از میان بروند. تصمیم گرفتم که به دکتر مراجعه کنم که شاید با مداوا از این کابوس وحشتناک رهایی یابم. اما آنها با قطع وصل دستگاه های شان مرا مطمئن ساختند که بیمار نیستم. تمام عوارضی که من داشتم حاکی از بیماری شیذوفرنی بود. با وجود این، هر لحظه که به آنها می گفتم دستگاه را خاموش کنید، آنها این کار را انجام می دادند و من به یک آسایش موقتی دست پیدا می کردم. چنین درخواستی را چندین و چند بار در زمان های مختلف کردم و هر بار نتیجه مانند قبل بود و من احساس آسایش می کردم. در حال حاضر که به این موضوع فکر می کنم از خود می پرسم چرا آنها نمی خواستند که من به پزشک مراجعه کنم^۱؟

من می دانستم که آنها می توانند از افکارم مطلع شوند، بنا براین به اینترنت رفتم و در موتور جستجوی گوگل کلمه Mind reader را تایپ نمودم و به سایت www.raven1.net دسترسی پیدا کردم. در این سایت مانند این بود که زندگی نامه مرا نوشته بودند. چگونگی تعقیب، جدا سازی از دیگران، ترور شخصیت و چگونگی های دیگر، و تمامی عوارض مایکروویو را هم داشتم.

حال که آنها را شناخته بودم، اذیت و آزارهای آنها صدها مرتبه بدتو شده بود اما دیگر می دانستم چه خبر است و متوجه کارهای آنها بودم. دانستم که آنها می توانند بجا جای من سخن بگویند (کنترل سخنگویی مرا داشتند) و می توانستند عواطف گوناگون مانند ترس شدید، تردید، عشق، تنفر، عصبانیت، آرامش، عصبی بودن، رویا، شهوات جنسی و افکار مختلف را به من القا کنند.

همسرم حامله بود، زمانی که بچه ام را در داخل رحم به وسیله دستگاه اولترا ساوند^۲ (ما فوق صوتی) دیدم، مانند ماهی وحشت زده درون تنگ آب چنان با سرعت از یک سو به سوی دیگر می رفت که گویی چیزی او را به شدت آزار می داد، بار دیگر که جنین را دیدم، خود را چنان به گوشه ای چسبانده بود که گویی

تحصیل می دهد، چگونه این افراد می توانند به او در به انجام ساندن تکالیفش کمک کنند؟ جواب سؤالا این است که بعضی از هم شاگردان مسئولان دانشگاه در این امر دخالت دارند

^۱ یکی از بهترین کارهایی که قربانی می تواند انجام دهد این است که با یک متخصص مطمئن مشورت کند و حس سوظنی را که در او به وجود آورده اند از وجود خود بیرون کند و نه تنها کاری را که گروه کنترلر فکر به او می کند انجام ندهد بلکه عکس آن را انجام دهد اینجا محمد باید یک پزشک خوبی پیدا میکرد و حقایق را به او می گفت.

خود را از چیز ناراحت کننده ای پنهان می‌کُود، دکتر به ما گفت بچه شما بسیار خجالتی است . در پنج ماهگی به ما خبر دادند که بچه مونگول^۱ است و ما به حاملگی خاتمه دادیم.

من و همسر سعی کردیم درباره این موضوع با دیگران صحبت کنیم، ولی بی فایده بود، و به غیر از ناامیدی چیز دیگری نصیب ما نشد.

در کلاس درس صدای چند زن را که جیغ می‌کشیدند در سرم انداخته که نزدیک بود سگته قلبی کنم (با استفاده از دستگاه صوت به جمجمه)، کلاس را ترک کردم و دیگر برنگشتم. همان شب در موقع خواب چنان ترس عمیقی در من القا کردند، که اگر نمی‌دانستم آنها هستند حتما سگته می‌کردم، بارها می‌گفتند که به کشور بازگرد و سرانجام مجبور به این کار شدم.

در هواپیما باز گرفتار همان ترس شدم و دانستم که آنها با من هستند^۲. در ترانزیت فرودگاه بلو هم دچار سوزش شدید پوست سر شدم. مانند این بود که مرا تا آنجا تعقیب کرده بودند. در کشورم ماموران خودمان مرا تحویل گرفته (حواسم جمع بود و اینطور به نظر می‌رسید) و با وجود وسایل الکترونیکی زیادی که داشتم و مشمول عوارض گمرکی می‌شد، بدون دردسر وارد کشورم شدم.^۳

در کشورم آزمایش‌ها بر من بسیار شدیدتر بودند، در اینجا متوجه شدم که اعضای بدنم دیگر در کنترل من نیستند و آنها می‌توانند آن را هم کنترل کنند. تجاوزات جنسی الکترونیکی بر من آغاز شد، دیگر زبان از بیان این موضوع ناتوان است، هر گونه فکرش را کنی بر من انفاق افله.

برای کسانی که تازه می‌خواستند به خدمت این گروه‌ها در آیند، موش آزمایشگاهی شده بودم. ولی جالب اینجا بود که این افراد از مناطق مختلف دنیا بودند. همزمان چندین گروه با هم در سرم صحبت می‌کردند و اگر من با صدای بلند خسخسی که قبلا ضبط کرده بودم به وسیله هدفن در محاوره آنها اخلاص ایجاد می‌کردم، آنها به هم می‌گفتند که با تلفن تماس بگیرند. من فکر می‌کنم که یک گروه آموزش دهنده بود و گروه و یا گروه‌های دیگر آموزش می‌دیدند. وقتی که دانشجویان با هم شوخی می‌کردند من می‌توانستم لهجه‌های آنها را تشخیص دهم. آنها با لهجه‌های مختلف مانند هندی، عربی، فارسی، افریقایی، امریکای شمالی، انگلیسی سخن می‌گفتند.

^۱ Down syndrome

^۲ از اینجا می‌توان فهمید که دستگاه‌ها کوچک و قابل حمل هستند، برای اینکه پس از رویداد سپتامبر اجازه ورود دستگاه‌های غیر معمول را به داخل هواپیما نمی‌دادند بنابراین این دستگاه‌ها باید شبیه دستگاه‌هایی مانند تلفن همراه ویا رایانه‌های قابل حمل و یا وسایل جانبی آنها باشد و در محیط بسته احتیاج به مقدار زیادی انرژی برای به کار انداختن آن نباشد

^۳ اینجا به راحتی می‌توان گروه‌هایی که با هم کار می‌کنند را دید، ولی هر کشوری ماموران خودش را دارد

در زمان‌های مختلف چندین تن افراد مهم با من صحبت کردند و حالم را پرسیدند، یکی از آنها لهجه چینی و دیگری اروپایی داشت، دیگران را زیاد بخاطر نمی‌آورم، اما پیش از اینکه آنها با من سخن بگویند گروه کنترل‌گرفکر به من می‌گفتند که مواظب رفتارم باشم.

فکر می‌کنم به کسانی که این دستگاه‌ها را می‌فروشد آموزش هم داده می‌شود. به نظر من پس از رویداد ۱۱ سپتامبر آنها دیگر نتوانسته‌اند از طریق کانادا به کشورهای مسلمان این دستگاه‌ها را بفروشند، بنا براین یکی از شعبات خود را با کمک دولت در این کشورها برپا ساخته‌اند و متأسفانه من هم تعلیم پس از خرید این گروه‌ها شدم.

یکبار هم به من گفته شد که به دانمارک بروم، در یکی از خیابان‌ها، خانم میان‌سال و بلوندی که چهره‌اش، اروپایی به نظر می‌رسید مرا در تحت نظر داشت. بعدها به من گفته شد که آنها رای‌شان را عوض کردند. مثل اینکه مرا پسند نکردند. در هر صورت فکر می‌کنم که این گروه‌ها، با هم به تبادل موش‌های آزمایشگاهی می‌پردازند (یعنی اشخاصی مانند من) و یا در خرید و فروش آن دست دارند.

گاهی اوقات تازه کاران گروه فکری از آموزش دهندگان خود سوالاتی می‌کردند و یا به آنها چیزهایی می‌گفتند که سرخ‌های خوبی برای شناختن ساختار بکارگیری فن‌آوری آنها بود. زمانی زیر دوش بودم و ادرار می‌کردم، ناگهان صدای خانمی به گوشم رسید که می‌گفت: "مثل اینکه چیزی از من می‌رود، جواب این بود، البته با خنده، باید دستگاه را می‌بستی." به نظر من در آن سو، گروه کنترل‌گرفکر شخصی را به رایانه متصل کرده‌اند که می‌تواند هرگونه احساس مرا دریابد. در نتیجه، زمانی که ادرار می‌کردم همین حالت هم به او دست داد، نمونه دیگری بگویم، هر وقت ادرار داشتم، و مشغول کاری بودم و نمی‌توانستم در آن موقع به دستشویی بروم، خانمی به من می‌گفت که برو ادرار کن، فکر می‌کنم که خانم‌ها در نگاهداری ادرار خود مشکل دارند، چون هیچوقت چنین مشکلی را با آقایان نداشتم.

یکی دیگر از تجربه‌های من با این گروه زمانی بود که متوجه شدم، دانشجویان ج دید این گروه از کشورهای عربی هستند، بنابراین تا صبح فیلم‌های غیر اخلاقی مستهجن نگاه کردم، افراد نوبت صبح که آمدند با خنده برای همدیگر تعریف می‌کردند که آن گروه چگونه خود را از لحاظ جنسی تخلیه نمودند. این تجربه من ثابت می‌کند که هرچه را من می‌بینم آنها نیز قادر به دیدن آن هستند.

آنها از نوعی باکتری که به تابش مایکروویو واکنش نشان می‌دهد برای کارهای خود استفاده می‌کنند، بعضی از این باکتری‌ها دارای بوی خاصی هستند. یک نوع از این باکتری‌ها در انسان سوزشی مانند سوزش اسید ایجاد می‌کند که من آن را پروی سر و قسمت پشتم احساس می‌کنم. این نوع باکتری‌ها را می‌توان تا

حدودی با ضد عفونی کننده ها از میان برد. باکتری دیگری که بر روی من آزمایش شد و در جاهایی قرار میگردد که بیشتر عرق می کنند و مانند عرق سوز ظاهر می شوند، اگر به آنها امواج مایکروویو نتابد، خارش به همراه ندارند، ولی در اثر تابش مایکروویو، فعال می شوند و قربانی را به شدت به خارش می اندازند. تمامی این دردها و یا خارش ها به وسیله آنتی بیوتیک‌های مختلف از نوع خوراکی و جلدی از بین می روند. اگر بدن قربانی عفونی نشده و یا جراحی نداشته باشد، تشعشعات مایکروویو در قربانی، درد و یا خارش را ایجاد نمی کند، ولی تاثیرات مخرب خود را بر روی انسان چه با درد و چه بی درد می گذارد. امید است روزی برسد که هیچ شخصی گرفتار این گروه‌ها نباشد.

پایان

داستان چارلز رابرتس

The Times

October 04, 2006

Killer told wife he was a child abuser,
ready to strike again
From Tim Reid in Nickel Mines

[Amish murders: photographs](#)



Charles Roberts

The gunman who shot and killed five Amish girls in a school telephoned his wife seconds before the massacre to say that he had molested young relatives 20 years ago, and dreamt of sexually assaulting children again, police said yesterday.

Charles Roberts, 32, who killed himself after shooting ten girls at pointblank range on Monday, arrived at the Amish school with sexual lubricant, plastic flex-ties and restraints, apparently ready to subject his victims to a drawn-out ordeal even more terrifying than the one they suffered.

But Roberts panicked at the prompt appearance of officers at the scene and police said there was no evidence that he sexually assaulted any of the girls before opening fire.

In a rambling suicide note left for his wife at home, Roberts also expressed his grief at the loss of their baby daughter, Elise, nine years ago, who was born prematurely and lived for only 20 minutes. Commissioner Jeffrey Miller said: "He was angry at God and expressed hate for himself over the loss of his daughter."

Mr Miller added that Roberts was not Amish and did not appear to be targeting the community. He seemed intent on killing young girls, whom he knew he would find in the schoolhouse.

Police said that they found a disturbing "checklist" in his truck after the massacre, which showed how premeditated the attack had been. The list included tape, tools, KY Jelly, bullets, guns, earplugs and wood.

Roberts arrived at 10.30am on Monday at the one-room school in Nickel Mines with two pistols, a 12-bore shotgun, two knives, a stun gun, 600 rounds of ammunition, gunpowder and a change of clothes. He let the male students and adult women go then boarded up the doors. He chained up all ten girls against the blackboard and shot each one, many through the back of the head "execution style". Three died immediately, but early yesterday morning the parents of two more girls allowed their daughters to be taken off life support machines.

Police released the names of the dead girls as Mary Liz Miller, 8; her sister Lina Miller, 7; Naomi Rose Eversole, 7; Anna Mae Stoltzfus, 12; and Marian Fisher, 13. Five other girls, aged 6, 11 and 13, and two aged 8, remain seriously wounded, but four have been taken off the critical list. The unnamed sister of Anna Mae Stoltzfus remains critical. Mr. Miller said Roberts, a father of two sons and a daughter, might well have planned to sexually assault the girls before he killed them, but panicked after state police surrounded the schoolhouse. He had weapons and supplies indicating that he was prepared for a long stand-off, Mr Miller said, including a bucket, toilet paper and rolls of clear tape.

At 10.50am on Monday, Mr. Miller said, Roberts called his wife and said: "I'm not coming home. The police are here. I molested some minor family members 20 years ago."

An hour earlier he had dropped his children at school.

He left a suicide note for his wife, and one each for his three children. Mr. Miller said that in the note to his wife, Roberts, a milk lorry driver, said that his life had been "changed for ever" by the loss of Elise in 1997.

In another suicide note left in his truck, he again talked about how painful the death of his daughter had been and expressed anger that she had never been able to grow up.

"The note that he left for his wife talks about the good memories together, the tragedy with Elise... his hatred toward himself, his hatred towards God as a result of that event, and he alludes to this other reason for this anger but he can't discuss it with her and it happened 20 years ago," Mr. Miller said. "Later in the note he talks about having dreams for the last couple of years about what he did 20 years ago and in those dreams he says he wants to do those things again." "Twenty years ago Roberts was 12." "It is unknown whether it was molesting, or fondling, or sexually assault or nothing at all," Mr. Miller said. "We do not know."

He said police interviewed Roberts's family, including his parents and his parents-in-law, "and they had no knowledge of any molesting by Roberts affecting any family member". Police had no evidence of a complaint being made. Roberts's friends and family remain mystified. He lived a mile from the school and had lived alongside the Amish most of his life. He usually parked his car in Nickel Mines while he did his milk rounds. In a statement his wife, Marie, said: "My husband was

loving, supportive and thoughtful, all the things you'd always want and more. He was an exceptional father. He took the kids to soccer practice and games, played ball in the backyard and took our seven-year-old daughter shopping. " Jim Brubaker, a relative, said: " It's just unbelievable. He was so mild-mannered. It was the last thing you would expect of him. "

در شبکه‌های تلویزیونی امریکا اخباری را دیدم که از جنایات گروه کنترل‌گرفکر و یا متجاوزان فکری سخن می‌گفت. در اوایل ماه اکتبر ۲۰۰۶ شخصی به‌نام چارلز کارل رابرتز چهارم^۱ ۳۲ ساله وارد مدرسه تک اتاقی آمیش‌ها^۲ در نیکل ماین پنسیلوانیا امریکا^۳ شد و تمامی شاگردان و معلمان را بیرون راند و فقط ۱۰ دختر بچه ۶ تا ۱۳ ساله را در کلاس نگاه داشت و به آنها از فاصله نزدیک شلیک نمود، که پنج تن از این دختران به قتل رسیدند و بقیه مجروح شدند، سپس بشلیک گلوله‌ای خود را کشت.

گاردین^۴ در خبر خود می‌نویسد که کارل رابرتز از اذیت و آزار جنسی که به دو دختر بچه از اقوام خود در سن ۱۲ سالگی رسانده بود، دچار ندامت شده و در خواب دیده بود که دوباره این گونه اعمال را دنبال خواهد کرد.

گاردین به نقل از همسر رابرتز می‌نویسد که او پدر بسیار خوبی برای فرزندانش بود و مرگ یکی از دختران او در ۹ سال پیش در زمان تولد، تاثیر عمیقی بر او گذاشت.

همسایگان و پدر روحانی که رابرتز به کلیسای او می‌رفت، او را انسانی خوب و آرام توصیف نمودند. پلیس می‌گوید که او ۶۰۰ گلوله و لباس‌های اضافی و مقدار زیادی لوازم دیگر همراه داشته است و همه از قبل و برای این حمله تدارک دیده شده بود.

آرشیو شیتدپرس^۵ در گزارش خود از قول دو تن از اقوام رابرتز می‌نویسد که او هیچگونه اذیت و آزار جنسی به آنها نرسانده است.

¹ Charles Carl Roberts IV

² آمیش‌ها Amish گروهی از متعصبان مسیحی‌اند که با جهان خارج ارتباطی ندارند و از هیچ‌گونه فن‌آوری پیشرفته امروزی استفاده نمی‌کنند و حتی الکترونیسته‌نیز ندارند و از کشاورزی امرار معاش می‌کنند.

³ Nickel Mines, Pennsylvania

⁴ Suzanne Goldenberg in Quarryville, Pennsylvania, Wednesday October 4, 2006, The Guardian

⁵ Kin say school gunman didn't molest them

AP - 1 hour, 7 minutes ago

NICKEL MINES, Pa. - Two relatives of the man who attacked an Amish school said they were not molested by him 20 years ago as he had claimed, investigators said Wednesday. Charles Carl Roberts IV, 32, revealed to his family in notes he left behind and in a cell phone call to his wife from inside the West Nickel Mines Amish School that he was tormented by memories of molesting his two young relatives 20 years ago. He also spoke of having dreams about doing it again.

هدف من از بازگویی این اخبار نشان دادن دست های کثیف و ردپاهای گروه کنترلگرفکر در این ماجرا است.

پیش از همه مانند مرحوم ادکاکس، که با داستان او آشنا شدیم، به رابرتز تجربه ساختگی القا شد که او احساس ندامت کند^۱، پس از آن به او رویاهایی در همین ردیف القا کردند و او را به این باور رساندند، که او دوباره به این کارها دست خواهد زد.

باید از روان شناسان نقل کنم که رفتار شنیع اذیت و آزار کودکان، عملی نیست که در سنین بالا به انسان دست دهد. این اعمال از جوانی آغاز می شود و هیچ گاه هم پایان ندارد، به این معنی که یک کودک آزار همیشه کار خود را دنبال خواهد کرد و این عادت از او بویک نخواهد شد.

سوالات من این است:

(۱) چگونه یک بچه ۱۲ ساله می تواند کودک آزار باشد؟

(۲) حال بر فرض محال که او این کار شنیع را انجام داده است، چرا پس از ۲۰ سال دچار ندامت می شود؟

(۳) اکنون که دچار ندامت شده است، چرا به دختر بچه های ۶ تا ۱۳ ساله متعصبان مسیحی حمله می برد در حالی که خود پدر دو دختر بچه است؟

(۴) چرا رابرتز خود را برای مقابله بلند مدت آماده کرده بود؟

(۵) اگر رابرتز ۶۰۰ گلوله داشت و خود را برای مقاومت بلند مدت آماده کرده بود، چرا زود به زندگی خود خاتمه داد؟

در اخبار ضد و نقیض گزارشگران متعدد در این خصوص می بینیم که آنها سعی دارند خوانندگان را از حقایق پشت پرده آگاه کنند بی آنکه خود را به دردمر بیندازند.

همواره در این گونه حمله ها، حمله کنندگان برای گرفتن کمک و شنیدن حرف هایشان از همه جا نا امید هستند و با استفاده از گروگانگیری سعی در جلب توجه همگانی می کنند تا حرف هایشان شنیده شود، در حمله رابرتز به بچه های بی گناه هیچگونه پیامی به غیر از حرف هایی که درباره او می زدند در کار نبود! چرا؟ تحقیقات در خصوص گروه کنترلگرفکر به من نشان داده است که آنها به هیچ وجه، منشاء خود را که چه کسانی هستند و مربوط به کدام سازمان می شوند را به قربانیان نمی گویند و همیشه سعی دارند خود را

^۱ بیشتر تجربه های ساختگی که متجاوزان فکری به قربانیان خود القا می کنند، درباره کودک آزاری است که شنیع تر از این تجربه، تجربه دیگری نیست.

کسانی معرفی کنند که دشمنان گروه‌های کنترل‌گرفکر هستند، زیرا اعضای گروه کنترل‌گرفکر می‌دانند که به چه اندازه مورد تنفر قربانیان قرار دارند. آنها از این تنفر استفاده می‌کنند و آن تنفر را متوجه دشمنان خود می‌نمایند، که در این ماجرا، گروه مورد نظر متجاوزان فکری، آمیض‌های متعصب مسیحی است.

به احتمال زیاد، زمانی که گروه کنترل‌گرفکر، رابرتز و بچه‌های او را مورد شکنجه قرار می‌دادند خود را آمیض معرفی کرده‌اند و با القای تجربه ساختگی کودک آزاری به او، و آن که متعصبان مسیحی هستند، شکنجه‌های خود را اینگونه برای رابرتز توجیه نمودند.^۱

به بیان روشن‌تر، به رابرتز گفته‌اند: به دلیل اینکه تو کودک آزاری و ما هم آمیض (متعصبان مسیحی) هستیم، بنابراین تو را با شکنجه به راه راست هدایت می‌کنیم، و هر زمان که می‌خواستند او را شکنجه کنند به او افکار کودک آزاری القا می‌کردند.

در فصل‌های مختلف شرح داده‌ام که گروه کنترل‌گرفکر بر روی کودکان سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت می‌کنند و از عشق والدین به فرزندان هم استفاده می‌نمایند تا بتوانند آنها را نیز تحت کنترل بگیرند.^۲

آقای رابرتز، بی‌خبر از این‌گونه فن‌آوری‌ها و روش‌ها و ناامید از همه‌جا، خود را برای جنگ با آمیض‌ها آماده کرد. با خرید مقدار زیادی مهمات، لباس و غیره به کلاس درس آمیض‌ها حمله نمود و دختر بچه‌ها را که هم سن و سال دختر بچه‌های خود او بودند گروگان گرفت تا بتواند پیام خود را که محافظت کردن از بچه‌هایش است به آمیض‌ها و مسئولان برساند.

در هر حال، آقای رابرتز پیش از اینکه بتواند پیامی را به گوش کسی برساند، از گروه کنترل‌گرفکر، دستور خودکشی را دریافت کرد، و او هم قبل از اینکه خود را بکشد از آمیض‌های نگوینخت و از همه‌جا بی‌خبر انتقام گرفت.

ممکن است کسی سوال کند که: از کجا معلوم است که به او دستور خودکشی داده‌اند؟ پاسخ این سوال در نحوه شلیک آقای رابرتز به بچه‌ها نهفته است، شخصی را تصور کنید که با اسلحه شکاری پخش کن در یک اتاق ایستاده است و به ۱۰ دختر بچه که به زنجیر شده‌اند و رو به تخته سیاه ایستاده‌اند شلیک می‌کند.

^۱ گروه کنترل‌گرفکر همیشه برای شکنجه‌های خود داستانهای دروغینی به قربانیان می‌گوید و با القای خاطره ساختگی و القای احساس شهوت در قربانیان سعی می‌کند که آنها را به این باور دارند که مسبب اصلی این شکنجه‌ها خود قربانیان هستند. یکی از این خاطره‌های ساختگی که همیشه از آن استفاده می‌کنند، خاطره ساختگی کودک آزاری است.

^۲ گروه کنترل‌گرفکر زمانی که شخصی را تحت کنترل دارد به این معنی است کفهمه خانواده او تحت کنترل هستند، مخصوصاً کسانی را که از لحاظ واکنش‌های مغزی شبیه به قربانی باشند. این شباهت‌ها در یک خانواده به علت اصل توارث بسیار معمول است.

فکر می کنید چند درصد احتمال خطا وجود دارد؟ همانطور که در داستا ن دلخراش دانشگاه مونتریا ل خواهید دید درصد خطا در این موارد صفر است، اما آقای رابرتز ۵۰ درصد خطا داشت. آقای رابرتز زمانی که شلیک می کرد، درد بسیاری شدیدی داشت که حتی نمی توانست بر روی پاهای خود بایستد، بی آنکه ببیند، اتفاقی شلیک می کند و سپس خود را با شلیک گلوله ای از درد رها می نماید.

این اتفاق مرا به یاد واقعه دانشگاه مونتریا ل^۱ کانادا در سال ۱۹۸۹ می اندازد، که یکی از دانشجویان با دو تفنگ شکاری وارد کلاس درس خود می شود و به غیر از دانشجویان مونث کلاس بقیه را از کلاس درس بیرون رانده و بعد دختران دانشجو را به گلوله می بندد، در نتیجه تمامی ۱۹ دختر دانشجو کشته می شوند و در آخر با شلیک گلوله ای به زندگی خود پایان می دهد. پلیس و سازمان امنیت کانادا تا آنجایی که من اطلاع دارم بر روی اصل ماجرا که چرا او دست به چنین کاری زده است پوشش گذاشته اند و حتی نامه ای را که بر جای نهاده بود را به مردم گزارش ندادند. به نظر می آید که گروه کنترلگرفکر در عرض این ۱۷ سال ترقی کرده اند.

هر سال در سالروز این واقعه دلخراش به وسیله طرفداران حقوق زن در کانادا مراسمی بر پا می شود.

^۱ Université de Montréal

نتایج تجارب قربانیان

از خوانندگان گرامی تقاضا می‌شود که تجارب پیش رو را فقط برای کسب آگاهی مطالعه نمایند و آنها را تکرار نکنند. تجارب قربانیان مانند داروی آرام‌بخش است که دردها را موقتا از بین می‌برد لیکن دردها باید درمان شوند. امواج میکروویو برای انسان سالم دردی را به همراه ندارد. امواج میکروویو دردهای جراحات، عفونت‌ها و اختلال عملکرد اعضای بدن را تشدید می‌کند. بنابراین آسیب‌ها باید به وسیله پزشکان مداوا شوند.

در این بخش از تجارب قربانیانی استفاده شده که بیش از ۱۶ سال است در بند گروه کنترل‌گرفکر هستند و از آنها به عنوان موش‌های آزمایشگاهی خود و تعلیم به اعضای جدید استفاده می‌شود. قربانیان نیز به نوبه خود توانسته‌اند تجربیهای ارزشمندی را از اشتباهات این تازه کاران به دست آورند و روش‌های کنترل آنها را کشف کنند.

قربانیانی که هر روز تمام شکنجه‌هایی را که کنترل‌گرهای تازه وارد در کلاس‌های درسشان یاد می‌گیرند تحمل می‌کنند و نمی‌توانند لب به شکایت بکشایند، چاره‌ای غیر از خوددرمانی ندارند، زیرا اگر از درد‌های خود شکایت کنند نه تنها دردی درمان نمی‌شود بلکه ممکن است به وسیله پزشکانی که از این نوع معالجات اطلاعی ندارند به مشکلات بیشتر آنها اضافه شود.^۱ قربانیان سعی می‌کنند تا تجارب خود را که بسیار مشکل و در طی زمان طولانی به دست آورده‌اند، به سهولت در اختیار دیگران قرار دهند تا با خواندن این تجارب و همفکری خوانندگان، بتوان روش‌های موثرتری را برای پیشگیری از این گونه حملات در آینده کشف کرد.

یکی از قربانیان تعریف می‌کند: روزی یکی از دوستانش با او درد دل می‌کند و می‌گوید که همسرش دردهایی را در فرق سر احساس می‌کند و فشار خورش پایین می‌افتد و تا کنون به هر متخصصی که مراجعه کرده به او گفته است بیماری خانمش عصبی است و باید آرامش داشته باشد و مقداری هم شیرینی یا عسل برای بهبود فشار خون پایش میل کند. او هم دستورات متخصصین را به کار گرفت اما نتیجه‌ای حاصل نشد. دوست قربانی ما راه حل دیگری را به رفیقش معرفی می‌کند، به او می‌گوید که پس از اینکه همسرت حمام کرد بدنش را از فرق سر تا نوک پا ضد عفونی کند و سپس با محلول ضد قارچی آن قسمت‌هایی از بدن را

^۱ اما امروز دیگر دانش عمومی به جایی رسیده است که قه‌ان پزشک شایسته‌ی را یافت و از او کمک گرفت لیکن دانستن آسیب مانند نصف مداوای است اگر بدانیم که بر ما چه می‌گذرد به راحتی می‌توان برای آن چاره‌ی یافت و از سردرگمی‌هایی پیدکرد.

که می‌سوزد، درد می‌کند و یا دچار خارش است ماساژ دهد و سپس او را به زادگاهش بفرستد تا مدتی از محیط خانه دور باشد. او هم چنین کاری را انجام داد و عوارض بیماری همسرش از بین رفت. از این مثال نتیجه می‌گیریم که ممکن است عوارض ناشی از تشعشعات مایکر وویو با عوارض ناشی از بیماری‌هایی که تاکنون داشته‌ایم یکی باشند ولی درمان آنها با هم فرق می‌کند و نمی‌توان با پزشکی سنتی به جنگ آن رفت.

همیشه برای کنترل جوامع و سرکوب کردن انرژی جوانان از مواد مخدر استفاده شده است. این نوع کنترل که بسیار پر سود نیز می‌باشد هر روز گسترش می‌یابد اما می‌خواهم هشدار دهم که مواد مخدر آیندگان محرک‌هایی هستند که مستقیماً به وسیله امواج به مغز ارسال می‌شوند، بنابراین تولید دستگاه‌های امواج با فرکانس‌های اندک نه تنها متوقف نخواهد شد بلکه همچون مواد مخدر امروزی هر روز گسترش پیدا می‌کند و عمومیت پیدا خواهند کرد.

سوالی را که همه می‌پرسند این است، چرا گروه کنترل‌گرفکر از درد که همان شکنجه است استفاده

می‌کنند؟

پاشخ به این سوال بسیار ساده است: متأسفانه درد شاه کلید ورود به مغز است، بدون القا درد به قربانی، گروه کنترل‌گرفکر هیچگونه تسلطی بر قربانیان نخواهند داشت. این درد است که انسان را ضعیف می‌کند و تمرکز او را از بین می‌برد، درد است که انسان را وادار به هر کاری می‌کند که از آن رهایی یابد و سرانجام این درد است که امواج مغزی را با قدرت در فضا پخش می‌کند و در نتیجه دستگاه‌های گروه کنترل‌گرفکر می‌توانند آن را ضبط و تجزیه و تحلیل کنند.

بنابراین هر زمان کنترل‌گری را می‌بینید، مطمئن باشید درد هم همانجا است و هیچ ارتباطی به اعمال قربانی که در گذشته انجام داده است ندارد. گروه کنترل‌گرفکر برای دردهایی که به قربانی القا می‌شود داستان سرایی می‌کنند و با این داستان سرایی‌ها می‌خواهند به دو نتیجه کلی برسند:

(۱) کسانی که اینگونه شکنجه‌ها را بر قربانیان وارد می‌کنند، احساس گناه نکنند.^۱

(۲) قربانیان را به سویی سوق دهند که پایان نداشته باشد تا بتوانند از این حربه بارها استفاده کنند.^۲

^۱ کنترل‌گرهایی که قربانی را تحت نظر گرفته‌اند، ممکن است هیچ اطلاعی از قربانی نداشته باشند و تنها از روی واکنش‌های او نسبت به او قضاوت کنند، اما قربانی آنها را به وسیله دردی که به او القا می‌شود می‌شناسد، در نتیجه همه کنترل‌گرها برای او یکی هستند.

^۲ بدین معنی است که هر تغییری قربانی به کارهایش بدهد تا مورد قبول گروه کنترل‌گرفکر باشد تا او را شکنجه نکنند، کافی نخواهد بود و باز هم او را شکنجه خواهند کرد.

گروه کنترل‌گرفکر، پیش از همه سعی در شرطی کردن قربانی دارند. این گونه برنامه ریزی‌ها، مانند برنامه‌ریزی‌های شرطی پاولوف است، که قربانی با علائمی از خود واکنش نشان می‌دهد، تفاوت این نوع برنامه‌ریزی‌ها با برنامه ریزی‌های رایانه‌ای که به وسیله گروه کنترل‌گرفکر القا می‌شود در تکرار آنها است. برنامه‌هایی که به وسیله گروه کنترل‌گرفکر القا می‌شود همیشگی نیست و بستگی به کنترلگر و زمان و مکان دارد، ولی اگر خود قربانی برنامه ریزی شده باشد (شرطی شده باشد)، او همیشه به آن علائم واکنش نشان می‌دهد و بستگی به مکان و زمان ندارد، برای نمونه، قربانی را بر نامه‌ریزی می‌کنند تا به علائم داده شده، واکنش‌های احساسی ضعیف جنسی از خود نشان دهد که هیچوقت در گذشته نداشته است. این واکنش‌ها باید ضعیف باشند زیرا متجاوزان فکری نمی‌خواهند قربانی به آنها واکنش عملی نشان دهد. این علائم می‌تواند در خانم‌ها به جواهرات، آقایان جوان و سوسیس باشد و یا در آقایان به دختر بچه‌ها و غیره، از این گونه برنامه‌ریزی‌ها چندین گونه بهره‌برداری صورت می‌گیرد:

۱) کنترلگرهای جدید با دیدن واکنش‌های قربانی او را انسانی کثیف تلقی کرده و شکنجه‌های خود را توجیه می‌کنند تا احساس گناه به آنها دست ندهد.

۲) این گونه واکنش‌ها در قربانیان بی‌خبر، احساس حقارت و دیگر احساساتی که آنها را از خود منزجر می‌کند تولید می‌کند و آنها را برای تغییر رفتاری آماده می‌سازد.

۳) مهمتر از همه، با دیدن این واکنش‌های قربانی به وسیله کسانی که قربانی را برنامه ریزی کرده‌اند، می‌فهماند که: دیگر برنامه ریزی‌های قربانی که به وسیله رمزی ماشه آن کشیده می‌شود، مانند خودکشی و غیره، هنوز کار می‌کنند و می‌توان از آنها استفاده نمود.

همانطور که اشاره شد، برای القا درد به قربانی تنها تشعشعات امواج رادیویی کافی نیست، باید حتماً واسطه‌ای در کار باشد تا بتوان با تابش تشعشعات امواج آنها را تحریک و درد را در نقاط دلخواه به قربانی با شدت زیاد القا کرد. این واسطه‌ها می‌توانند شیمیایی، میکروبی و رادیواکتیو باشند.

اگر گروه کنترل‌گرفکر بخواهند که توده‌های مردم را تحت کنترل داشته باشند، ساده‌ترین این واسطه‌ها، مواد میکروبی است که می‌توانند در محیط مناسب تکثیر شوند، و خود گروه کنترل‌گرفکر واکسن آن را داشته و یا راه مقابله با آن را بدانند.

در این کتاب ما به واسطه‌های میکروبی اشاره می‌کنیم. باید دانست که میکروب‌ها انواع گوناگون دارند و با یک روش نمی‌توان همه آنها را از بین برد.

واسطه‌های میکروبی، باکتری‌ها و قارچ‌های مختلفی‌اند که در جاهای مختلف بدن رشد و نمو می‌کنند، مانند قارچ‌ها و یا باکتری‌هایی که بر روی پوست بدن هستند و یا آنهایی که در داخل بدن رشد می‌کنند. نباید تعجب کرد که چگونه گروه کنترل‌گرفکر در هر زمان که بخواهند نقطه‌ای خاصی از بدن قربانی را هدف قرار می‌دهند و در آن محل تولید درد می‌کنند، این کار با آماده‌سازی آن محل خاص به وسیله فرکانس‌های مستقیم و متمرکز اجرا می‌شود.

بعضی از قربانیان تعجب می‌کنند که چگونه در میان جمع کثیری، گروه کنترل‌گرفکر می‌توانند آنها را هدف قرار دهند؟

با شرح بالا بسیار ساده می‌توان به این سوال پاسخ داد. قربانیان برای اینکه به آنها حمله شود، آماده شده‌اند و زمانی که گروه کنترل‌گرفکر به همه تشعشعات مایکرووی و را می‌تابانند، تنها قربانیان هستند که به آن پاسخ می‌گویند. و این درست مانند اعضای بدن است، هر قسمت بدن را گروه کنترل‌گرفکر برای حمله از قبل با فرکانس‌های مستقل از هم آماده می‌کنند، بعضی از فرکانس‌ها فقط سینه درد را در بر دارد و فرکانس‌های دیگر سر، گردن و را.

گروه کنترل‌گرفکر سه نوع فرکانس را بر روی قربانی به‌کار می‌برند:

(۱) فرکانس‌های مستقیم و متمرکز: این نوع فرکانس باید نزدیک قربانی باشد و معمولاً موقع خواب که قربانی بی‌حرکت است از آن استفاده می‌شود. فرکانس‌های مستقیم و متمرکز فقط به قربانی اصابت و نقاط مختلف بدن او را به کمک واسطه‌ها حساس می‌کند و آن را برای حمله گروه کنترل‌گرفکر آماده می‌سازد. در این زمان، اگر قربانی بیدار باشد، در آن نقاط متوجه تابش مایکروویو می‌شود و ممکن است احساس سوزش، خارش یا درد کند.

(۲) فرکانس‌های مستقیم: با فرکانس‌های مستقیم، نقاطی که برای حمله گروه کنترل‌گرفکر آماده است، شارژ می‌شوند و درد یا خارش^۱ و حشتمت‌ناکی در آن نقاط به قربانی دست می‌دهد. این فرکانس‌ها تمام بدن او و تمام کسانی را که نزدیک او هستند دربر می‌گیرد و متأسفانه دردهای کسانی که نزدیک قربانی هستند نیز تشدید می‌یابد. در این زمان قربانی متوجه جهت تابش تشعشعات مایکروویو

^۱ باید اشاره کرد که خارش هم نوع واکنش و درد است که بدن نسبت به جراحات، عفونت‌ها و حساسیت‌ها از خود واکنش می‌دهد.

می‌شود و اگر در فضای باز باشد و جمعیتی در آنجا حضور نداشته باشند، می‌تواند گروه کنترل‌گر فکر را تشخیص داده و ببیند.

۳) فرکانس‌های پخش شونده: این فرکانس‌ها مانند فرکانس مستقیم است ولی به همه اصابت می‌کند لیکن فقط قربانیان به آن جواب می‌دهند. درد آن کمتر از درد فرکانس‌های مستقیم است. هرچه فرکانس‌ها مساحت‌های وسیع‌تری را پوشش دهند، مقدار قدرت آنها کمتر شده و درد به همان نسبت ضعیف‌تر می‌شود. در این زمان بدون وسایل الکترونیک حساس به مایکروویو نمی‌توان فهمید که سر چشمه امواج از کجا است.

باید به خاطر سپرد که با وسایل غیر فنی نمی‌توان همه تعشعات امواج رادیویی را سد نمود، به ویژه برای قربانیانی که مورد حمله قرار می‌گیرند چنین کاری ناممکن است. اما قربانیان می‌توانند جلوی عوارض امواج مستقیم و متمرکز را بگیرند. این کار مانند بازی کودکان با تفنگ‌های آبی است که باید آب به جاهای حساس بدن مانند چشم بخورد تا بتوان بازی را برد.

در این بازی خیس شدن به وسیله آب امری طبیعی است و دردی به همراه ندارد و کودک می‌تواند با تغییر جا و بستن چشمان و یا استفاده از عینک از برخورد فواره آب به چشمانش جلوگیری کند. قربانیان نیز باید چنین کاری را انجام دهند و حتی الامکان ثابت نلبشند تا متجاوزان نتوانند آنها را به راحتی مورد حمله قرار دهند. متجاوزان به دو تا سه ساعت وقت احتیاج دارند تا بتوانند قسمتی از بدن را آماده سازند و دستگاه‌های آنها نیز باید از قبل آماده نفوذ به منطقه شما باشد. بنا بر این هر از چند گاهی که جای خواب خود را عوض کنید^۱ و خود را از واسطه‌ها پاک‌نمایید و بدن را با روغن و یا کرم‌های مرطوب‌کننده و یا ضد افتاب پوشش دهید، کار را برای متجاوزان بسیار مشکل خواهید کرد.

هنگامی که گروه کنترل‌گر فکر سعی می‌کنند به وسیله تابش مستقیم و متمرکز مایکروویو بر روی قسمتی از بدن، آن را آماده سازند تا آن قسمت به فرکانس‌های ضعیف مایکروویو واکنش نشان دهد. قربانی می‌تواند با روش‌های ذیل از خود محافظت کند:

- بسیار مهم است که به دردهای کوتاه مدتی که عودت پیدا می‌کنند توجه کرده و درمان شوند.
- حمام با استفاده از برس‌های شستشوی و ضد عفونی کردن بدن، تا از واسطه‌های جلدی پاک شود و سپس استفاده از کرم‌های مرطوب‌کننده در کل بدن بسیار مهم است.
- از آن محیط خارج شوید.

^۱ حمله متجاوزان فکری به قربانیان برای آماده کردن او همیشه در شب زمانی که خوابست صورت می‌گیرد.

• در محفظه ای فلزی قرار بگیرید^۱ و از آن ه همچون سپر در مقابل تشعشعات استفاده کنید . البته اگر این سپر ثابت باشد پس از مدتی می تواند فرکانس نفوذ به آن را به دست آورند و به آن رخنه کنند. اما هرچه فلز رساناتر و ضخیم تر باشد مانور کنترلگرها برای حمله به نقاط خاص بدن کمتر خواهد بود.

حمله متجاوزان فکری به بدن مانند حملات پشه ها می ماند! زمانی که پشه نیش می زند دردی احساس نمی شود ولی بعد از مدتی محل گزیدگی ملتهب می شود و شروع به خارش می کند و هر عامل خارجی ممکن است که خارش آن را بیشتر کند، بنابراین اگر به محیطی برویم که پشه در آنجا نباشد این عمل ما خارش را از بین نمی برد ولی کمک می کند که دیگر پشه ها مزاحم ما نشوند و بعد از مدتی جای گزیدگی پشه التیام می یابد. ولی اگر محیط را ترک نکنیم، پشه گزیدگی ها بیشتر می شوند و موجب بیماری می گردند. این مثال درست مانند عوارض میکروویو است که در اوایل حمله، دردها و یا خارش ها قابل تحمل هستند ولی اگر با آن مقابله نشود موجب بیماری می گردند.

بعضی از قربانیان از قفس فارادی^۲ برای جلوگیری از تشعشعات میکروویو استفاده کرده اند و به سه علت آن را بی فایده دانسته اند:

- ۱) قفس فارادی برای جلوگیری از امواج میکروویو نیست و باید در آن تغییری راتی ایجاد نمود تا به وسیله آن بتوان جلوی امواج میکروویو را گرفت.
- ۲) قفس فارادی بزرگ و ثابت است، بنا براین بعد از مدتی می توانند به آن نفوذ کنند.
- ۳) قربانی هنوز عوارض در معرض قرار گرفتن تشعشعات میکروویو را دارد و حتی کمترین تشعشعات میکروویو موجب درد می شوند و او می پندارد که قفس فارادی نمی تواند جلوی تشعشعات میکروویو را بگیرد. بنابراین داشتن وسایل الکترونیکی برای کشف وجود امواج ضروری است و نمی توان تنها از واکنش های بدن برای وجود آن کمک گرفت.

^۱ این محفظه حتما نباید شبیه به قفس فارادی باشد. ولی باید از سمتی که اشعه تابیده می شود بسته باشد تا بتواند جلوی آنرا بگیرد. باید به خاطر داشت که حملات همیشه از یک سو نیست و ممکن است همزمان از چند جهت باشند.

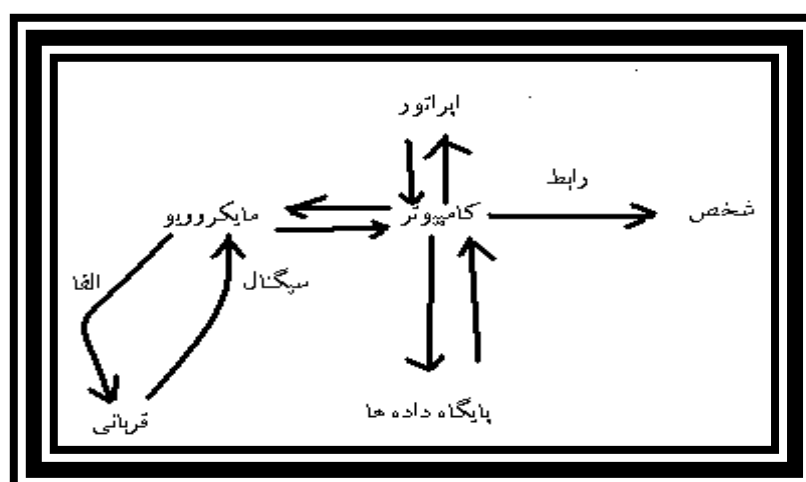
^۲ Faraday Cage is a Container giving protection from electrical fields.

افشای شعبده خواندن فکر

همه قربانیانی که تحت کنترل متجاوزان فکری هستند بدون استثناء می‌گویند که متجاوزان می‌توانند افکار آنها را بخوانند.

مسئله‌ای که قربانیان باید از خود بپرسند این است که: استفاده از امواج با فرکانس اندک برای انتقال داده‌ها بسیار کند است، در صورتی که مبادله اطلاعات قربانی با متجاوزان فکری بسیار سریع است. پس چگونه می‌توان با آن سرعت با قربانی تماس گرفت و اطلاعات را مبادله کرد؟

جواب این است، تنها مسئله‌ای که در اینجا مطرح نیست خواندن افکار است! گروه کنترل‌گرفکر مدت زیادی را صرف قربانی کرده‌اند که از تمامی کارها، تفکرات و احساسات او یک پلیگانه داده‌های امواج مغزی^۱ در رایانه داشته باشند. بنابراین دیگر احتیاجی نیست که گروه کنترل‌گرفکر افکار قربانی را بخوانند، برای اینکه از افکار او قبلاً نقشه تهیه نموده‌اند^۲، فقط یک یا دو سیگنال از قربانی که مانند فهرست پایگاه داده‌ها^۳ عمل می‌کند را رایانه می‌گیرد و محتوای آن را به شخصی که با اینترنتیس به رایانه متصل است می‌دهد و آن شخص متوجه واکنش‌های قربانی می‌شود. روشنتر بگوییم، گروه کنترل‌گرفکر از تمامی حس‌های قربانی به صورت آنلاین^۴ خبر دارند ولی فرآیندهای فکری پیچیده‌تر از آن است که بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند. واضح‌تر بگوییم، حتی اگر گروه کنترل‌گرفکر توان خواندن افکار قربانی را داشتند، این کار را انجام نمی‌دادند، زیرا برای آنها خواندن افکار قربانی که شخصیتش مطابق نظر آنها عوض شده یک امر بیهوده‌ای بود.



تصویر الگوی کنترل آنلاین قربانیان

^۱ Brain Wave Data base

^۲ برای همین است که اجازه نمی‌دهند قربانی مطالب جدیدی بیاموزد

^۳ Index of Data Base

^۴ On Line

در تصویر بالا نمونه سیستم کوچک گروه کنترلگرفکر را نشان می دهد. میکروویو و یا آنتن آن که سیگنالها را از قربانی می گیرد و به رایانه می دهد، رایانه سیگنالها را به پایگاه داده ها فرستاده و اطلاعات آنرا به وسیله رابط به شخص می دهد و شخص تمام احساسات قربانی را حس می کند.

البته در این تصویر من رابطه شخص با رایانه را یک سویه ترسیم کرده ام ولی امکان دارد که رابطه دو سویه هم باشد. به این معنی که شخص ممکن است احساس خود را به وسیله رایانه به قربانی القا کند که این زیاد ضروری نیست زیرا تمام احساسات و تجارب در رایانه موجود هستند.

حال که فهمیدیم که خواندن فکر، فرآیند ساده ای نیست، پس گروه کنترلگرفکر با چه روشی می توانند به قربانی و دیگران ثابت کنند که توانایی چنین کاری را دارند؟

از گزارش هایی که از چهار دهه قبل تا کنون جمع شده است می یابیم که می توان هر گونه فکر، احساس، عقیده و ... را که در حوزه ادراکات و معرفت انسان وجود دارد با دستگاه های امواج فرکانس های اندک یا ELF به انسان مستقیماً القا کرد.

باید با توانایی های ماشین های گروه کنترلگرفکر آشنا شد، این توانایی ها به قدرت خلاقیت کنترلگرفکر بستگی دارد و چگونه بتوانند از آن استفاده بهینه کنند تا قربانیان را به واکنش های دلخواه خود مجبور سازند.

احساساتی را که به قربانی القا می کنند آنقدر طبیعی است که اگر قربانی به وجود گروه کنترلگرفکر و محیط اطراف خود آگاه نباشد نمی تواند آن را از احساسات واقعی خود تشخیص دهد. البته گروه کنترلگرفکر بیشتر از احساسات شهوانی، تنفر، حسادت، ناامیدی و شرم استفاده می کنند، ولی می توانند عشقی را که قربانی تا لحظه قبل از آن بهره نداشته و حتی ممکن است از آن شخص هم متن فب بوده باشد، چنان به قربانی القا کنند که هیچوقت نسبت به چیزی و یا شخصی دیگری نداشته است، همینطور ترس و احساسات و عواطف دیگر را.

القا کردن احساسات و عواطف و ساده ترین آنها، یعنی صحبت کردن بجای قربانی بدون الکتروود و یا واسطه ها امکان پذیر است، ولی گرفتن سیگنالها از قربانی بدون واسطه بسیار مشکل است که در قدیم این واسطه ها به شکل الکتروود در بدن قربانی کاشف می شدند، ولی امروزه، همانطور که اشاره شد، از واسطه های میکروبی، شیمیایی و رادیواکتیو که به تشعشعات میکروویو واکنش نشان می دهند، استفاده می شود، که این واکنشها برای قربانی بسیار دردناک است.

هر چه مفدار واسطه‌ها بیشتر باشند، قدرت آنها نیز بیشتر می‌شود. بنابراین گروه کنترلگرفکر به وسیله گرم کردن بدن و عرق کردن آن به وسیله امواج گرمازا به تجمع و تکثیر این میکروب‌ها در بدن کمک می‌کنند. بیشتر مواقع گروه کنترلگرفکر به قربان یان می‌گویند که ورزش کن، این برای سلامتی قربانی نیست بلکه ورزش دمای بدن را بالا می‌برد و بدن عرق می‌کند و محیط را برای گسترش واسطه‌ها ممکن می‌سازد و همچنین با بالا رفتن حرارت بدن گروه کنترلگرفکر به وسیله دستگاه‌های مادون قرمز می‌توانند قربانی را بهتر ببینند.

زمانی که واسطه‌های میکروبی در قسمت‌های مورد نظر گروه کنترلگرفکر در بدن جمع شوند، دیگر نیازی به تابش مستقیم و متمرکز مایکروویو نیست و قربانی همچون تلفن همراه عمل می‌کند و زمانی که قربانی می‌خواهد از محیط خود خارج شود، گروه کنترلگرفکر به قربانی تشعشعات مستقیم مایکروویو می‌تابانند و بدن قربانی را شارژ می‌کنند تا در خارج از محیط (برای مثال در خیابان) بهتر بتوانند با دستگاه‌های قابل حمل خود امواج ارسالی قربانی را دریافت کنند.

مهم ترین و پرارزش ترین دستگاه های کنترل فکر، دستگاه انتقال مستقیم صوت به جمجمه است.

این دستگاه به سه روش به کار می رود:

- ۱) هرچه را گروه کنترلگر فکر می گوید، قربانی می شنود، بی آنکه دیگران آن را بشنوند.
 - ۲) هرچه را گروه کنترلگر فکر بگوید، قربانی هم آنرا هم زمان می گوید، قربانی در اینجا زبان گروه است.
 - ۳) هرچه را گروه کنترلگر فکر بگوید، قربانی می پندارد که خودش دارد به آن فکر می کند و از فرآیندهای فکریش است. (بسیار مهم است که این جمله را متوجه شوید)
- در دو روش نخست قربانی به سرعت درمی یابد که چه می گذرد و این روش سوم است که بیشترین استفاده را برای گروه کنترلگر فکر دارد و قربانی کاملاً در اختیار گروه است . مثال ذیل، نمونه عملی روش سوم است.
- زمانی خروج قربانی از منزل، گروه کنترلگر فکر می دانند که به کجا می رود، برای اینکه همیشه با او هستند. برای نمونه، در حوالی مسیرهایی که قربانی در آن رفت و آمد می کند رستورانی است که گروه کنترلگر فکر بلید قربانی را به درون آن رستوران بکشاند تا برنامه از قبل تدارک دیده را بر روی او اجرا کنند. زمانی که قربانی به محدوده رستوران نزدیک می شود به گونه ای با او با روش سوم مزبور صحبت می کنند مانند این است که گویی قربانی دارد در ذهن خودش با خودش صحبت می کند:
- خیلی وقته که سیب زمینی سرخ کرده نخوردم، برم بخورم که دیگه وقتشو ندارم .** قربانی می پندارد خودش به این فکر افتاده است به سوی رستوران می رود و سیب زمینی سرخ کرده سفارش می دهد. در اینجا عملیات گروه کنترلگر فکر با موفقیت انجام شده است.
- مثال دیگر این است که می خواهند بفهمند آیا او از صاحب منصب سیاسی خاصی خوشش می آید یا خیر؟ زمانی که قربانی تصویر آن شخص را در تلویزیون می بیند (گروه کنترلگر فکر هرچه قربانی می بیند را می بینند و این یک واقعیت است) در همان لحظه می گویند **پدر سوخته** و یا یک ناسزای بدتر می دهند، قربانی که گم آن می کند خودش این ناسزا را گفته است نسبت به آن واکنش نشان داده آن را تایید و یا رد می کند، گروه کنترلگر فکر واکنش قربانی را می بینند و به دیدگاه سیاسی او پی می برند.
- بنابراین، خواندن افکار قربانی برای گروه کنترلگر فکر مهم نیست، واکنش های قربانی است که مهم است. ولی چون می توانند با روش سوم که به آن اشاره شد با قربانی تماس داشته باشند و قربانی هم به این نتیجه می رسد که آنها از تمام افکار او با اطلاع هستند.

در مثال بسیار ساده ذیل به راحتی می‌توان به قربانی تلقین کرد که قدرت خواندن افکار او را دارند:

گروه کنترل‌گر فکر با روش سومی که گفته شد به قربانی می‌گوید: **باید شلوار تازه ای بگیرم، دیگه این شلوار کهنه شده** ، در این لحظه قربانی می‌پندارد "باید شلوار تازه ای بگیرم، دیگه این شلوار کهنه شده" از فرآیندهای فکری خودش است و دارد با خودش فکر می‌کند. در مرحله بعد گروه کنترل‌گر فکر با روش نخست که ذکر شد و یا علاماتی که قربانی می‌فهمد مانند ضربه به دیوار یا درد در چشمان و غیره، افکار او را که خودش به او القا کرده است، تایید می‌کند به این معنی که "درست است باید شلوار جدیدی برای خودت بخری". در نتیجه قربانی در اینجا گمان می‌کند که گروه کنترل‌گر فکر توانسته است افکار او را بخواند، و گرنه چگونه می‌توانست به افکار او واکنش نشان دهد.

گروه کنترل‌گر فکر با روش سوم می‌تواند برای تغییر نظر، فکر و عقیده قربانی، سناریویی تهیه و به او القا کنند. در این سناریو قربانی فکر می‌کند که یک مسئله را با خود طرح کرده و به وسیله برهان، آن را قبول و یا رد میکند. در نتیجه قربانی که می‌پندارد خودش آن مسئله را طرح و به تنهایی و با برهان به آن نتیجه رسیده است، افکارش را تغییر می‌دهد. این نوع سناریوها را بیشتر در زمان بین خواب و بیداری قربانی که منطبق او هنوز خواب است به او القا می‌کنند. در این زمان گروه کنترل‌گر فکر می‌تواند با قبول و یا رد نتیجه‌ایی که به وسیله سناریو به قربانی القا می‌شود به هضم آن به وسیله قربانی کمک کند و عملیات خود را که تغییر عقیده قربانی است، موفقیت آمیز بداند.

روش‌های مقابله با القای افکار

پیش از همه خود را خوب بشناسید، این بسیار مهم است، تا می‌توانید از روانشناسی خود مطلع باشید، برای اینکه آنها از روش‌های روانشناسی استفاده خواهند کرد. یادتان باشد که همه آنها تعلیم دیده و یا در خدمت کسانی هستند که تعلیم دیده‌اند.

طرز فکر خود را همیشه مطابق با کتابی که به آن اعتقاد دارید نظم دهید، حال آن کتاب می‌خواهد، کتاب دینی شما باشد و یا قوانین کشوری، تفاوتی نمی‌کند، باید مرجع ای وجود داشته باشد که به هنگام سردرگمی به آن مراجعه کنید. زیرا آنها ابتدا افراد را دچار سردرگمی می‌کنند و سپس از آن آب گل آلود ماهی می‌گیرند.

عادات خود را بشناسید و اگر با مرجع انتخابی شما همخوانی ندارد سعی در منطبق کردن آن دو بکنید. اگر کاری را کردید و خود از آن متعجب شدید، باید خود را تجزیه و تحلیل کنید و از چون و چرای آن با خبر شوید. هیچ وقت از هیچ یک از اعمال خود سهل‌انگارانه رد نشوید.

افکاری را که به شما راه پیدا می‌کند را با افکار دیگران مقایسه کنید. اگر با آنها در یک گروه نباشید در آن لحظه به سرعت از آن بگذرید. برای مثال در یک لوکس فروشی هستید و دارید به اجناس گرانبها نگاه می‌کنید، ناگهان ضمیرتان به شما می‌گوید که کالایی را بدزدید. شما تا به حال نه دزدی کرده‌اید و نه به چنین کاری فکر کرده‌اید، و خود می‌دانید که حتی اگر به نان شب هم محتاج بودید، باز هم به فکر دزدیدن آن نمی‌افتادید. بنا بر این نتیجه می‌گیریم که این فکر از گروه افکار شما نیست و باید سریعاً بدون هیچ گونه بازتابی نسبت به آن، از آن گذشت. البته گروه کنترل‌گرفکر بازی‌های ناموسی را بیشتر دوست دارند، امیدوارم که بدانید چه می‌گوییم.

اگر دچار سردرگمی هستید، زیر لب ذکر بگوئید، زمزمه کنید و یا آواز بخوانید، به این وسیله آنها مجبور می‌شوند گوشی‌های خود را از گوش بردارند و دیگر به شما گوش نکنند، البته آنها سعی خواهند کرد که به شما بگویند که اینگونه اعمال در کارهای آنها اخلالی ایجاد نمی‌کند. اگر صداهایی را می‌شنوید که مبدا آن مشخص نیست و شما را کلافه می‌کند، شما هم با هدفن و صدای بلند به موزیک مورد علاقه خود گوش کنید.

اجازه ندهید که خاطرات تلخ گذشته، شما را به ندامت بکشاند. از آن تجارب تلخ استفاده و بکشید آنها را جبران کنید و به‌خاطر داشته باشید که هر تجربه، هرچند به نظر شما حقیقی به نظر بیاید، ممکن است به شما القا شده باشد.

البته نظم و ترتیب دادن به افکار بسیار مشکل است و باید در نظر داشت که اگر گروه کنترل‌گرفکر بخواهند، می‌توانند افکار شما را مشغول فکرهای بیهوده کنند و در دلتان دلهره ای بیندازند که هیچ وقت سابقه نداشته است، بهترین کار در این گونه مواقع، خارج شدن سریع از محیط است، همیشه یادتان باشد که یک پای مردانگی فرار است.

روش های منزوی ساختن قربانی

گروه کنترل‌گرفکر برای طرد و دور نمودن قربانی از گروه و یا فردی از روش های آنلاین استفاده می‌کند که مانند نمایش عروسکی است. برای روشن نمودن مسئله بار دیگر از داستان محمد که در فصل قبل بیان شد کمک می‌گیرم:

زمانی که محمد با فردی در حال صحبت است، گروه کنترل‌گرفکر با فرکانسی سبب نعوظ عصبی او می‌گردند و هم زمان به شخصی که با محمد صحبت می‌کند می‌فهمانند که او نعوظ کرده است. اگر این شخص اطلاعی درباره گروه کنترل‌گرفکر نداشته باشد گروه کنترل‌گرفکر برای مطلع کردن او از روش سوم استفاده می‌کنند. در اینصورت، او می‌پندارد حس ششمش او را از این امر مطلع کرده است، زیرا توانسته به سرعت از واقعه مطلع شود. ولی اگر شخص از گروه کنترل‌گرفکر به نحوی آگاه باشد، در این صورت گروه کنترل‌گرفکر برای اطلاع رسانی به او از روش نخست استفاده می‌کنند و با یک تیر دو نشان می‌زنند.

(۱) باعث شرمندگی قربانی شده و قربانی را از آن شخص دور می‌کند. این شرمندگی که القایی است می‌تواند با لبخند مودبانه نیز همراه باشد، که شخص نسبت به قربانی که در حال نعوظ است و لبخندی نیز بر لب دارد، احساس نفرت کند.

(۲) به شخص اینطور وانمود می‌کنند که توانسته اند به افکار و رفتارها آگاهی یابند و از این طریق قدرت‌نمایی می‌کند تا ایمان او را به خودش بیشتر کنند.

اگر قربانی به محیط توجه کند و عادات خود را بشناسد، پس از مدتی می‌تواند رفتارهای گروه کنترل‌گرفکر را حدس بزند و برای جلوگیری از آنها تدابیری بیندیشد.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که چگونه هر عضو گروه کنترل‌گرفکر می‌تواند تمام واکنش‌های قربانیان را حفظ کند و هر زمان که به او مسئولیت قربانی جدیدی سپرده شود، می‌تواند با دقت آن را اجرا نماید؟

منطقی است فکر کنیم که به کارگیری رایانه برای گروه کنترل‌گرفکر حیاتی است. هر قربانی واکنش‌های منحصر به فرد خود را دارد. این واکنش‌ها به صورت برنامه‌های رایانه‌ای از قبل به رایانه داده می‌شود تا

کنترلگر قربانی که در هر شیفت تغییر می کند، بتواند توسط آن قربانی را کنترل کنند. کنترلگر قربانی با فشار یک کلید رایانه می تواند برنامه واکنش های قربانی را فعال کند. حال می خواهد که این کنترلگر، قربانی را بشناسد و یا تازه او را دیده باشد، فرقی نمی کند.

برای اجرای چنین شعبده هایی، کافی است که دستگاه های میکروویو و رله های آن در مجاورت قربانی مستقر شوند، در این صورت می توان او را از نقاط دیگر و حتی کشورهای دیگر نیز کنترل کرد.

رله های میکروویو در ماشین ها هم بکار گرفته می شوند. ماشین های سواری برای پرتوهای مستقیم به کار می روند و بیشتر آنها هم رنگ و پراکنده هستند تا کمینی ها در موقع تعقیب بتوانند همدیگر را به راحتی شناسایی کنند و قربانی را به هم پاس دهند. ولی ماشینی که امواج قربانی را می خواند دستگاهش متفاوت است و آن را در ماشین های شاسی بلند مانند ماشین های 4WD و یا VAN با آنتن های طویل قرار می دهند که یک تا دو کیلو متر از قربانی فاصله دارند ولی به راحتی قربانی را ردیابی می کنند.

اگر کسی بتواند میکروویوسنجی ته یه کنند که توانایی گرفتن امواج فرکانس اندک ELF را داشته باشد، و هر از چند گاهی محل های زندگی و کار و ماشین خود را بررسی و کنترل کند بسیار مطلوب است.

گروه کنترلگرفکر، قربانی را که از محل خود دور می شوند تعقیب می کنند و به وسیله دستگاه های سیار او را مستقیماً مورد هدف میکروویو قرار می دهند. در این مواقع قربانی می تواند متوجه حضور آنها شود و جهت حمله آنها را شناسایی کند. بعضی از مواقع قربانی می تواند ماشینی را که به او امواج را ارسال می کند به راحتی ببیند، و اگر بتواند از آن ماشین و راننده اش عکسی تهیه کند و در پرونده اش نگاه دارد بسیار مفید خواهد بود.

قربانیان اگر جایشان را تغییر دهند و یا به مسافرت بروند، گروه کنترلگرفکر حداکثر بعد از ۲۴ ساعت دوباره او را با دستگاه های سیار و یا کمینی های آن منطقه تحت کنترل قرار خواهند داد، بنابراین اگر قربانی که بشدت آزار می بیند، بیشتر به دید و بازدید بروند و شب را در جای دیگری بیتوته کنند خیلی بهتر است. مسافرت یا فرار قربانیان از دست متجاوزان فکری منفعت دیگری را نیز دارد و آن شناسائی متجاوزان است، زیرا به هنگام تعقیب قربانی گروه کنترلگرفکر توانایی مانور خود را در محیط نا آشنا بشدت از دست می دهند و اگر قربانی متوجه اطراف خود باشد می تواند آنها را به سرعت شناسایی کند.

چگونه می‌توان فهمید تحت کنترل هستیم؟

کسانی که می‌خواهند بدانند آیا تحت کنترل هستند یا نه، به غیر از آزمایش‌های پزشکی و تشخیص افزایش گلبول‌های سفید خون که تا ۴۰ درصد ازدیاد پیدا می‌کند، می‌توانند به خواب‌هایی که می‌بینند توجه کنند، رویاها و تصاویر در ذهن قربانیان سیاه سفید و مانند سایه هستند.

گروه کنترل‌گرفکر می‌تواند تصاویری و اصواتی را که قربانی به تازگی دیده و یا شنیده است به دلایل مختلف بازپخش کند، در این حال قربانی اگر چشمانش را ببندد می‌تواند همان تصاویر را به صورت سیاه و سفید ببیند.

زمانی که از حضور کنترل‌گرها اطلاع یافتید، به دیگر افراد خانواده خود توجه کنید، به احتمال قوی آنها هم تحت تاثیر آلان خواهند بود، مخصوصاً کودکان بسیار مورد علاقه گروه کنترل‌گرفکر هستند. یادتان باشد که کارهای آنها طویل مدت است و روی بچه‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. اشخاصی هستند که بیش از ۲۵ سال است که گروه کنترل‌گرفکر با او هستند و از او پایگاه داده‌های کاملی دارند.

اگر ناگهان دچار کم حافظه‌گی و یا به قول معروف دچار خنگی شده‌اید، باید بدانید که گروه کنترل‌گرفکر توان پاک کردن حافظه کوتاه مدت را دارد. مانند این است که مطلبی را می‌خوانید ولی از آن هیچ نمی‌فهمید، در این صورت باید مطلب را چندین بار بخوانید و یا اینکه از محیط به سرعت خارج شوید. به ویژه جوانان در هنگام مطالعه دروس خود، اگر با چنین واقعه‌ای روبه‌رو شدند می‌توانند به منزل اقوام، پارک‌ها، کتابخانه‌ها و... بروند، شاید نتیجه بهتری بگیرند. اگر به جاهای عمومی می‌روید، حتماً گروهی با دوستان و یا آشنایان همراه باشی.

اعمال آنها پیچیده به نظر می‌آید، و قربانی ممکن است امیدش را از دست بدهد و خود را به طور کامل در اختیار آنها قرار دهد. ولی نباید تسلیم شد. مبحث ما کنترل است، آنها باید شما را کنترل کنند و نه شما آنها را، کار آنها بسیار مشکل‌تر از اقدامات شما است. آنها از نظر مالی، افراد و تشکیلات سازمانی بسیار قوی هستند. نه تنها مقابله با آنها برای قربانی امکان‌پذیر نیست بلکه مهلک هم می‌باشد، البته مهلک به معنی مرگ حتمی نیست، بلکه ممکن است تمام زندگی از هم گسیخته شود، بنابراین تنها کار منطقی که می‌توان انجام داد کنترل کردن خود، محیط زندگی، محیط کاری و جمع‌آوری اطلاعات مفید است.

هرچند گروه کنترل‌گرفکر بسیار پر قدرت‌اند، اما این قدرت آنها تنها در سایه مخفی‌کاری و ناآگاهی مردم به دست می‌آید. اقدامات آنها بسیار غیر قانونی و البته نفرت‌انگیز است. آنها هم ترس دارند، ترس از افشاء شدن، چه گروهی و چه شخصی، درست مانند میکروب‌های لابه‌لای قالی که باید با تابش آفتاب آنها را از

بین برد و گرنه باعث بیماری می شوند. ولی باید بسیار هوشیارانه رفتار کرد، و بسیار منطقی بود و تا آنجا که ممکن است به جمع آوری مدارک پرداخت و دیگران را مطلع نمود. خانواده اولین مرکزی است که شما می توانید مطلع کنید، از تمسخر نترسید، زیرا اگر شما متوجه آنها شدید، مطمئن باشید خانواده شما هم متوجه آنها خواهند شد، فقط باید آنها را به درستی راهنمایی کرد. با کسانی که شما را باور دارند نشستی بگذارید و از تجارب یکی‌یگر مطلع شوید. از دوستان و خانواده به‌خاطر اینکه شما را باور ندارند و همدرد شما نیستند دوری نکنید. این همان چیزی است که گروه کنترل‌گرفکر می خواهند. آنها در نفاق افکنی بسیار استادند. یادتان باشد که می توانند حرف هایشان را به شما چنان بگویند که شما می پندارید افکار خودتان است، و عواطف را چنان به شما القا می کنند که اگر به کارهای آنها واقف هم باشید، باز هم دچار شک و تردید می شوید، زیرا بسیار طبیعی هستند، ولی به دلایلی نمی توانند این احساسات را بیش از ۱۵ تا ۳۰ دقیقه به قربانی القا کنند.

مطمئن باشید عده‌ای برای عشق به قدرت و جاذبه پنهانی بودن این گروه که آنها را خداگونه و بسیار مقتدر جلوه می دهد، با آنها مستقیم و یا غیرمستقیم همکاری می کنند و آرزو دارند که به آنها پیوندند. به‌جای غصه‌ناک شدن، کارهای شنیع گروه کنترل‌گرفکر را به این افراد گوشزد کنید و خاطر نشان سازید که، مطمئناً مورد سوء استفاده آنها قرار گرفته اند و اگر رسوا شوند تنها آنها هستند که مورد تعقیب قانونی و یا دست کم مورد نفرت مردم قرار خواهند گرفت، تا کنون کسی را ندیده‌ام که در دراز مدت از این گروه سودی برده باشد، اگر در بلند مدت گرفتار نشوند سرانجام با عذاب وجدان سر و کار خواهند داشت، زیرا کارهای آنها با شکنجه کردن افراد و در آخر به خودکشی قربانیان منجر می شود.

اطلاعات، اطلاعات، اطلاعات، تنها راه نجات هم گان است. این شما هستید که بر خود کنترل دارید و نه دیگران، این کنترل آسان بدست نمی آید مگر با تمرین و انضباط. کنترل‌گرها همچون شیاطین از نفس شما کمک می گیرند، در قرآن کریم آمده است که شیاطین بر شما قدرتی ندارند مگر آن که در گوش شما زمزمه کرده و شما را وسوسه کند، بنابراین گروه کنترل‌گرفکر از شیاطین هم قدرتمندتر هستند، زیرا کارهای این گروه با صدمات روحی، جسمی و القانفس‌ها همراه است. آنها مانند شیاطین در گوش‌تان زمزمه نمی کنند تا شما تصمیمی بر علیه خود بگیرید. آنها این تصمیمات را برای شما می گیرند و شما را وادار به آن کار می کنند. البته باید اشاره کنم اگر از مرجعی که انتخاب کرده اید، به درستی پیروی کنید، همیشه یک قدم از گروه کنترل‌گرفکر جلو خواهید بود.

باید راه راست از راه کج برای شما چنان روشن باشد که حتی با چشمان بسته نیز بتوانید در آن گام بردارید، چون به دوره‌ای نزدیک می‌شویم که بیشتر چشمان بسته خواهند بود و کسی که راه را بشناسد می‌تواند عده زیادی را نجات دهد.

گروه کنترل‌گرفکر از هیچ چیزی ترس ندارند مگر رسوا شدن به وسیله دیگران، لیکن قدرت فراوانی دارند، البته فقط تا پیش از اینکه کشف شوند. این دانش شما است که می‌تواند از شما محافظت کند نه همکاری با آنها. این گروه به همکاری دست می‌زند تا شما را به راهی که می‌خواهد بکشاند. زمانی که می‌بینید منفعتی از سوی آنها به شما رسیده است، باید به این مسئله بیندیشید که به یقین شما را از منفعت بزرگ تری بازداشته‌اند و یا اینکه آنها سود بیشتری از این موضوع به دست آورده‌اند.

دروغ برای این گروه مانند اکسیژن برای شما است، نه آنها می‌توانند بدون دروغ به کارهایشان ادامه دهند و نه شما بدون اکسیژن. نخستین دروغی را که این گروه‌ها برای آرام کردن قربانی فرا می‌گیرند و همیشه به کار می‌برند، استخدام قربانی است. برای نمونه، گروه کنترل‌گرفکر پس از اینکه قربانی به علت شکنجه‌های بی‌حد آنها مقداری شلوغ کاری می‌کند، این سناریو را به کار می‌برند و مانند این است که دارند با هم صحبت می‌کنند: **شماها می‌خواستید که او را استخدام کنید؟** در اینجا قربانی که از همه جا ناامید است و مانند غریق به هر خاشاکی چنگ می‌زند، امیدوار می‌شود و سعی می‌کند توجه گروه کنترل‌گرفکر را به خود جلب کند و با آنها همکاری می‌کند تا بتوانند روی او آزمایش‌های بیشتری انجام دهند. در اینجا گروه کنترل‌گرفکر درست مانند مسابقات سگ‌دوانی از قربانی استفاده می‌کنند. در مسابقات سگ‌دوانی، یک خرگوش مصنوعی را در جلوی سگ‌ها قرار می‌دهند تا سگ‌ها تندتر بدوند. آنها هرچه سریع‌تر بدوند باز هم به خرگوش مصنوعی نخواهند رسید. بر فرض محال اگر هم برسند، به غیر از خرگوش آهنی که دندان‌هایشان را می‌شکند، چیز دیگری نصیبشان نمی‌شود.

گام بعدی سلامتی شما است. عقل سالم در بدن سالم یک شعار نیست بلکه حقیقتی است که باید همیشه آویزه گوش‌هایمان باشد.

اجازه بدهید به شما گوشزد کنم که نیم ساعت پیاده‌روی و خوردن آب چه معجزاتی در پی دارد. به احتمال زیاد تمام این موارد را در کتاب‌ها، مجلات و رادیو و تلویزیون دیده، شنیده و خوانده‌اید. کمترین آن متعادل شدن وضعیت الکتروشیمیایی بدن شما است که به وسیله ماکروویو به هم ریخته شده است.

نتیجه دوم آن، دور شدن شما از محیط و در آسایش بودن و احساس سلامتی است که از این نیم ساعت راه‌پیمایی به شما دست می‌دهد و باعث می‌شود که شما دور از احساس اندوه و افسردگی باشید، این خود نعمتی است که به آسانی به دست نمی‌آید.

سعی کنید در محیط امنی قدم بزنید، اگر محیط را امن نمی بینید در یک سالن ورزشی عضو شوید، اگر نمی توانید عضو سالن ورزشی شوئ، گروهی به پیاده روی بروید.

بدون امنیت هیچ چیزی ارزش ندارد. تنها کاری که گروه خبیثی مانند گروه کنترلگرفکر می توانند انجام دهند و زندگی ها را ویران سازد، از بین بردن امنیت افراد است که بسیار در آن مهارت دارند. بنابراین باید بسیار هوشیار بود. یادتان باشد که همیشه پس از ورزش، دوش بگیرید و مواد ضد عفونی کننده مصرف کنید، تا هم واسطه های از بین بروند و هم بدن شما خنک شود.

واسطه های میکروبی یک نوع نیستند و در یک جا قرار ندارند بنابراین خودسرانه به مداوای خود نپردازید و اگر احساس ناراحتی می کنید حتما به پزشک مراجعه کنید و خواستار آزمایش ها مدفوع، ادرار، خون و پوست شوید.

برای اینکه بدن قربانی توان مقابله با عفونت ها را داشته باشد باید ویتامین های بدن خود را تکمیل کند. همیشه این الفبای زندگی را بخاطر داشته باشید، A B C D E، ۴۰۰ واحد این ویتامین ها در روز از طرف تمامی پزشکان برای افراد سالم تجویز شده است، از موادی معدنی، کلسیم است که باید حتما به بدن برسد. ویتامین های دیگری نیز هستند که قربانیان از آنها استفاده می کنند مانند آمینو اسیدهای متفاوت و یا عصاره تخم گیاه گریفونیا که همان 5HTP است و آمینو اسید سراتونین را به بدن می رساند. مولتی ویتامین ها هم برای کمبود ویتامین بدن بسیار مفیدند.

غذاهای سالم مانند انواع سبزیجات تازه و ماهی ها بهترین دارو برای مغز شما است، تا می توانید از خوردن غذاهای بیرون به خصوص جاهایی که مرتب به آنجا می روید امتناع ورزید. برای افرادی که به غذا خوردن در بیرون عادت دارند، خطر مسموم کردن آنها بسیار زیاد است.

فکر نکنید چون همه از یک نوع غذا می خورند، دیگر خطری وجود ندارد، بعضی از مواد شیمیایی و میکروبی زمانی فعال می شوند که به آنها امواج مایکروویو بتابد.

در وسایل نقلیه عمومی و یا اماکن عمومی، امکان بسیار زیادی است که بر روی شما پودرهایی بریزند که با عرق بدن شما ترکیب می شود و شما را دچار ناراحتی های پوستی می کند.

قصد ندارم که شما را با این مطالب بترسانم و فقط هشدار می دهم و شما را از سستی و بی مبالاتی باز می دارم، بنابراین به پزشک مراجعه کنید و این کارها را نیز انجام دهید:

- ۱) به هنگام استحمام، در شامپوی سر و شامپوی بدن خود مقداری محلول بتادین و یا ضد عفونی کننده مناسب خود را که به آن حساسیت ندارید مخلوط کنید و با برس خود را بشویید. (استفاده از برس حمام بسیار مهم است).
 - ۲) پس از حمام کردن سر و بدن خود را با روغن و یا کرم‌های مرطوب کننده ماساژ دهید، و یا داروی ضد باکتری که پزشک آن را تجویز کرده است را استفاده کنید.
 - ۳) زود به زود حمام بگیرید.
 - ۴) اجازه ندهید که پوست سر و بدن شما خشک باشد، همیشه از کرم‌های سر و بدن برای رفع خشکی آن استفاده کنید.
 - ۵) موقع شستشوی لباس، ملحفه و غیره حتما از مواد ضد عفونی کننده استفاده کنید.
 - ۶) از ضد عفونی کننده‌ها برای ضد عفونی کردن محل زندگی و کار خود استفاده کنید، مخصوصا جاهایی که به ندرت تمیز می‌شوند و قابل دسترسی نیستند، مانند زیر تخت، روی مبل و غیره.
 - ۷) لباس‌های بیرون را از لباس‌های داخل خانه جدا نگاه دارید.
 - ۸) با کفش داخل خانه نشوید.
- مایکروویوها بطور کلی، بدن و مقاومت آن را در برابر بیماری‌ها ضعیف و دردها را تشدید می‌کند، مراجعه به پزشک برای آزمایش کلی بدن و آزمایش‌های ادرار، مدفوع، خون و پوست بهترین کاری است که شخص می‌تواند در برابر تشعشعات مایکروویو انجام دهد. همیشه با یکی از طبیبان مورد اطمینان خود مشورت کنید.
- الکل طبی برای مالش بر روی پوست بدن و ضد عفونی کردن آن و از بین بردن دردهای موضعی حاصل از مایکروویو، معجزه می‌کند که البته تاثیرات آن موقتی است.
- آهنرباهای قوی نیز برای دردهای حاصل از امواج الکترومغناطیس بسیار موثر است، اگر توان خرید آهنرباهای قوی را ندارید، ۱۰ تا ۲۰ و یا بیشتر آهنرباهای ۱۰ اینچ بلندگو را به هم متصل کنید و آن را در محل درد بگذارید، اگر درد از بین رفت، باید مطمئن بود که آن درد به وسیله تابش الکترومغناطیس تشدید پیدا کرده است.
- آهنرباهای بارها قربانیان را از خطر مستقیم و متمرکز تابش امواج الکترومغناطیس و گيجی مطلق نجات داده‌اند. آهنربا، تشعشعات الکترومغناطیس را از برخورد با ناحیه‌ای که نزدیک آن است، منحرف می‌سازد. برای استفاده از آهنرباهای قوی، باید به دو نکته توجه کرد:
- ۱) استفاده زیاد از آهنرباهای قوی ممکن است در بدن تولید تومور، سرطان و غیره کنند.

۲) آهنربا ممکن است که درد را از بین ببرد، ولی این درد، ناشی از جراحات، عفونت ها و یا اختلال در عملکرد اعضای بدن است که در اثر تشعشعات الکترومغناطیس (مایکروویو) درد آن شدت پیدا می کند، بنابراین آهنربا درمان نیست، و باید آن دردها درمان شوند.

روش دیگر برای آگاهی از تاثیر پرتوهای مایکروویو استفاده از ولت متر دیجیتال است.

ولت متر را بر روی ۲۰۰ میلی ولت DC بگذارید و سیم مثبت را در دست راست، بین انگشتان نشانه و شست قرار دهید، سیم منفی را هم با دست چپ بین انگشتان نشانه و شست قرار دهید، اما فشار زیاد ی به سیم ها وارد نکنید، هر چقدر سیم ها را بیشتر فشار دهید ارقام بالاتر می روند که ارقامی غیر قابل استفاده خواهند بود.

مقدار فشار هر دو دست را بر روی سیم ها را بخاطر بسپارید چون این کار را باید با همان فشار دوباره تکرار کنید.

زمانی که سیم ها در دست شما قرار دارند ممکن است ارقام زیاد بالا و پائین شوند، منتظر بمانید که ارقام ثابت شوند. رقم را یادداشت کنید.

حالا سیم ها را در دست خود جابجا کنید، سیم منفی در بین دو انگشتان نشانه و شست دست راست و سیم مثبت در بین دو انگشتان نشانه و شست دست چپ باشد، دوباره رقم را یادداشت کنید.
رقم ها را از هم کم کنید، حالت های زیر پیش می آید:

۱) اگر جواب تقریباً صفر است، به بهترین جواب رسیده اید و پتانسیل قسمت چپ با راست صفر است. ولی باید توجه داشت که ارقام هر طرف بالاتر از ۶۰ یا ۷۰ نباشند و اگر بودند، شما دست گروه ناشی کنترلگر فکر افتاده اید که روش کار با دستگاه ها و رایانه را بلد نیستند.

۲) اگر جواب بالاتر از ۵۰ باشد، شما باید یک حالت فشار عصبی داشته باشید، گروه کنترلگر فکر سعی در ضبط امواج مغزی شما را دارند ولی موفق نیستند.

۳) اگر جواب بین ۱۰ تا ۳۵ باشد، حال شما خوب است، و گروه کنترلگر فکر دارند به زیبایی امواج مغزی شما را می خوانند.

بهترین ارقام برای گروه کنترلگر فکر، ۳۰ به ۴۵ است که پتانسیل بدن برابر با پانزده (۱۵=۳۰-۴۵) می شود. در این حالت قربانی احساس برق گرفتگی نمی کند و آنها هم قربانی را بی دلیل با تشعشعات مایکروویو بمباران نمی کنند و کار خود را به نحو احسن انجام می دهند.

اکنون که دانستیم پتانسیل چپ و راست باید چه مقدار باشد، می‌توان سر به سر گروه کنترل‌گرفکر گذاشت. ابتدا باید دانست که سری کردن باتری‌های ۹ ولت بسیار آسان است و احتیاج به سیم‌نار ندارد. سه باتری ۹ ولت را بردارید و قطب مثبت یکی از باتری‌ها را به قطب منفی باتری دیگر متصل کنید، به راحتی جا می‌روند، حال قطب منفی باتری سرور را با قطب مثبت باتری که قطب مثبت آن آزاد است متصل کنید و آنها را با نوارچسب محکم کرده تا از هم جدا نشوند. اکنون شما یک باتری ۲۷ ولت دارید. این کار را می‌توان تا آنجایی که بودجه شما اجازه می‌دهد ادامه داد و باتری‌هایی با ولتاژ بسیار بالا درست کرد. برای اینکه سر به سر گروه کنترل‌گرفکر بگذارید و یا کارهای آنها را بی نتیجه کنید، می‌توان از یک باتری ۹ ولت یا بطری با ولتاژ بیشتر استفاده نمود.

انگشت نشانه سمت چپ را بر روی قطب منفی باتری و انگشت نشانه سمت راست را بر روی قطب مثبت قرار دهید. یک مدت آن را نگاه دارید، به ناگهان جای انگشتان را عوض کنید، به این ترتیب که انگشت دست راست را بر روی قطب منفی باتری و انگشت دست چپ را بر روی قطب مثبت باتری قرار دهید. ممکن است به قربانی احساسی خاصی دست ندهد ولی سنسورهای گروه کنترل‌گرفکر یک مرتبه به مرحله حاد می‌رسند و صدای بوق خطر به گوش می‌رسد و آنها مجبور به خاموش و روشن کردن رایانه و یا سنسورها می‌شوند. دلیل آن این است که پتانسیل بدن به ناگهان تغییر می‌کند.

اگر پس از این آزمایش پتانسیل بدن خود را با ولت متر اندازه بگیرید، مشاهده می‌کنید که ارقام بشدت بالا و پائین می‌روند و خواندن امواج شما تقریباً ناممکن است. اما اگر دستگاه‌های رایانه‌ای گروه کنترل‌گرفکر به روز باشند به سرعت پتانسیل بدن را تثبیت می‌کنند.

همانطور که می‌دانیم جلوگیری از اصابت امواج به ما تقریباً ناممکن است، ولی می‌توان جلوی داده‌هایی که از سوی ما به آنها می‌رود را گرفت تا تلاش‌های آنها برای خواندن اطلاعات بی نتیجه باقی بماند.

قربانیانی که با گروه کنترل‌گرفکر در تماس محاوره‌ای هستند، باید بدانند که آنها هر حربه‌ای را که در آستین دارند به کار می‌برند تا آزمایش‌ها را بی نتیجه جلوه دهند. تنها علاماتی را که می‌توان به آن اطمینان کُود، علاماتی است که بدن به وسیله درد یا خارش به شما اعلام می‌کند. اگر دردها بر طرف و یا کم شدند، نتیجه می‌گیریم که آزمایش با موفقیت همراه بوده است. دیگر آن که، گروه کنترل‌گرفکر بنا به آموزش‌هایی که می‌بینند و یا ذات خبیثی که دارند به هیچ عنوان نمی‌توانند حقیقت را بگویند، بنابراین منطبق حکم می‌کند که هرچه را آنها می‌گویند رد کنیم و عکس آن را باور داشته باشیم.

گروه کنترل‌گرفکر بنا به برتری موقعیتی که نسبت به قربانیان دارند، دچار غرور و خودبرتربینی می‌شوند. بنابراین، باید توجه داشت که اسلحه در دست آنها است و نباید بیهوده آنها را تحریک نمود تا بخواهند

بی دلیل قربانی را بمباران مایکروویوی کنند. تنها علتی را که هر شخصی می تواند بپذیرد، دفاع از خود و از بین بردن درد است. بنابراین قربانی هر کاری را که انجام می دهد، نباید به قصد اذیت و آزار کنترلگر باشد که در آخر نوبت کاری اش باید به مافوقش گزارش دهد، بلکه با هدف به دست آوردن آسایش موقتی است که برای خود می جوید. گاهی اوقات قربانی برای اینکه از شربمباران های بی جهت مایکروویو اشخاص تازه به کار گرفته شده راحت شود با آنها همکاری می کند و با باتری و یا متصل کردن بدن خود به زمین (مانند دست زدن به لول آب) ولتاژ اضافی بدن را کم و آن را تثبیت می کند تا گروه کنترلگر توان خواندن امواج او را به دست آورد و قربانی هم تا مدتی، هرچند کوتاه، احساس آسایش کند.

تازه کارهای این حرفه مانند کسانی اند که تازه رانندگی یاد می گیرند و فکر می کنند هرچه بیشتر به پدال گاز فشار آورند (مایکروویو را با قدرت بیشتر به قربانی بزنند)، ماشین خاموش نشده و کنترل آن راحت تر است، ولی تنها توازن می تواند، ماشین و راننده را به مقصد برساند، بی آنکه فشاری به هر دو وارد شود. قسمت پشت سر، هیپوفیز، محل مورد علاقه گروه کنترلگر فکر است، این قسمت تعادل، خواب، بینایی و غیره را کنترل می کند. با دردناک شدن این قسمت قربانی به سهولت می تواند دریابد که مورد حمله قرار گرفته است، با قرار دادن مثبت و منفی قطب های باتری ۹ ولت در قسمت پائینی پشت جمجمه که نرم است و بالای گردن قرار دارد می توان درد را از بین برد.

اگر قربانی، الکتروود کاشته ای داشته باشد که با باتری کار کند و یا مدارات الکترونیکی داشته باشد، بازی با باتری ها می تواند به مرور زمان آنها را از بین ببرد.

بیشتر کارهای گروه کنترلگر فکر بر روی قربانی زمانی است که او در حال خواب است. بنابراین محلی که دور از دسترس گروه کنترلگر فکر باشد را باید برای خواب پیدا نمود و یا جای خود را هر شب عوض کرد. هر چقدر رسانایی فلزی بیشتر و تراوایی الکتریکی آن کمتر باشد، بهتر می تواند جلوی نفوذ امواج را بگیرد این رساناها به ترتیب طلا، نقره و مس هستند ولی به علت گران بودن آنها می توان از آلومینیوم نیز استفاده نمود.

بعضی از قربانیان برای خود یک محوطه امن درست کرده اند که دیوارهای آن از آلومینیوم ۰/۸ میلی متر پوشیده شده است و به زمین اتصال دارد، اما پس از مدتی گروه کنترلگر فکر توانست به آن نفوذ کند. لیکن هر چقدر لایه صفحات ضخیم تر باشد، مانور گروه کنترلگر فکر بر روی قربانی کمتر است.

بعضی از قربانیانی که نمی خواهند از دارو و مواد شیمیایی استفاده کنند، از روش های زیر برای مقابله با واسطه ها که موجب تشدید دردها می شوند، استفاده می کنند:

- ۱) ابتدا از سری کردن باتری های ۹ ولت، باتری با قدرت ۵۰ تا ۲۰۰ ولت را به نحوی که گفته شد می‌سازند (بستگی به شخص دارد).
 - ۲) ده قلاب فلزی بافندگی را بر می‌دارند و هر کدام از آنها را، از نوک قلاب تا ۱ سانتی متری سر آن، با نوار چسب، عایق کاری می‌کنند.
 - ۳) این ۱۰ قلاب را که عایق کاری شده اند را کنار هم به شکلی مرتب می‌کنند که مانند میله قطور یا استوانه شوند، مانند اینکه می‌خواهند قلاب‌ها را در مشت خود گرفته تا آنها را مرتب کنند و سپس آنها را با نوار چسب محکم کرده و با استفاده از ولت متر مطمئن می‌شوند که با هم در اتصال نیستند.
 - ۴) سیم‌های روکش دار بلندی را به قلاب‌ها متصل می‌کنند.
 - ۵) سیم‌های قلاب‌ها را یک در میان به هم وصل می‌کنند، که پنج عدد آن را بتوان به قطب مثبت و پنج عدد آن را بتوان به قطب منفی باتری مذکور متصل کرد.
 - ۶) دسته قلاب‌ها را به باتری وصل می‌کنند.
 - ۷) قربانی مراقب است که دسته مذکور به قسمت‌هایی که عصب‌ها در آنجا تمرکز دارند برخورد نکند، مانند سمت چپ و راست جمجمه، پیشانی، شقیقه‌ها و....
 - ۸) سر را خیس می‌کنند و با فشار بسیار کم و سرعت بسیار زیاد دسته را در محل‌هایی در بالا و پشت جمجمه که درد می‌کند می‌کشند (تا جایی که موها در آن رشد می‌کنند).
 - ۹) این عمل ۲ تا ۳ ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد. این کار با سوزش همراه است ولی سوزش آن بعد از ۱۵ دقیقه به پایان می‌رسد ولی دردی که به وسیله واسطه‌ها ایجاد می‌شود، همان لحظه از بین می‌رود.
- روش دیگر استفاده از ترانس های ۲۵ ولت ۲ آمپر متناوب است که می‌توان آن را به دیمر وصل نمود و ولتاژ متغیری از ۱ تا ۲۵ ولت متناوب را داشت. اگر یک سر سیم ترانس را به انگشتان پای چپ و سیم دیگر را به انگشتان پای راست متصل نمود، ولتاژ متناوب سبب می‌شود که پتانسیل الکتریسیته بدن صفر شود و واسطه‌ها خنثی شوند. بعضی از قربانیان در موقع خواب از آن استفاده می‌کنند و خواب خوشی هم دارند. روش دیگر، متصل کردن دست‌ها، پاها و سر با سیمی به زمین^۱ است. می‌دانیم که زمین الکترون‌ها را به خود جذب می‌کند و این کار سبب می‌شود بار الکتریکی اضافی بدن خنثی شود.

^۱ Ground, Earth

لوله آب و یا رادیاتوری را که مطمئن هستند با زمین در تماس است با سوهان و سنباده از زنگ و رنگ پاک کرده و سیمی را به آن متصل می کنند. می توان سیمی که به زمین (لوله آب و یا رادیاتور) متصل است را به انگشتان و یا مچ های دست و پا وصل نمود و خوابید.

قربانیان در خواب بسیار حرکت می کنند، بنا براین باید از سیمی استفاده کنند که زیاد محکم نباشد و زود پاره شود و در صورت پیچیدن به دور گردن او را خفه نکند.

روپوش هایی در بازار موجود است که هادی الکتریسته است و در کارخانه های که با بردهای الکترونیک سر و کار دارند به کارگران و مهندسان داده می شود تا الکتریسیته ساکن بدن آنها به زمین منتقل شود و به مدارات مجتمع الکترونیکی که با آن کار می کنند صدمه ای وارد نشود. مچ بندها و کفش های آن هم موجود است. می توان از آنها هم استفاده نمود.

قربانیانی که توانسته اند همدیگر را پیدا کنند باید انجمنی را تشکیل دهند. البته باید مراقب افراد نفوذی باشند که برای بی اعتبار کردن چنین گروه هایی تعلیم دیده اند و با مسخره بازی و گفتن داستان های خیالی و با تظاهر به اینکه من نیز از اعضای این گروه بوده و دیوانه هستم، اعتبار کل گروه را زیر سوال می برند.

در پایان این کتاب لازم می دانم به دوستان بگویم مطالبی را که ملاحظه نمودند به مثابه مداوای قطعی این گرفتاری ها نیست بلکه قدمی هرچند کوچک به سوی آن است. مداوای واقعی زمانی است که چنین آزمایش هایی متوقف شوند.

امیدوارم کشور عزیز ما اولین کشوری باشد که قوانین جزائی را برای مجازات این گونه آزمایش های غیرانسانی وضع کند. در ذیل مقاله ای در همین زمینه به چشم می خورد.

قوانینی در روسیه و اروپا که چنین اعمالی را جرم می داند و در ایران وجود ندارد

در فصل نامه علمی - تخصصی عملیات روانی^۱، سال چهارم، شماره سیزدهم، صفحه ۹۵ در مقاله ابزارهای نوین در عملیات روانی و اطلاعاتی آمده است:

در بیست و پنج سپتامبر ۲۰۰۰ میلادی، کمیته امنیت روسیه در دومای دولتی، اضافه شدن بندی به ماده شش قانون فدرال پیرامون تجهیزات را مورد بررسی قرارداد. در قطعنامه ای که به این منظور تدوین شد آمده است: دستاوردهای دانش معاصر... ایجاد روش های اندازه گیری شده و محرمانه نفوذ از راه دور بر روی روان و فیزیولوژی شخص یا گروهی از مردم را امکان پذیر می سازد.

کمیته توصیه کرد که اضافه کردن بند فوق مورد تایید قرار گیرد. در بیست و ششم ژوئیه ۲۰۰۱ میلادی، بند مزبور به ماده شش قانون فدرال روسیه تحت عنوان سلاح‌ها مورد تایید قرار گرفت، این بند می‌گوید:

در داخل سرزمین فدراسیون روسیه، انتشار و توزیع سلاح‌ها و سایر ابزارهای که آثار عملیاتی آنها مستلزم استفاده از اشعه‌های الکترومغناطیس، نوری، حرارتی، مادون صوت یا ماورای صوتی است، ممنوع می‌باشد.

بدین وسیله، حکومت روسیه نخستین گام را برای انجام تعهد خود در مورد ممنوعیت فناوری کنترل اذهان برداشت.

متن اولیه پیشنهاد شده قطعنامه مجلس اروپا:

یک کنوانسیون بین‌المللی برای ممنوع ساختن تمام تحقیقات و تولیداتی که در سطح جهان در صدد استفاده از اعمال دانش شیمیایی، الکترونیکی، نوسان صوتی یا سایر دستاوردهای فکری بشری برای تولید سلاح‌هایی که دستکاری و کنترل انسان‌ها را ممکن می‌سازد، ضرورت دارد، این شامل ممنوعیت استقرار هرگونه سامانه‌هایی اعم از سامانه‌های واقعی فعلی و یا سامانه‌های بالقوه می‌باشد.

در اینجا، اصطلاح واقعی و فعلی می‌تواند به آسانی این معنی را دهد که چنین سلاح‌هایی تا کنون ساخته شده‌اند.

از مدارک مزبور نتیجه می‌شود که روسیه و اروپا سعی دارند که امنیت داخلی خود را به وسیله منع گسترش سلاح‌های ناکشنده و سلاح‌هایی که کنترل انسان‌ها را ممکن می‌سازد، تثبیت کنند. در صورتی که اذهان عمومی مخصوصاً در جهان سوم هیچ اطلاعی از وجود اینگونه سلاح‌ها ندارند. امیدوارم که این کتاب بتواند مقداری به آگاهی مردم در این زمینه کمک کند.

محمد رضا نظامی

جمعه ۵ آبان ۱۳۸۵